



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله على كل حال وفي كل حال حمدا يليق به من العظمة والحلال  
 وستدعي لقائله والآتي به مریدا لأعما و الأصال وتقرين به من  
 الأعوام والتهور والأيام البكر والأصال وتهدان لا اله الا الله وحده  
 لا شريك له الكبير المتعال وتهدان سيدنا محمد اعمدة المصطفى و  
 رسوله المحتسب وبنيه المرتضى من اشرف احيال وافصل اقيال وحاقه  
 سلاسل الدعوة والارسال اللهم فصل وسلم عليه وعلى آله وصحبه خير  
 صحب واكرم آل صلوة وسلمما يصعدان مع الكلم الطيب ويرفعان  
 في اعلی عليین صالح الاعمال بعده نموده می آید که این مقاله علاوه بر ساله  
 سلاسه شتمل است بر یک مقدمه و پنج فصل و یک خاتمه و محتوی است بر بیان فصائح  
 سودمند و شعب ایمان که تصدت و چند خیر است و بیان عیون نفس ناطقه انسانی

و بر بعض اشیا مطب روحانی و جسمانی و اشعار را لقه حکمت ایمانی و بعض مآثرات  
 ماضیه و حکایت حالات این جانی فانی و انتظار الفرج بعد الشدة که در حالت حیرانی  
 و پریشانی کیف اتفق الیام و تالیف یافته و تار و پود تهذیب ظاهری و باطنی و صلاح  
 صورت و معنی را با هم بر یک منوال بافته و اشته لمعات حق از مطالع تحقیق و صدق  
 بر فحوائی مطاوی اصول و فصوصش بجمده تعالی تافته اسید واری از حضرت باری  
 جل مجده و غم نواله آنست که این ساخته و پرداخته را امروز در نظر حق پسند  
 دین پرور شرف قبول و پذیرائی ارزانی دارد و فردا جامع این فوائد و عوائد را  
 بموائد عفو و عافیت عقیبی و زوائد حسنی و زیاده سرفرازی در اهل محشر بخشید  
 و این صلصال حماسنون را که از ناداری اعمال و گمراهی احوال محزون ست  
 بتازگی غفران و سربزری رضوان شادابی خاطر و بالیدگی طبع و نشو و نما می امن  
 از عذاب قبر و عقاب نایر سربندی بالطف و کرامت فرماید هذا وقد جمعت  
 الرسالة هذه في الجملات من شهر سنة الهجرية في بلدة  
 بهوपाल الحمية صانها الله واهلها عن كل ملمة و بلية و سميتها  
 الروض الخضيب في تزكية القلب المنيب و حسبنا الله  
 نعم الوكيل نعم المولى و نعم النصير و لا حول و لا قوة الا بالله العلي  
 العظيم

### مقدمة الكتاب و سبب طيرة المستطاب

در حدیث شریف آمده الدین النصیحة و فی روایتی اخری النصیر لكل مسلم  
 و نصیحت عامست از آنکه بخطاب باشد یا در کتاب لهذا اهل علم از مشایخ و اکابر در

کتاب خود نصیحت و وصیت اوسته اند و ذمه خود را از امر معروف و نهی امر  
که از واجبات مોકده ترعی است خارج ساخته از آن جمله وصایای شیخ ابن عربی  
صاحب فتوحات و وصایای خواجه عبدالخالق سجردانی و وصایای شاه ولی الله محدث  
دلهوی و امثال ایشان است و از آن جمله نصائح شاه اهل اسد دلهوی است در باب چهارم از  
چهار باب درین موضع ربین نصیحت با کتفا کنیم و وصایا را بر مطالعه مقاله فیه حواله  
نمائیم و گوئیم که آدمی را و اما دیکه در قید حیات است از ضروریات بتسریه بتل سحر و دل  
و آتاسیدن و ستر پوشیدن و کلج کردن و مکان حبس ناچار میست و هر یکی را  
ازین امور افراط است و تعریط نه افراط آرا نهایت و نه تعریط آرا خایت یس لازم  
آنکه در محله امور خود توسط اختیار نماید که اعدا لواحق قرب للتعقوی در قرآن است  
و حدیث الامور او ساطها در حدیث سیدنا انس رحان صلعم و سیالکی و نیانه زدی هر چند  
موافق مراتب اهتمام است و بسی حیرت که در حق یکی افراط و در حق دیگری اعتدال  
بلکه تعریط باشد یس احوال و اطوار سی محسوس و بی قوم و سی کسب و چینی هر چه را تقیاس  
مقدار توسط شمارند و طلب کسب زائد خود را در تعب و محنت نیندازند و این اصل است  
شامل رجزیات متعدد و ضروریه کثیره که صلا آن موجب اطلالت میگردد و انشی گوئیم  
سیاست ضروریه انسان در حظیره القدس و ریاض المراسم مرقوم است و بیایر عملی  
و هر معنی و هر مرتبی که خواهند کسب کنند و بیایم مورد اول ضروریات آرا و چنانچه  
اگر بعد از تحصیل آن فراغ وقت دست دهد زوائد را کسب کند و حیا نشود که طلب کل  
فوت الكل گردد مثلاً در علوم مکتبه اول قرآن و حدیث و عقاید و اصول اینها و طلب  
خواهند بعد از آن بحسب استعداد و وسعت وقت بحکمت و فلسفه و مطلق میرد از بدو

قس علی ذلک انتی گویم از منطق و حکمت آنچه ضروریست و در معرفت  
اصولیات قوم دخل دارد و از برای دریافت مسائل متفرقه کتب دینی بدان  
ماجت می افتد همانقدر کفایت دارد که در تفسیر القدر منحصص کرده ایم اگر خواهند  
آنرا رساله جداگانه از آن سازند و زیاده بر آن و آنها که در عواید آن مورت  
شکوک و اوام و فرمت اقدام و افهام است و جز خسران و خذلان و حرمان و بهزیان  
نتیجه نمی آرد البلاء موکل بالنطق

کر ز حکمت کسی ولی بود  
شیخ سنت ابوعلی بودی

و یکسر گاه امری از امور یا مهمی از مهمات روی نماید باید که بقتلای آن فن که خیر خواه خود باشند  
مصاحبت کنند و شورت نمایند که شاور هم در فی الامر واقع شده و شیر را باید که بغیر روی  
و ریای کم و کاست آنچه از خیر و شر و نفع و ضرر آن دریابد و اشکاف بگوید و الاستشاه  
صوتن بعد از آن اگر صلاح دید خود در آن امر یا بنده آنرا اختیار نمایند ورنه ترک  
دهند و درین باب جلوه الاستخاره که ثبوت آن بحديث صحیحست خیلی نافعست  
باید که پیش از هر کار و بار سه روز یا هفت روز و در رکعت نماز گزارد و بعد از سلام  
این دعا بخواند اللهم انی استخیرک بعلمک و استقدرک بقدرک  
واسئلك من فضلك العظیم فانک تقدر ولا اقدر و تعلم ولا اعلم و  
انت علام الغیوب اللهم ان کنت تعلم ان هذا الامر خیر لی فی دینی و  
معاشی و عاقبه امری و عاجله و آجله فاقره لی و یسره لی ثم بارک  
لی فیہ اللهم ان کنت تعلم ان هذا الامر شر لی فی دینی و معاشی و عاقبه  
امری و عاجله و آجله فاصرفه عنی و اصر فنی عنه و قدر لی الخیر



حالت کائنات در هر صهی و نه و بجای هدا لامر نام آن کار بگیرد اگر در حق وی  
 بهتر باشد صورت گیرد و الا طرف شود و این نماز از محرمات استی گوئیم  
 درین زمانه که مستشار مومنین حکم عتقا و کیمیا دار و هر خیر خواه ظاهر دشمن باطن  
 است و محاسن سر و عین بدار مشورت صورتی و بیج طریق نجات بهتر است  
 از رب الارباب میت و اگر در هر کار دستوار افتد باری از استخاره و مختصر خود عفت  
 کند و آن نیز در حدیث تریف آمده اللهم حر لی و احذر لی گفتن این کلمه نیز  
 خیر و صافیت آورد و دیگر دو چیز است که آرا بهیچگاه از دست مدهد و ترک ننماید خواه  
 شکل باشد خواه آسان سهل باشد خواه صعب یکی تدبیر دوم استقلال استی  
 گوئیم این میر محرم است و احمد مد تعالی که این هر دو امر بسیار بکار آمده وی آید  
 ورنه خرفشارا بنا و دنیا و فرزندان حسد و کینه و سنگ خیشان کم طرف و نا آتشیان تبس  
 دوست هیچ از مغرب و پوست مگذشته اند و اندیشه آرا ری ترک ساخته

قتل این خسته ز شمشیر تو تقدیر نمود | ورنه هیچ از دل میرجم تو تقصیر نه بود

و دیگر زندگانی چند و ورست و دنیا آخر گشتنی و گدشتنی است از هر دنیا  
 با کسی عداوت و دشمنی بگیرند و کسی را عیب کند و بد بگوید خصوصاً عیوب یک  
 فرقه خاص را علانیه ذکر کند و تا تو اسد کسی حسد نبرد و دروغ میفاده هر را  
 نیارد و سخن بد کسی بکسی نرساند و خود را از بخل و جبن تا تو اندک گرداند  
 و رانچه رضای او تعالی است راضی باشد و خود را از زرتگرترین مردم و کلان تر  
 شمارند و محروم و محنت را در دل راه ندهند و تا تو اسد در اصلاح عالم بکوشند  
 و در میان هیچکس تقیض و فساد نیندازند و در اکل حلال و صدق مقال و

استقامت احوال سعی کلی نمایند که جمیع طاعات و رئیس حمله عبادات است  
 و از کلمه انخیر در حق خویش و بیگانه باز نمانند و بر امر معروف و نهی منکر سعی  
 بلیغ گمارند و اگر نتوانند بدل ناخوش دارند و خود مرتکب آن نشوند و دیگر  
 عقل و گیاست و فهم و فراست هر چند امر حلی است اما بکثرت تجربه و صحبت عقل و کسب  
 علوم عقلیه و استماع قصص و نصح می افزاید پس باید که چنان کوشند که هر روز قوا  
 عقلیه خود را قوی بگردانند و خود را بتکلیف و فکر از عقلانگردانند و در زمره سفاهاء  
 نگذارند و دیگر می باید که در جمیع اوضاع و اطوار بفرقه شرفا و صلحا در خور باشند  
 و از صحبت و اوضاع اجلاف گریزان باشند و دیگر باید که در هر امری از امور دنیا  
 استعجال ننمایند و بغیر مشورت و تدبیر کاری نکنند و دیگر خود را معطل و مهمل  
 نگذارند کار عقبی باز نهند و اگر نتوانند کار دنیا از دست ندهند همچو کسب که دام نر  
 و پیشه عالمگیر پادشاه در کلمات طیبات گفته آدمی اگر با امور عقبی تنویرت پردا  
 ساختگی کارهای دنیا چه بدست که الدنیا مزرعة الآخرة و این را در نصیحت  
 فرزند خود نوشته است و دیگر بوقت صبح از خواب بیدار شوند و نماز گذارند و  
 بر مصلاهی خود تا وقت طلوع آفتاب نشسته باشند و تسبیح و تهلیل و تکبیر بگویند و  
 استغفار کنند و تلاوت قرآن شریف نمایند و آیات و ادعیه حفظ جان و مال  
 خود خوانده حرز کنند و نیکوترین آیات درین امر سی و سه آیات است اگر نتوانند  
 بر سوره فاتحه و آیه الکرسی و چهار قل اکتفا نمایند و در ادعیه بسم الله الذی  
 لا یضر مع اسماء شیء فی الارض و لا فی السماء و هو السميع العليم  
 سه بار خواندن بهترین چیز می است که حدیث صحیح و فضل آن واقع است چون



آن تنگ آید و توشه خود را محافظت نمایند و اگر توانند زیاده از ایام سفر بردارند  
 شاید که سفر دراز گردد و یا در منازل اتفاق اقامت افتد و بیکر به امری که پیش  
 آید مال آنرا مطالعه کنند و ضروریات آنرا بتفصیل تصور نمایند و پیش از احتیاج  
 آماده گردانند و بیکر در صناعت و حرفت آنچه نیکتر و ضرورتیتر باشد اختیار نمایند  
 اگر چه محتاج نباشند و از آموختن کسبی نیک و حرفتی پاک عازر نگذرد گویم فضل صنائع  
 صحت علم است هر که بدان متعلی شد سعادت دارین نصیب اوست پس هر چه  
 باید کرد تا عالم شوند و فضل علوم علم کتاب و سنت و سلوک است که در دنیا و دین  
 هر دو بدان حاجت می افتد و در یافتن علم حساب بغایت مفید است و در زاهدان  
 و موارث و در دیوانه خانه و ریاست هر جا محتاج الیه است مردم درین علم بسیار  
 کوتاهی میکنند و نقصان مایه و شماتت همسایه بر می دارند و اکمل حرف حسره  
 فلاح و زمین داری است و در حدیث صحیح آنرا افضل کسب نشان داده پس  
 فن کتابت است کاتب اگر خوش نویس است خود هنرمند است و اگر خط طبعی  
 دارد دیگر شیرین و خوشنماست کار دفتر می تواند کرد و کتاب علم صحیح و صاف  
 می تواند نوشت درین زمانه فنون سپاگری باقی نمانده و قدر شناس آن کمتر  
 اند توپ و تفنگ از همه بیه نیاز کرده اما نوکر پیشه را آنچه ناگزیر است قدرت  
 دست در گارش و توانائی نامه برای تحریر می بایست نوشتن و زود نوشتن  
 و خوش نوشتن و صحیح نوشتن اگر میسر شود نعمتی شرک و هنری بزرگ است  
 و بیکر سعی بلیغ و کوشش کلی بر آن دارند که بر فنون و علوم ضروریه مطلع گردند  
 و در بهرام که وقوع آن بیشتر گردد و تجربه و اطلاع بهم رسانند و علوم مجلس مثل

خط و انشاء و شعر و قصص و لطائف عریبه و صناعات عجیبه و صنایع نفیسی  
و قدرت تحریر و علم حساب خوب یا موزند آموزنده حساب را در مایت کسب  
صدق غالب می آید این سخن در تجربه رسیده چنانکه محصل علم حدیث را  
تواضع و خشوع و اخلاق حمیده طبع بد میگردد و عادات میتود و استغناء  
مطلوب میتود و عمر درار و منهک را در فنون فلسفه و فقه راسی رعایت و تکبر و خلل  
در عتیده و بیشتر رویدد و دیگر رعایت آداب گفت و شنود و پشت و رنجست  
هر جا و هر مکان ضرور و لازمست خصوصاً در مجالس عامه که در معرفی دین آن  
حد تبلیغ نمایند و محافظت تمام کنند که هیچکس سخن بیجا و حرکت لغو نکند و در هیچ  
امر مخالفت اهل مجلس روا ندارند و رعایت رسمی رئیس آرا که میر مجلس باشد را تمام  
ضروریات شمارند که گفته اند امر هر چه مواد مفی آرزو هر چه در امر هم ماد صحت  
فی دار هر امر امام ابو حنیفه رح گفت در مجلسی سماع و غنا قبل است می سپردم  
حضور با کرامت دل مغفورست و عیوبت با تعلق خاطر هیچ حضور و مصاحبت  
مارور و اگر خود سالار مجلس باشد احوال هر کس موافق قدر او در تعظیم مکریم  
رعایت کنند و در ملاحظه می گویند و فعلی نسا زنند که بر یکس از رئیس و خیس گران  
افتد و دیگر در شادی و غم و عصه چنان فعل نکنند که بار دیگر ندامت آن کس  
و در وقت غضب عنان خود بگیرند چنان حرف سخت نگویند که اگر بایم متواتر  
شود و محبت از آن کشند لعن و محنت هرگز عادت خود نگیرند و اگر امری سیج  
سری یا عرفی عادت شود و تکلف ترک آن نمایند و دیگر عیبه صفات محمود و حکم  
و علم و سخاوت و شجاعت و عفت و عفو و حسن خلق و حیا و رضا بقضاست می باید

که در تحصیل و اکمال اینها بکوشند اگر بدان موصوف نباشند شکیف خود را  
 بران دارند و متصف شوند که سعی و کسب را در بهر امر مدخل عظیم است اگر جمبول  
 نباشند از مداومت و مواظبت آن گو یا که امر جلی میگردد الحاد الهی  
 الطبیعة الثانیة و دیگر محبت علما و اتقیا را از دست ندهند و خفیت  
 شمارند که اکسیر است اعظم و کبریتی است احمر که آخر هر کس حکم بهشتین خود پیدا  
 میکنند در حدیث شریف است المرء مع من احب و انت مع من اجبت  
 و دیگر عیادت مریض و تعزیت مصاب از خصال حمیده و محاسن اخلاق است  
 و موجب اجر و باعث ثواب و معبود است در حقوق شش گانه اسلام مثلاً  
 بگویند عظم الله اجرک و احسن عزاءک و غفر لصدک و اللهم الصبر  
 و مرزقنا و ایاک الشکران الله ما اخذ وله ما اعطى و کل شیء عنده  
 بمقدار فلنصبر و لنحتسب و دیگر بعد از هر فرحت و نعمت الحمد لله  
 رب العلمین گویند و پس از هر محنت و مصیبت ان الله و انا الی راجعون  
 خوانند و پس از آن گویند اللهم اجرنی فی مصیبتی و اخلفنی خیر امنها  
 و در وقت اندیشه از احاد اگر گفتن کلمه حسبنا الله و نعم الوکیل تر یا ق  
 مجرب است و همچنین نزد غم و هم یا حی یا قیوم بر حسب احتیاج استندیت و کلمه  
 الله الله ربی لا اشرك به شیئاً باید گفت که در ازالہ رنج و فکر و خل تمام  
 دارد و نزد بعض کلمه یا حی الحز اسم اعظم است و حدیث صحیح و فضل و نفع آن  
 وارد و از برای قهر اعدا این دعا باید خواند اللهم اننا نعوذ بک من شر و هم  
 و نجعلک فی نخور هم و این نیز در حدیث شریف آمده و بکرات و مراتب تجرب

رسیده و بیکر آداب هر عمل و فعل چنانچه اکل و شرب و قیام و قعود و وصل  
و فصل و غیر دلک اینچه در کتب آداب سنت صحیحہ مرقوم است ما ادعیہ موقفہ آن  
ہمہ سجا آرند و از رکات ظاہر و باطن آن محروم نہانند و بیکر در منسا و وافر  
و فقر مفرط تا تاوانسار احوال قدیم خود بزرگزدند و دولت خود چندان  
نمایند کہ مال این همان بی ثبات است ان الحال عاد و ائمه یعنی مال صبح می آید و تمام میرود

|                                 |                                   |
|---------------------------------|-----------------------------------|
| شهی کہ باح مرصع صباح بر سر داشت | نماز تمام و راحت زیر سر دیدم      |
| رعادات جانم ہمیں پس آمد         | کہ خوب زنت و بد و نیک در گذر دیدم |

و از غربت و فقر خویش حیدان نمایند کہ گردون گردان است و جهان  
جهان ان مع الحسیر ان مع العسر یسیرا

|                                     |  |
|-------------------------------------|--|
| رسید مرده کہ ایام خشم نخواهد ماند   | جیای نماند و خین نیز جرم نخواهد ماند   |
| ز سرخ و راحت گیتی مر نجان من تو حرم | کہ آئین جهان گماهی جیای گماهی حسین است |

کمال ایمان و تمام اسلام و کل و جل احسان آنست کہ آدمی را در هر حال از  
خداوند ذوالجلال بتہ دل و قعر خاطر راضی باشد و بر نعمت شاکر و بر رحمت  
و لقمہ این دار فانی سار بود و الحمد لله علی کل حال بگوید

|                                   |                                     |
|-----------------------------------|-------------------------------------|
| ندمادی داد سامانی غم آورد و تقصیر | ایستیم ہمت ما ہر جہ آمد بود و ہسانی |
|-----------------------------------|-------------------------------------|

حالت دنیا ما احدی را یک منوال نیست کمتر مردم اند کہ آسودہ آمدند و آسودہ  
رفتند ورنہ ہر کراہینی و تحریر خواہی رہان جسا و ہنگام جوانی و روزگار پیری  
او دیگر گوں بیگذرد و گذشتہ و ہیج حالت برد وضع واحد درین ہر شہ نوبت  
را یک وضع و یک طور و یک آغاز و یک انجام ننمودہ و نیست اگر در ہزار یکی

و در بسیار اندکی را بآن نوازند که بقدر کفاف روزی بخشند و علم نافع ارزانی  
دارند و از تشویشات جهان و آباد او و آوار بمانند زهی خوش نصیبی و بختیاری  
و مع ذلک اعتبار اعمال بخواتیم است کوشش اندران باید کرد که جان بر سلام  
رو و دوروح از تن بر کلمه ایمان و احسان بیرون خرامند

رسید هست دم مرگ از لب نواب | بر آید اشهد ان لا اله الا الله

و دیگر ایام حیات خود را غنیمت نهد و دنیا را از غایت شمارند و دل را بر اعمال نیک  
برگمارند چون قریب برگ رسند بکثرت استغفار و تهلیل اشتغال خود نمایند  
و اهل و عیال خویش را وصیت کار خیر و صبر و استقامت کنند و اگر فضل باری تعالی  
یاری دهد جان خود را چنانکه گذشت و گفتیم بحکم لا اله الا الله سپارند انتهی  
در حاشیه چار باب نوشته طریقه وصیت آنست که اول خود گواهی دهد بوحدانیت  
باری تعالی و رسالت آنحضرت صلعم و بحقیقت قیام قیامت و بعث و نشور و  
توبه کند از هر معصیتی که در تمام عمر کرده باشد بالا جمال و مغفرت طلبد از برای  
خود و جمیع مؤمنین و مؤمنات و وصیت کند لواحق و اتباع خود را باتباع  
بر اتباع شریعت یعنی بمسک بکتاب و سنت و لا تموتن الا وانتم مسلمون و بجا  
بر نماز و قیام باقامت آن و بصبر در هر مصیبت و بمرحمت بر همه کس و العصران  
الا انسان لفی خسر الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات و تواصوا بالحق  
و تواصوا بالصبر و باجتناب از جمیع فواحش و منکرات و بی صبری رسوا  
بشدت و بتوبه از جمیع معاصی و مداومت بر طلب مغفرت از برای خود و برای  
موصی و جمیع است مرحوم اسلامیه و بحسن سلوک با ذوی القربی و متعلقان



علی الخصوص و مالیک و همسارگان الصلوة و ما ملکت ایمانکم  
 بعد از آن وصیت کند ادا می هر چه از فراغ اربوبی فوت شده باشد مثل  
 ادای زکوة اگر بر ذمه اش باقی مانده است و ادای صوم و گزاردن حج که  
 قریب از طرف قریب بکند اگر حج را با وجود استطاعت در عمر خویش بتست  
 اعمال یکبار هم نگزارده است بعد از آن بیان دیون و حقوق عباد نماید  
 اگر بر ذمه اوست و سرادایت اگر ممکن است کمال تاکید نماید ورنه باستحلال  
 و استعفا و عذر و معذرت از صاحبان حقوق وصیت کند و از ارتکاب  
 نوحه گری و سینه زنی و گور نیمة ساختن و آزار بلند نمودن یا بران گنبد افروختن  
 و چراغ سوختن و جامه انداختن و بر لوح مزار چیرنی نوشتن و جز آن از امور  
 نامستروع در اتم مع کلی و زحر تمام و تاکید شدید کند و سر مراعات امور بسنونه  
 از وقت اختصار تا بعد از دفن از تلقین شهادتین در و نمودن جاب قبله و نند  
 نمودن جتیم و دهن و صلاح غسل و اختیار موضع متبرکه و جوار صلوات از برای ترت  
 و قبر و حام و برابر گذشتن آن بازین و بار بار باستحکام آن نیرد ختن مرید تاکید  
 فرماید بعده انچه از برای اهل و عیال خود ضروری و اہم در کار دنیا و دین  
 یندار و بیان نماید و حواله بخدا کند استی مع زیادة و تصرف فی العارة و رتقا  
 فصیحة ایچ از وصایا و نصائح با و لا و مناسب نموده نوشته ایم و ہم انچه این جا  
 گاشته ایم داخل در وصیت ماست و اسد الموفق در حدیث صحیح آمده من ما  
 و هو یعلم انه لا اله الا الله دخل الجنة و در روایت دیگر دارد شہ  
 من کان آخر کلامه لا اله الا الله دخل الجنة یسال الله تعالی ان

یجینا علی الاسلام ویمیتنا علیه ویرزقنا حسن التقدمة و  
صلاح البین و حسن الخاتمة بجاه عنین الجاه سیدنا محمد  
واله وصحبه اجمعین واخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

## فصل فی بیان عدد شعب الایمان

و رد فی صحیح البخاری و مسلم و رضی الله عنهما من حدیث ابی هریره  
رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و آله قال الایمان بضع و ستون  
شعبة او بضع و سبعون شعبة اعلاها او فارفعها او فاضلها  
على اختلاف الروایات قول لا اله الا الله و ادناها اما طه الاذی  
عن الطریق و الحیاء شعبة من الایمان در شکوة لفظ سبعون و لفظ  
فانضلها اختیار کرده و حدیث راستق علیه گفته شیخ در ترجمه گوید ایمان بنفعا  
و چند شاخ است فاضل ترین و سابق ترین شعبهای ایمان گفتن کلمه طیبه است  
و ایمان آوردن بدان بضع یکسر بار و بفتح نیز آمده نام عدد ست از سته تا ده  
که بفارسی از وی بلفظ چند یا اندک تعبیر کنند و فرو ترین و پست ترین آنها و در  
کردن آنچه اید کند مردم را مثل خار و سنگ و پیدی از راه و ظاهر از دور  
کردن برداشتن است بعد از افتادن و اگر هم از اول نیندازند و راه پاک  
بدارند نیز حکم دور کردن دارد بلکه مراد مطلق ترک اید آدم و از ایشان است بناحق  
مباش در پی آزار و هر چه خواهی کن که در شریعت مایه ازین گناهی نیست  
و بحقیقت این رزمی است ترک وجود و دعوی هستی که بعد همه شر و روقباح است

سردار حار و سنگ نه و این حیدر فرزند  
ایمی وجود خود همه بردار از میان

و ترم داشتین از از تکاب ساهی و نابایستیها شعبه عظمی ست از ایام  
و عده ست در کار دین و دنیا او را حد آورده و تخصیص ذکر کرد حیا در لغت  
تغیر و انکسار است که حارص میشود آدمی را از ترس کاری که عیب کرده شود  
بدان و در شمع مراد بدان سیرتی است که باعث میگرد در بریه نیز کردن نافه  
و مانع می آید از تقصیر در حق و حیا اگر چه بحکم طبیعت و جبلت پیدا آید و لکن در  
وجود حیا سیرتی اختیار بده و ریاضت او را در حلی هست چنانکه در سائر  
اخلاق و تمذیب آن سید الطائفه جنید بغدادی قدس الله سره فرموده ایما  
عالمه تنوّل من روتیه الا لا و روتیه التفسیر چون بنده نعمتهای حق در خود  
بی اندازه می بیند و در ادای حق شکر آن تقصیر نماید میکند پیدای آید از وی ترم نامتی

از دست و زبان که بر آید  
اگر عهده شکرش بدر آید

و شعب ایساں از اخلاق و اعمال و واحیات و منن و مستحبات  
و آداب بیرون از حد حصرو احصاست و تعیین عدد مفوض بعلم شارح است  
تا بد که اصول احکام و قواعد ایمان جامع باین عدد باشد که فرموده است در  
بعض روایات مست است و چند نیز آمده و اختلاف این روایات تا بد که محبت  
آن باشد که ارجاع آن شعب بر دو عدد صحیح است پس گاهی این اصطلاح  
کرده فرموده و گاهی آنرا یا بجهت آنکه اول وحی عدد کسر آمده باشد و وقتی دیگر  
بمنش احکام دیگر بر آن افزوده شده و بعض گفته اند که مقصود از ذکر این عدد  
حصرو تعیین نیست مراد میان تعدد و کثرت و این توجیه در حد و تعیین در

می افتد که ذکر آن در بیان معنی تکثیر متعارف است نه در تین با آنکه ذکر بضع  
 زائد بر سبعین نیز خالی از منافاتی باین معنی نیست مگر آنکه مقصود باینکه در تین  
 باشد و بعضی از علما از برای بیان شعب ایمان بعدد معین مقصدی گشته  
 و این خالی از تکلفی نیست چه بسیاری از انواع و افراد آن از حیثه بسیار  
 ایشان بیرون افتاده و مجمل شعب ایمان با وجود تجاوز از حد حصص و احتیاج مراجع  
 است باصل واحد که تکمیل نفس و تحصیل سعادت است در مبدء و معاد و تحصیل کمال  
 علمی و عملی و آن بصحت و اعتقاد و استقامت در عمل است چنانکه در قرآن مجید  
 فرموده **إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا** و در حدیث آمده **قُلْ**  
**أَمْسِكُوا بِاللَّهِ ثَمَّ اسْتَقِمُوا** و آنحضرت صلعم مبدء و منتهای آنرا بیان فرموده  
 بقول خود **فَاغْلُظْهَا وَادْنَا بِهَا** این چنین است در اشعه اللمعات و مراد بعضی اهل  
 علم شاید احمد بن حسین بهیقی استرح زیرا که وی کتاب شعب الایمان جمع  
 ساخته و در شش مجلد آنرا نگاشته و آنرا بر هفتاد و هفت باب تبویب کرده و  
 هر چند حصرتوان کرد اما آنچه بدان راه برادر اعمال از اهمال بهتر و خوشتر  
 باشد و کتاب بهیقی را سراج الدین ابوحنیفه عمر بن علی بن عمر القزوینی امام  
 محدث جامع خلیفه بغداد و تلمذه **الشیخ** **الغفران** در چند کراسه بحسب اقتراح بعضی  
 از اکابر اهل علم تلخیص فرموده و بر رؤس سائل و بر استلال بآیت یا حدیث صحیح  
 الروایه قناعت نموده و در ضمن بعض شعب کلمه یا حکایتی یا شجره که بهیقی آنرا  
 ذکر نکرده بود افزوده و شد متصل خود تا جناب بهیقی رحمه الله تعالی ذکر  
 ساخته درین فصل آنرا ایراد کرده میشود که حتی از فائده زائده و مانده عاید

میست و تحمل شعبی از این تعب مرمون علامت ایمان و نشان انسانیت  
 قال البیهقی روح الأول الايمان بالله عز وجل لقوله تعالى والمؤمنون  
 كل آمن بالله وورعيت ابی هریرت مرفوعا امر بان اقبال الناس حی  
 يقولوا لا اله الا الله فمن قال لا اله الا الله فقد عصم من نفسه و  
 ماله الا حقه وحسابه على الله واین در صحیحین متفق علیه است و در صحیح  
 مسلم است ارعتمان من جناب رضی الله عنه من مات وهو يعلم ان لا اله  
 الا الله دخل الجنة التالی الايمان رسل الله عز وجل لقوله تعالى  
 والمؤمنون كل آمن بالله وملائكته وكتبه ورسله وقال تعالى  
 يا ايها الذين آمنوا امنوا بالله ورسوله وورعيت عمر بن خطاب است در  
 صحیحین در جواب سوال مبریل علیه اسلام الانسان ان لق من الله وملكته  
 وكتبه ورسوله الثالث الايمان بالملائكة ودليل برآن همان آیه مذکور  
 وسنت سلوه است گذشت الرابع الايمان بالقرآن لقوله تعالى  
 يا ايها الذين آمنوا امنوا بالله ورسوله والكتاب الذي نزل على  
 رسوله ونيز آیت حدیث متقدم دلیل است برآن الخامس الايمان  
 بان القدر حذرة وسره من الله عز وجل لقوله تعالى قل كل من  
 عند الله هرجیه هست اوست و همه نیکوست و در صحیحین است از حدیث ابی هریر  
 مرفوعا احسنه ادم و موسی فقال موسی اب انو باحدثنا واخر حتنا  
 من الجنة فقال له آدم یا موسی اصطفاك الله بكلامه وخطاك  
 التوریه بیده الموصی علی امر قد رآه الله علی قل ان علمی قال محمد

## آدم موسی

|                            |                               |
|----------------------------|-------------------------------|
| والد هر ذودول والرزق مقسم  | العبد ذو ضجر والرب ذو قدر     |
| وفي اختيار سوا الشوم والهم | والخير اجمع فيما اختار خالقنا |

الشاكر الايمان باليوم الاخر لقوله قاتلوا الذين لا يؤمنون بالله ولا باليوم الاخر  
 ليس كنته مغشيشا نست که ايام دنيا را آخرت و دنيا منقضي ست واين جهان  
 روزي بگذرد پس در اعتراف بانقضاء او اعتراف بابتدار روز آخرت است  
 چه قدیم فانی و متغیر نشود انستی و لذا در باره مختصر میگویند که هو فی آخر یوم  
 من الدنیا و اول یوم من الاخرة و این بنا بر آنست که در حدیث آمده من  
 مات فقد قامت قیامته و جمیع شرائع انبیاء و رسل متفق است بر معاد  
 و در همین است از حدیث ابی هریره و الذی نفس محمد بیده لتقوم من  
 الساعة و ثوبهما بینهما لا یتبا یعانه و لا یطوی یانه و لتقوم من  
 الساعة و قد انصرف الرجل بلبن لقخته من تحتها لا یطعمه و  
 قد رفع اكلته الی فیه لا یطعمها الحدیث الشایع الا یمان بالبعث  
 بعد الموت لقوله تعالی ترعم الذین کفروا ان کن یبعثوا قل بلی  
 و ربی لتبعثن و لقوله تعالی قل الله یحییکم ثم یمیتکم ثم یرفعکم  
 الی یوم القیامة لا رب فیه و در حدیث عمر بن الخطاب است و صحیح  
 بلفظ الا یمان ان تؤمن بالله و ملائکته و کتبه و رسله و بالبعث  
 من بعد الموت و بالقدرة

|                                   |                                  |
|-----------------------------------|----------------------------------|
| ما غریبان را بریر خاک هم نگذاشتند | صبح محشر میکنند فریادگر منزل برآ |
|-----------------------------------|----------------------------------|

بتفصیل این احوال با ایچہ در یوم الآخر و بعد البعث یدید آید در حج الکرامۃ و کتاب  
 الیقظہ نوتہ ایم الناس لانما بحسب الناس بعد ما یسعون من قبورہم  
 الی الموقف لقولہ تعالی الاطن اولئک انہم معوتون لیوم عظیم یوم یقوم الناس  
 العالمین و یحسب عہد اللہ من عمر فی صحیحہ مسلم یقوم الناس  
 لرب العالمین حتی یغیب احدہم فی رتبعہ الی انصاف ادبہ  
 و این بداحت خواہد بود کہ آفتاب در آن روز بالاسی سرر قدر یک نیزہ باشد  
 و از حرارتش اہل محشر عرق عرق شود

|   |   |
|---|---|
| ترواس گیا جو میں روز حساب میں<br>آکسے لگے بٹھاؤ اسے آفتاب میں | التاسع الايمان في اهل دار المؤمنين وما هم الخفة و دار الكافرين وما هم<br>النار لقوله تعالى نل من كسب سيئة واحاط به خطيئته و اولئک<br>اصحاب النار هم فيها خالدون والذين آمنوا و عملوا الصالحات اولئک اصحاب<br>الخفة هم فيها خالدون و دریں ہر دو آیہ دلیل ست بر خلود ہر دو فریق<br>در دار خود با و قول بقاء نار و اہل آن مجموع ست مادکہ کثیرہ علیہ قرانیہ<br>و سیہ اگر چہ میل بعض اکابر اہل علم مثل شیخ الاسلام اس تیمیہ و حافظ ابن<br>القیم علیہ و می بجانب اوست اما قول ما دین مسئلہ موافق قول جمهور اہل علم<br>ست و مسہم السید العلامۃ محمد بن اسمعیل الامیر الیمانی و القاصی العلامۃ محمد<br>بن علی التوکانی رضی اللہ عنہما و حضرت ابن عمر فی الصحیحین ادامات احد کہ<br>عرض علیہ مقعدہ بالعداء و العسی ان کاں من اهل الخفة فمن<br>اهل الخفة و ان کاں من اهل النار فمن اهل النار یتقال هذا مقعدہ |
|---|---|

حتى يبعثك الله يوم القيامة وفي الكتاب انغر قوا فادخلوا انارا  
 العاشر الايمان بوجوب محبة الله عز وجل لقوله تعالى وَمِنْ  
 النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ أَسَاءُوا شَاءَ لَهُمْ

ملت عشق از همه ملت جداست عاشقان را مذهب ملت خداست

و محدیث انس بن مالك في الصحيحين ثالث  
 من كن فيه وجد حلاوة الايمان ان يكون الله ورسوله احب اليه  
 مما سواهما وان يحب المرء لا يحبه الا لله وان يكره ان يعبد  
 في الكفر كما يكره ان توفد له نار فيقذف فيها ابو عبد الرحمن سلمى سبن  
 خود آورده كه يكی سر می سقطی را گفت كيف انت فانشاء يقول هـ

من لم يبت والحب حشوفوادة لم يدرك كيف تفتت الكباد

محبت است كه دل را نمی دهد آرام و گرنه کیست كه آسودگی نمیخواهد

رابعه عدویه را چون حال حب غلبه میکرد میگفت

تعصى الاله وانت تظهر حبه هذا الحمري في القياس بدیع

لو كان حبك صادقا لاطعته ان المحب لمن يحب مطيع

این سمله را شرح در ازست که در ذیل الطالب نوشته ایم و محبت رسول خدا صحت محبت خدا و رسول

بر آن حدیث مذکور است اسکا دهمی عشر الايمان بوجوب الخوف من الله عز وجل

لقوله تعالى فلا تخافوهم وخافون ان كنتم مؤمنين فلا تخشوا

الناس واخشون وایای فاره بون وهم من خشته مشفقون

ویدعوننا رغبا ورهبا وكانوا لنا خاشعين وبنخشون ربهم و



مخافون سوء الحساب ولعن خاف معاصره حنتان ذلك  
 لمن خاف مقامه وخاف وعيد ومحدث عدی من خاف  
 الصحیحین انفس الناصر ولو تسق تمره ولحدیث السن فیها لو تعلموا  
 ما اعلم لصحبتكم قليلا ولست بكم كثيرا لکی بعض اخوان خود را بر طول  
 کما قباب کردوی بگریست وگفت

|                            |                          |
|----------------------------|--------------------------|
| ولکی علی الذنوب اعظم جرهمی | وحی لكل من یعصی السماء   |
| ولو کان الیه کساء برده می  | لا سعدت الدموع معاً دماء |

وگری گفت

|                               |                              |
|-------------------------------|------------------------------|
| بکت عینی الیسمی فلما سر حرینا | عن العلم بعد الحما سبلا معاً |
|-------------------------------|------------------------------|

عمر بن سعد العزیز دمان خود را برین بیت معاف نه اشتی

|                              |                           |
|------------------------------|---------------------------|
| ولا حیدری عیش امرء لو یکن له | من الله فی دار القمار نصب |
|------------------------------|---------------------------|

الوالفتح نه را دی در تصویریه با نقی رشید میگوید

|                            |                               |
|----------------------------|-------------------------------|
| وکیف تنال العین وھی تبریرة | ادلم تدبر فی ای المحالین تلزل |
|----------------------------|-------------------------------|

خواب را روی بر رفت و با بخله عی خدا از سده مقام بابت

تبرایت و طریقت است در ریاض المراتب این مقام را بسط تر نوشته ایم

التالی عشر الایمان بوحوب الرحما من الله عز وجل لقوله تعالی

یرحون رحمته و مخافون عذابه ان رحمه الله قریب من

المحسین قل باعدادی الدین اسرفوا علی الصلوة لا تقنطوا

من رحمة الله ان الله یعلم الذنوب جمیعاً انه هو العفو

الرحیم ان الله لا یغفر ان یتبرک به و یغفر ما دون ذلك لمن

سواء ولحدیث الی هریرة فی الصحیحین لو یعلم المؤمن ما عنده

الله من العقوبة ما طهر بجنة احدى لوليم الكافر ما عند الله من  
الرحمة ما تنظ من جنة احدى

اگر در و هر یک صلا می کرم | عزا زیل گوید نصیبی برم

و لحدیث جابر فی صحیح مسلم لا یموتن احدکم الا وهو حسن الظن  
بالله و لحدیث ابی هريرة فی الصحیحین یقول الله عز وجل انا عند ظن عبدي  
ابی و انا معه حين یدکر فی الحدیث ابو عثمان سعید بن اسمعیل ۷۷ گوید

ما بال دینک ترضی ان تدنسہ | وان ثوبک مغسول من الدنس  
ترجوا النجاسة و لم تسلك مسالكها | ان السفينة لا تجری علی الیبر

الثالث عشر لا یمان بوجوه التوکل علی الله عز وجل لقوله تعالی و علی الله  
فلیتوکل المؤمنون و حسبنا الله و نعم الوکیل فتوکلوا ان کنتم  
مؤمنین و من یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره و لحدیث  
ابن عباس فی الصحیحین فی سوال اصحابه له عن السبعین الفا الذین  
یدخلون الجنة بغير حساب فی حدیث طویل فقال صلعم قسم  
الذین لا یکتون و لا یسترقون و لا یتطیرون و علی ربهم  
یتوکلون فقام عکاشة بن محصن الاسدی فقال انا منهم یا رسول  
الله فقال انت منهم فقط | یا مریض اخرج فقال انا منهم  
یا رسول الله قال سبقک بها عکاشة و تمام توکل تفویض امرت  
بسوی او تعالی و اعتماد بروی سبحانه با انچه مقدرست او را از تسبب

گفت پیشم با و از بایستد | بر توکل زانوی اشتر به بند

و در صحیحین ست از حدیث زبیر لای با حذا حد کمر خله فی سالی  
 حرمة خطب علی طهره فیدعی فاستعی بوا حیره من  
 ان یسال الناس اعطوه او منعه و صحیح بخاری ست از حدیث  
 مقام من بعد کیرب ما اکل احد طعاما قط حرام من ان یا کل من  
 عمل بدیه قال وکان داود لایا کل الا من عمل بدیه و این  
 دلیل ست بر آنکه تسبب ناشی توکل نیست سری تسبی شستن را و سری  
 جامع ذم میگرد و یکنست سبی جامع را حوانیت گردانید که در نه شسته باشد  
 ابو بکر صدیق گفته دینک لمعادک و در همک لمعاسک و لا خیر  
 فی امرء بلادر هم یعنی توکل با تسبب خوب نیست سه

یا نون هم تو زین تو کم همت بون | شیخ بیسین تو تو کل شمره

فصیل عین ابن سبارک گفتات بامر با الهد والتقل واللعه و ذراک  
 قاتی بالضمان من بلاد حراسا الی بلاد الحرام کف ذوانب بامرنا  
 بخلاف ذلك قال یا انا علی انا فعل ذالاصون بها وحشی واکرم  
 بها عرصی ووسعین بها علی طاعه رنی لا امری لله حقا که ساعته  
 الیه حتی اقوم به و قال له الفصل ما احسن دا ان تمر دا سه

لی یاری ممتی در کربان اقبالند | ما هم از دست روخو چیرا نختیایم

و در حدیث ست المد العلیا خیر من المد السفلی یعنی دست کاسب  
 دست بالاست و دست سائل دست پائین الرابع عشر که الامان  
 لو حوب حب الله صلی الله علیه و آله وسلم یحدین انفس المتفق

على صحته لا يؤمن أحدكم حتى يكون أحب إليه من والده وولده و  
الناس اجمعين والحديث انس في الصحيحين ثلث من كن فيه وجد  
بهن حلاوة الايمان من كان الله ورسوله أحب إليه مما سواهما  
الحديث وقد تقدم والحديث فيها أيضا قال جاء رجل الى النبي صلى  
فقال متى الساعة قال ما اعدت لها قال لا الا اني احب الله ورسوله قال انتم من اجبت

|                              |                              |
|------------------------------|------------------------------|
| ولي كما آيينه مراهجه عربى ست | درون سينه چراغى شيشه حلبى ست |
| ومن من هبى حب النبى وآله     | والناس فيما يعشقون مذاهب     |

وازعمده علامات حب رسول خدا صلى الله عليه وآله واصحابه وسلم  
اعتصام بنسب مطهره وقيام بوظائف صلوة وسلام ست بروى عليه الصلوة  
والسلام وعصاية محمد ثين درين شيوه مباركه يشقيدم جمله طوائف انا م باشد  
بشهادت خارج وتجربه والله الحمد انما عشر الايمان بوجوب تعظيم  
النبي صلى الله عليه وآله وتوقيره لقوله تعالى وتعزروه وتوقروه  
ولقوله فالذين امنوا به وعزروه ونصروه وتعزير درنيا بمعنى تعظيم  
ست بلا خلاف وجزى الله القاضى عياض خيرا فقد قضى الوطى عن  
هذا الباب فى كتابه الشفا فى حقوق المصطفى واتى فيه بما لم  
تستطعه الاوائل والاواخر ولقوله تعالى ولا تجعلوا دماء الرسول  
بينكم كدماء بعضكم لبعضا يعنى يا محمد كويسيد ويا ابا القاسم نحو انيد  
بلكر رسول الله ونبي الله كويسيد ولقوله تعالى لا ترفعوا صوتكم  
فوق صوت النبي قال البيهقى منزلة العظمة فوق منزلة المحبة اذ ليس

كل محب معظم كحبة الاب لولادة والسيد لعبد من غير  
تعظم بخلاف العكس ولفعله تعالى لا تقد مواين بدى الله  
ورسوله وايس دليل ست ترك تقليد رجال زيراكه وآن تقديم اقوال  
اغيارست بر قول خداور رسول مختار واما موريم بانه تقديم همچو نه پيت  
- اين خداجل مجده وآنحضرت صلعم كنيم

دعواكل قول عند قول محمد اما ائس في ذيله كحطاطر

السائر عشر شرح المرء نديه حتى يكون القذف والمأراجح اليه من الكفر المحمدي  
المنصوص عليه ثلث من كس فيه وحد نهج حلاوة الايمان ثم  
قال ومن كان ان يلقى في المأراجح اليه من ان يرجع الى الكفر  
بعد اذ ائدة الله منه ومحدثه ايضا في صحيح مسلم ان رجلا  
سال النبي صلعم فاعطاه عما بن حبلين فاني فومعه فقال  
اسلموا فواته ان محمدا يعطي عطاء من لا يخاف الفاقة و  
ان كان الرجل يصحى الى النبي صلعم ما يريد الا الدنيا فما يصحى  
حتى يكون دسه اح اليه او اعز من الدنيا وما فيها الساع عشر  
طلب العلم وهو معرفة المأرى تعالى وما جاء من عند الله و  
علم الدعوة وما نميره الذي عن المتنبى وعلم احكام الله تعالى  
واقضيته ومعرفة ما تطلب الاحكام منه كالكتاب والسنة و  
القياس الجلي والترابط الاحكام والعراى والسديت مستحسان تفصيله  
العلم والعلماء قال الله تعالى اما يحصى الله من عبادة العلماء سهره

الله انه لا اله الا هو والملائكة واولوا العلم قائما بالقسط و  
 علمك ما لم تكن تعلم وكان فضل الله عليك عظيما يرفع الله الذين  
 امنوا منكم والذين اوتوا العلم درجات هل يستوى الذين يعلمون  
 والذين لا يعلمون انما يتذكر اولوا الالباب وفي الصحيحين من  
 حديث عبد الله بن عمرو رضى الله عنهما ان الله لا يقبض العلم  
 ان تراعا ينتزعه من الناس ولكن يقبض العلم بقبض العلماء حتى  
 اذا لم يبق عالم اتخذ الناس رؤسا جهالا فاستولوا فافتوا بغير  
 علم فضاول واضلوا وفي صحيح مسلم من حديث ابي هريرة  
 من نفس عن مؤمن كربة من كرب الدنيا نفس الله عنه كربة من  
 كرب يوم القيامة ومن يسر على مسلم يسر الله عليه في الدنيا  
 والاخرة ومن ستر مسلما ستره الله في الدنيا والاخرة والله  
 في عون العبد ما كان العبد في عون اخيه ومن سلك طريقا  
 يلتمس فيه العلم سهل الله له طريقا الى الجنة وما اجتمع قوم  
 في بيت من بيوت الله يتعاطون كتاب الله ويتدارسونه بينهم  
 الا نزلت عليهم السكينة وحقتهم الملائكة وغشيتهم الرحمة  
 وذكرهم الله فيمن عنده ومن ابطأ به علمه لم يسرعه به نسيبه  
 وابن حديث علاوه فضل طلب علم مشتمل برؤاؤ وشرايع بسيارست  
 چنانكه از شرح كتب سنت مطهرة ظاهر میشود فتامل فيه تا مل  
 الفقيه الثامن عشر نشر العلم لقوله تعالى ليبيننه للناس

ولا تكسوه به وقوله ولينذرناهم اذا رجعوا اليهم و  
 تحدث ابى بكر في الصحبة ان الله قال في خطبته يعنى الا  
 لسلف من الساهدين منكم العائب فلعن من يبغى له من  
 بعض من يسمعه ويحدث به ليعاين ولوايته وتحدثت الى هزيمة  
 في سنن ابى داود من سئل عن علم فكسبه الحمد الله بلحاه من النار  
 يوم القيامة عمر بن عبد العزيز كفته من بعد كلامه من عمله كثر  
 خطاياك ومن عمل بخير علم كان ما يفسد اكثر مما يصلح وحاشا  
 محاسن كفته العلم يورث النخسة والرهدي يورث الراحة وقا  
 المعرفة يورث الانانة وان الى سعد كفته ان من عمل بعلم  
 الرواية ورث علم الدراية ومن عمل بعلم النجاة ورث علم  
 الرعانة وهدى الى سبيل الحق وما لك بن دينار كفته اذا طلب  
 العلم ليحل به كسره علمه واذا طلبه لغير العمل مراده  
 كدر وسعوف كرخي كفته اذا اراد الله بعد حرافقة عليه باب  
 العمل واعلى عليه باب الجدل واذا اراد الله بعد شرا غلق  
 عنه باب العمل وفتح عليه باب الجدل وابو بكر وراق كفته من  
 اكفى بالكلام من العلم دون الرهد والفقهاء تزدق ومن اكفى  
 بالزهد دون الفقهاء والكلام اسدع ومن اكفى بالعلم دون الزهد  
 والورع تعسى ومن نفد في الامور كلها فخلص وكذبت مروى  
 رحن بصري يس كفته ان ابن فقيه ست حسن كفته ان درون من

الفقيه انما الفقيه العالم في دينه الزاهد في دنياه القائم  
على عبادة ربه مالك بن دينار كوني در تورات خواندم از العالم اذا المر  
يعمل بعلمه زلت عظمى القلوب كما نزل القطر عن الصفا واشد عن ابوبكر بن ابي داود لنفسه

من غص داوى بشرب الماء غصته فكيف يصنع من قد غص بالماء

وعن ابى عثمان الحسى الزاهد

وغير تلقى يا مر الناس بالتلقى طبيب يداوى والطبيب مريض

شعرا اهل معرفت که در نظم ایشان زم و عاظ دیده و شنیده میشود و مراد بدان  
همین قوم علما بى عمل و ناصحان بى توفیق است میرد درج گوید

صدای شهره و اعظ کبر بلند شده رهن گوش گرانی که داشتم دارم

حافظ رح فراید

واعظان کین جلوه بر محراب نبر میکنند چون نخبوت میرود آن کار دیگر میکنند

نسأل الله التوفيق للعمل ونعوذ بجلال وجهه من الخذلان

والحرص والامل التاسع عشر تعظيم القرآن المجيد بتعلمه وتعليمه

وحفظ حدوده واحكامه وعلم حلاله وحرامه وتبجيل اهله

وحفاظه واستشعار ما يهيج البكاء من مواضع الله ووعيدة

قال تعالى لو انزلنا هذا القرآن على جبل لرايته خاشعا متصدعا

من خشية الله وقال انه لقران كريم فى كتاب مكنون لا يصح

الا المطهرون تنزيل من رب العالمين وقال ولوان قرانا سيرة

به الجبال او قطعت به الارض او كلم به الموتى بل الله الامس



جميعا وقال النبي صلعم فيما رواه البخاري عن عثمان رضي  
 الله عنه افضلكم او خيركم من تعلم القرآن وعلمه وقال  
 فيما رواه الشيخان في صحيحيهما عن ابي موسى الاشعري  
 لما هدوا القرآن فوالذي لعن محمد بن عبد الله لهوا استد بفلتا من  
 الابل في عقلها وقال فيما رواه عن عبد الله بن عمر لا حصد  
 في اثنين رحل اتاه الله هذا الكتاب وقام به آباء الليل والنهار  
 ورجل اعطاه الله ما لا فهو يتصدق به آباء الليل والنهار وقال  
 فيما رواه مسلم عن عمران الله برفع هذا الكتاب اقوالا وبلغ  
 به آخرين وابن حديث يكي اذا اعلام نبوت مست مفسرين راجع تعالى  
 بتفصيل قرآن كدام رفع بين ختيد است وال اهل ارام وضع منابر  
 غفلت از قيام بران ارزاني دشته و هكذا هر كه اسماء وصفات بران  
 كتاب اسد فر گرفته و معتقاد و عمل بران متناقه مثل عصاه محشين  
 و تسعين رفع آنها ظاهر است و هر كه در برابر آن براهين كلاميه و اصول  
 و بقا و مي اهل را مي در فروع آ و نيخته وضع او معلوم است العشر و ان  
 الطهارة لغو له تعالى اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهكم  
 و ابدنكم الى المرافق الاية و الحمد ست ابي مالك الاشعري في  
 صحيح مسلم الطهور سطر الايمان و الحمد لله بملأ الميزان  
 و سبحان الله و الله اكبر بملأ ما بين السماء و الارض و الصلوة  
 نور و الصدقة برهان و الصدقة ضياء و القرآن حجة لك و عليك

والناس يغدون فبأنه نفسه فهو بقربها أو مبتدأ فمقتربا والحديث  
ابن عمر في مسلم أيضا لا يقبل الله عز وجل صلاة بغير طهور  
ولا صدقة من غلول والحديث حسن عن أبي كبشة السلولي عن  
ثوبان رضي الله عنه سددوا وقاربوا واعلموا ان خيرا عما لكم  
الصلاة ولا يحافظ على الوضوء الا مؤمن

زبان مجازی کی نماز حاشقان آید | وضو بسیار و شوارست اینک تینان را

یحیی بن آدم در معنی قول الطهور شرط الایمان گفته ان الله تعالى سمى  
الصلاة ايمانا فقال وما كان الله ليضيع ايمانا نكراى صلو تكلم الى  
بيت المقدس ولا يحصى هذا الصلوة الا بالوضوء فهما شيئا كل واحد  
منهما نصف الاخر انتهى گویم چون طهارت نصف ایمان آمد و نصف  
دیگر نماز قرار یافت معلوم شد که هر که نماز نمیگذارد و آلوده نجاستها می ماند  
مثل اکثر گدایان که عوام ایشان را ولی و مجذوب اعتقاد میکنند و تلبس  
ایشان به پلیدها و سگ بانیها و نشست ایشان بر قاذورات و نحو آن  
معلومست و می ایمان ندارد تا بولایت او چهره حق تعالی فرموده  
والله يجب التقابلین و يجب المتطهرین ممکن نیست که مرد بی نماز و  
شخص با نجاست دوست خدا باشد یا او را خدا دوست گیرد این مخالطه را  
بسیاری از مردم زده و از شاہراہ شریعت حق دور تر افکنده اللهم غفرا  
آری ایشان اگر ولی اند و لیاست شیطان خواهند بود و معتقدان ایشان  
اخوان الشیاطین اند نه اولیاء الرحمن کتاب الفرقان درین باب قاضی و طر

بوي رجوع بايديكرد الحادى والعشرون الصلوات الخمس لقوله  
 تعالى وما كان الله ليضع انما لكم اى صلواتكم وقوله وافيموا  
 الصلوة وقوله ان الصلوة كتاب على المؤمنين كتابا موقوتا  
 ومحدث جابر بن صحيح مسلم ان ابن الرجل وبين السرك والكم  
 برك الصلوة وحديث ابن مسعود فى الصحيحين قال سألت  
 النبي صلى الله عليه وسلم اى الاعمال احب الى الله تعالى قال الصلوة لوقتها  
 قلت ثم اى قال بر الوالد بن قلت ثم اى قال الجهاد فى سبيل الله  
 وحديثى بن ولواستردته لرادى وحديث ابن عمر وهما صلوة  
 الجماعة افضل من صلوة العدة لست وعشرين درجة وحديث  
 عثمان بن صحيح مسلم ما من امرء مسلم تحضره صلوة مكتوبة  
 فحس وصبرها وحسنها ورعها الا كان كهاجرة  
 لما قلها من الذنوب ما لم يوب كبيرة وذلك الدهر كله قال الله تعالى  
 وليس فى العبادات بعد الايمان بالله الراسخ للكم عادة سماها عز  
 وحل ايماننا وسمى رسول الله صلى الله عليه وسلم ركيا كهر الا الصلوة اسمى كويم  
 اجمع وانفع كتب دين باب كتاب الصلوة ابن القيم است دعى وقت خو  
 راوقف مطالعته بن بايديكرد ما حقيقت نماز ووزر ترك آن معلوم شود  
 التالى والعشرون الركوة لقوله تعالى وما امر الا ليعبدوا الله  
 مخلصين له الدين حنفاء ويسموا الصلوة وتؤتوا الركوة وذلك  
 دين القيمة وقوله الدين يكسرون الذهب والفضة ولا يصفونها

فی سبیل الله فبشرهم بجزاب الیم یوم یحیی علیها فی نار جهنم  
فتکوی بها جبا هم و جنو بهم و ظهورهم هذا ما کنزتم لانفسکم  
فذر قواما کنتم تکنزون وقوله ولا تحسبن الذين یبخلون بما  
اتاهم الله من فضله هو خیر الهم بل هو شر الهم سیطو فقیون  
ما یبخلوا به یوم القيامة وحدث ابن عباس فی الصحیحین ان  
رسول الله صلعم لما بعث معاذ الی الیمن قال له رسول الله  
صلعم انک تأتي قوما اهل الکتاب فادعهم الی شهادة ان لا اله  
الا الله فان هم اجابوک لذلك فاعلمهم ان الله قد افترض  
عليهم خمس صلوات فی کل یوم وليلة فان هم اجابوک لذلك  
فاعلمهم ان الله قد افترض علیهم صدقة فی اموالهم تؤخذ من  
من اغنیاءهم وترد الی فقرائهم فان هم اجابوک لذلك فایاک و  
کرائم اموالهم وایاک ودعوة المظلوم فانها لیسنننا ویدین الله حجاب

|                                    |                                   |
|------------------------------------|-----------------------------------|
| بشر از آه مظلومان که هنگام عا کردن | اجابت از در حق بهر استقبال می آید |
| آتش سوزان نکند با سپند             | انچه کند وود دل ستمند             |

وحدث ابی هریرة رذ فی صحیح البخاری من آتاه الله مالا  
فلم یؤد زکوته مثل له یوم القيامة شجاع اقرع له زبیدتان  
یطوقه یوم القيامة ثم یأخذ بلهزمته یعنی شد قیه  
یقول انا مالک انا کنزک ثم تلا هذه الاية ولا تحسبن الذين  
یبخلون بما اتاهم الله من فضله هو خیر الهم بل هو شر الهم

سطوفون ما بحلوانه يوم الیامه

زکوة مال بدرکن کہ فضلہ رزرا  
 یوما نجاں ہر و بیشتر و مس الیوم  
 الثالث العتروں الصیام لہولہ کتب علیک الصیام کما کتب علی الذین تلک کما  
 عند اللہ بن عمر فی الصحیحین سی الا سلام علی جس شہادۃ  
 ان لا اله الا اللہ وان محمداً رسول اللہ و اقام الصلوۃ و ایتاء الزکوة  
 و صوم رمضان و حجر المذنب و حدیث و حدیث ابی ہریرہ فیہما  
 کل عمل اس آدم تصاعف لہ الحسنہ بعشرۃ اما لہا الی ستم  
 مائۃ ضعف قال اللہ عن و حل الا الصوم و فادہ لی و اما اخری  
 بہ یدع طعامہ و مشربہ من احلی للصائم فرحان فرحہ  
 عند فطرۃ و فرحہ عند اہائہ و یخلف فہما الصائم اطاب عنہ  
 اللہ من ریح المساک الصوم حبة الرابع و العتروں الا اعتکاف لہولہ  
 تعالی و وعدہ بالی ابراہیم و اسمعیل ان طہر ابدی للطائفین و العاکفین  
 و الرکع السجود و الحدیث عائشہ فی الصحیحین ان اللہ صلح کان  
 لعتکف العترة الا و اخر من رمضان حتی یوفاه اللہ لہ عکف اربعہ من لعدۃ  
 و لما روی اللہ صلح قال من اعتکف فراق باقہ مکانما اعتق نیکم او فترۃ و جادت عنک  
 خاص ست از برای خدا نیکو دل و عکوف و بخوان از آثار ارباب و علماء و تشریح ثابت شد  
 پس ترک باشد یا بدعت فسادت و جبر او بجانہ دیگر ی را روا بودہ

|                              |                              |
|------------------------------|------------------------------|
| کراد ملغ کہ از کوی یا رزخیرد | نستہ ایم کہ از ماغبار برخیزد |
| اسی تقریب اوس کلی مین رسہ    | نشین مین شکستہ یا بی کی      |

ابن الحنفية العشرة من حج بقوله الله جل على الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلا وقوله واذن في  
 الناس بالحج ياتوك رجا لا وعلى كل ضامر ياتين من كل فج عريق  
 اي مسلك بعيد غامض وقوله وانتموا الحجة والعمره لله والحديث  
 ابن عمر في الصحيحين بنى الاسلام على خمس الحديث وفيه  
 وحج البيت وحديث عمر في صحيح مسلم قال بينما نحن جلوس  
 عند رسول الله صلعم اذ جاءه رجل فقال يا همد ما الاسلام  
 قال ان تشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله وان تقسم  
 الصلوة وتؤتي الزكاة وتجتنب البيت وتغتسل من الجنابة وتتم  
 الوضوء وتصوم رمضان قال فان فعلت هذا فانا مسلم قال نعم  
 قال صدقت فذكر الحديث وروى عن ابني امامة الباهلي ان النبي  
 صلعم قال من لم يجبه مرض او حاجة ظاهرة او سلطان  
 جائر ولم يشجر فليمت ان شاء يهود يا ونصرانيا وسناين حديث  
 ضعيف است اما معتضدست باول صحيحه اخرى ودين باب ارا حسل  
 حديث مستكه براصم روايات شتمل آمله فارجع اليه السائس والعشرون  
 الجهاد لقوله تعالى وجاهدوا في الله حق جهاده يجاهدون في  
 سبيل الله ولا ينفقون لومة لائم قاتلوا الذين يلبون نكمر من  
 الكفار وليجهدوا فيكم غلظة يا ايها النبي حرص المؤمنون  
 على القتال وسد يث ابي هريرة في الصحيحين سئل رسول  
 الله صلعم اي الاعمال افضل قال الايمان بالله ورسوله قيل

ثم ما ذاقال تم الجهاد في سبيل الله قيل ثم ما ذاقال ثم حرم مبروك  
 وحين عبد الله بن ابي اوفى رضي الله عنه في صحيح البخاري  
 لا تتموا لقاء العدو واستلو الله العافية فاد العترة فاصبروا  
 واعلموا ان الجنة تحت طلال السيوف السابغ والمثرون  
 المرافطة في سبيل الله عز وجل اي ملازمة تعمر العدو ولقوله  
 تعالى يا ايها الذين آمنوا اصبروا وصابروا ورابطوا وتحديت  
 سهل بن سعد الساعدي في صحيح البخاري ربطا يوم في  
 سبيل الله حير من الدنيا وما عليها والروحة بروحها العبد في  
 سبيل الله والعدو حير من الدنيا وما عليها قال البيهقي و  
 المرافطة تدل من الجهاد والقتال منزلة الاعتكاف في الساحل  
 من الصلوة لان المرافطة بغيره في وجهه متاهما مستعدا له  
 الثامن والعشرون البات للعدو وترك الفرار من الزحف لقوله  
 تعالى ادا القيتهم فاتتوا واذا القيتهم الذين كفروا رجفوا لا تولوهم  
 الا دبارهم من ثوبهم يومئذ دبره الا متحرفا لقتال او متخيرا الى فئة  
 وقد باء بغضب من الله وماواه جهنم وبئس المصيريا ايها النبي حرس  
 المؤمنين على القتال ان يكن منكم عشرون صابرون يغلبوا مائتين  
 الايتين ومحمد بن عبد الله بن ابي اوفى في صحيح البخاري لا تتموا  
 لقاء العدو والحديث وقد تقدم التاسع والعشرون اداء الخمس من  
 المعتمر الى الامام او عامله على العاممين لقوله تعالى واعلموا

هذا الخبر  
 تقارب القوم  
 الى القوم في  
 الحرب  
 التولية بين  
 كذا يبرهن  
 انه في الجهاد  
 اي ادم  
 على محو  
 اي مال و  
 عدل  
 اي مصمما  
 الى جماعة

ان ما غنتم من شي فان لله خمسة وللرسول ولذي القربى و  
 اليتامى والمساكين وابن السبيل ان كنتم امنتم بالله وما كان للنبي  
 ان يعزل ومن يعزل يات بما غل يعز القيامة ويحدث ابن عباس  
 في الصحيحين عن وفد عبد القيس امرهم بأربع وانها كرم عن أربع  
 أمرهم بالإيمان بالله وحده اتدرون ما الإيمان بالله وحده  
 قالوا الله ورسوله اعلم قال شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول  
 الله واقام الصلوة وايتاء الزكاة وصيام رمضان وان تعطوا من  
 المغنم الخمس وانها كرم عن الحنتم والدباء والنقير والمزفت و  
 قال احفظوا من واخبرو بهن من وراءكم الثلثون العتق لوجه  
 التقرب الى الله عز وجل لقوله تعالى وما ادرى بك ما العتبة فك  
 رقية والحديث ابى هريرة في الصحيحين من اعتق رقبة اعتق  
 الله بكل عضو منها عضوا منه من النار حتى فرجه بفرجه انتهى  
 بندگان تو بندگان را آزاد میکنند و خود را از نار دوزخ آزاد میگردانند  
 تو که اگر معتقنی این بنده خود را که سمی عقیق تست از آتش دوزخ آزاد  
 کن و باغ بهشت رسان

|  |                                 |
|--|---------------------------------|
| فأشكوا يوم واز گفته خود و شادام  | بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم |
| انشاء الله سبحانه و الثلثون الكفارات الواجبات بالجنايات وهي في الكتاب العزيز و<br>المطهرة أربع كفارة القتل وكفارة الظهار وكفارة اليمين و<br>كفارة المسيس في صوم رمضان ومما يقرب منها ما يستحب وسمي |                                 |



باسم الله لا اله الا الله ما عسى ان يدب سبى او يراد به التقرب الى الله  
تعالى شئ يعنى ان ترادف و مع ذما كان او عار دى و بيان اين  
كلمات در روضه بدیه از سنت صحیح مرقوم گشته الثانى و التثنية الايمان  
بالعقود لقوله تعالى او فوالا لعقود قال اس عساس يعنى ما احل  
الله وما حرم وما فرض وما احد فى القرآن كله وقوله بوفى  
بالدبر ولى فوالا و رهم و منهم من عاهد الله و او فوالا عهد الله  
اذا عاهدتم و لا تنقضوا الايمان بعد تو كد ها و كد ث عبد الله  
بن مسعود فى صحیح البخارى لكل عاهد لواء يوم القامة يقال  
هذه عذرة فلا و حديث عبد الله بن عمرو فى الصحيحين  
انهم من كذب فيه كان مافقا خالصا و من كان فيه خصله  
كانت فيه خصله من المفاق حتى يدعى اذا حدث كذب و اذا  
عاهد عذر و اذا وعد اخلف و اذا حاصر محصر و حديث عبد الله  
بن عامر الحمصى فى صحیح مسلم ان احق السرطان يوفى به  
ما استحل من ثمره و روح الساء و ما تحمله و فاقته و عدم عذر بعد كذب  
ارواحنا تترعى است ابره كه باتد و ما بهر كه باتد و نفس آن كبر و ار كاست

اراعه مى ست ما ما مان كه تا حان در بدن دارم

هو ادا را ان كوش را چو جان خويستين دارم

رجال صدقوا ما عاهدوا عليه منهم من قضى بحبه و منهم من يذطر  
و ما يدلى التذلل الثالث والثلاثون عبد الله عز وجل

وما يجب من شكرها لقوله تعالى قل الحمد لله وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها وما بنعمة ربك فحدث فاذكر وني اذكر كره  
اشكر والي ولا تكفرون وغير ذلك مما من الله على عباده وذكرهم به في كتابه

ولو كان لي في كل منبت شعرة | لسان لما استوفيت واجب حمد

ومحدث ابي ذر في صحيح البخاري قال كان رسول الله  
صلى الله عليه واله وسلم اذا اخذ مضجعه من الليل قال يا سمك  
اموت واجبي واذا استيقظ قال الحمد لله الذي احيانا بعد ما اماتنا  
واليه النشور وحديث صهيب في صحيح مسلم عجب الامم المؤمن  
ان امر المؤمن كله خيرا ان اصابته سراء فشكر كان خيرا وان  
اصابته ضراء فصبر كان خيرا انشد ابو الحسن الكندي القاضي

اذا كنت في نعمته فارعها | فان المفاصي تنزيل النعم

وقال السري الشكر نعمة والشكر على النعمة نعمة الى ان يتناهي الشكر  
الى قرار وقال الشافعي في اول الرسالة الحمد لله الذي لا يودي  
شكر نعمة من نعمه الا بنعمة منه توجب على مودى ذلك  
الشكر شكرا آخر وانشد محمود الوراق

|                             |                               |
|-----------------------------|-------------------------------|
| اذا كان شكرى نعمة الله نعمة | على له في مثلهما يجب الشكر    |
| وليس وقوع الشكر الا بفضل    | وان طالت الايام واتصل العمر   |
| اذا مس بالسراء عم سرورها    | وان مس بالضراء اعتقبها الاجر  |
| وما منهما الا له فيه نعمة   | تضيق بها الاوهام والبر والبحر |

وامتد احرم حيز السنه الاول

فما لي عند رعيه الى مفصّر وعده رعيه اقتراري بان ليس لي عدله

عزكم

از دست وزمان که بر آید / که عهده شکرش بدر آید

الرابع والثلاثون حفظ السالك عما لا يحتاج اليه ويدخل فيه الكذب العمدية والغيبة  
والفحش اذ القرآن والسنة منحوران بذلك قال تعالى  
والصّادقين والصّادق وقال كونه امر الصّادقين وقال انه  
كان صدقاً نبياً وقال امه صدقة وقال يوشع ايها الصّديق  
وقال ولا تصف ما ليس لك به علم وقال فمن اظلم ممن كذب  
على الله وكذب بالصدق اذ جاءه وقال والذي جاء بالصدق  
وصدق به اولئك هم المتقون وقال الدّين يهدون على الله الكذب  
لا يفلحون والحديث عند الله بن مسعود في الصحيح ان  
الصدق يهدي الى البر وان الدّين يهدي الى الجنة وان الرجل  
ليصدق حتى يكذب عند الله صدقاً وان الكذب يهدي الى  
الفجور وان الفجور يهدي الى النار وان الرجل لمكذب  
حتى يكذب عند الله كذا ما احدثت سهل بن سعد في صحيح  
مسلم من نصيحتي ما بين الحية وما بين رحليه اضمن  
له الجنة وحدثني الى سر محم الحزاعي فيه انصاً ومن كان  
يوم من ناكه واليوم الاخر فليقل خيراً او ليصمت

راستی موجب رضای خداست / کس ندیدم که گم شد از ره راستی

يقول  
قال  
داك  
ايضا  
ومعه  
انصا  
هو مفصّر  
أصل الى  
كذابي  
صالح  
كانه قاله  
داك  
عوضا  
١٢

راست میگویم و ایزد و نپسند و جز راست | حرف نمار است سرودن و ش اهرست

اللهم اعط لي من اسمي حظا والحقني بالصلحاء المحبين واجعل لي لسان صدق  
في الآخرين الخامس والثلاثون الامانات وما يجب من ادايتها الى  
اهلها لقوله تعالى ان الله يامر كران تود والامانات الى اهلها وقوله  
فليود الذي ائتمن امانته ولحديث ابى هريرة ادا الامانة الى من ائتمنتك  
ولا تشن من خانك ولحديثه في الصحيحين ثلث من كن فيه فهو منافق  
وان صلي وصام ووزع ماله مسلم اذا حدث كذب واذا وعد اخلف واذا  
ائتمن خان كويم امانت عامت از انكه عرض واموال باشد يا دولت علم وكمال پس  
شامل تبليغ كتاب وسنت بسوسى اهل آن باشد و همچنین معرفت خدا و عا بودن  
از برای آن داخل است در امانت و چون انسان حامل آن شود و آن خیانت کرد  
نامش ظلوم و جهول گردید قال تعالى انا عرضنا الامانة على السموات والارض  
فابدين ان يحملنها واشفقن منها وحملها الانسان انه كان ظلوما جهولا

آسمان بار امانت نتوانست کشید | اقرعه قال بنام من دیوانه زدند

السادس والثلاثون تحريم قتل النفوس والجنايات عليها لقوله تعالى  
ومن قتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فيها وغضب الله عليه  
ولعنه واعد له عذابا عظيما ولقوله فلا تقتلوا انفسكم الايات وكحديث  
عبد الله بن مسعود في الصحيحين قتال المسلمو كفو وسبابه فسوق و  
حديثه في صحيح البخاري اول ما يقضى بين الناس يوم القيامة في  
الدماء وحديث ابن عمر فيه لا يزال المرء في فسيمة من دينه

# ما لم يصهد ما حراما

ما ينشوي مديم رنگ تنگ هیچ نخورونی | تو در دل بودی ظالم هما ما کرده غوثی

اتلعتوا التلثون بحريم الفريسيين وما يحب من العوف لقوله تعالى يحفظوا  
مروجه ويحفظوا روحهم والذين هم لغروجه حاطون ولا تقربوا الزنا ما كان  
واحته وساء سبيل او محدث اني هريسة في الصحابين لا يري  
الراي وهو حين يروى ولا يسرق السارق وهو حين يسرق مؤمن  
ولا تشرب الخمر وهو حين يشربها مؤمن ولا ينتهب ثمنه ذات  
شرف يرفع المؤمن الكه فيا انصارهم وهو حين ينتهبها مؤمن

دلت بر می یلید را حلاط صحت دنیا | سادایغیر بیایا کنی ریس قحچه سوزاکی

الثالث والتلثون قص البذع الاموال الحسنة ويدخل فيه تحريم  
السرقه وقطع الطريق واكل الربا والرشا وكل ما لا يتحمله شرعا  
لقوله تعالى ولا تاكلوا اموالكم بيبكم بالباطل وقوله فظلم من  
الذين هادوا حرموا علمهم طيبات احلت لهم وصد همن عن  
سبل الله كثيرا واحد هو الربا وقد نهوا عنه واكلهم اموال  
الناس بالباطل

محرری مال سلمان وچو آست بجزرند | بانگ و فریاد بر آرمی که سلما نی نیست

وقال تعالى بل للطفعل واین آیه را تشریح در ازت از والد مرحوم تحریر سلو که در این استیفاء اموال  
تشفیه در انواع اشیاء و امور فرموده و میان غریب و تفسیر عجیب آورده  
قدس الله سره وقال الله تعالى وادفوا الكبل ادا كلتم وراوا

من  
الفسق  
عند  
الانبياء

بالقسط اس المستقیم ذلک خیر و احسن تاویل و چون در وصول فقه  
 مقرر شده است که عبرت عموم لفظ رست نه خصوص سبب را پس کیل و وزن  
 و قسط اس شامل جمله احوال و افعال و اقوال باشد و در هر چه از آن خلل افتد  
 و از عدل دور گردد و تطفیف بر آن صادق آید و الحکمه الحکمه مثلاً است مأمور  
 است بآنکه نزد متنازع در امری از امور رجوع ورزد بسوی خدا و رسول یعنی کتاب  
 و سنت کند و یکی از ایشان در هنگام جدل و خلاف رد بسوی این هر دو اصل  
 نفرماید بلکه بسوی اقوال رجال و آراء رهبان و اجار خود برگردد این تطفیف  
 باشد و دخل شود در ارتکاب منہی عنہ الی خیر ذلک من النظائرو  
 الاشباہ فی الامور الدنیویة والدینیة و الحدیث عبد الرحمن  
 بن ابی بکرۃ فی الصحیحین عن ابيه قال خطبنا رسول الله صلی الله  
 علیہ و آله و سلم فقال ان دماءکم و اموالکم و اعراضکم حرام علیکم کحرمة یومکم  
 هذا فی شهرکم هذا فی بلدکم هذا الحدیث و این حدیث را شرح بسط  
 ست که علامه شوکانی رح در نشر الجواهر مقصدی ذکر آن شده و در بیان حرمت  
 عرض و ازاله آن تحریر بالغ فرموده جزاۃ الله خیرا التاسع<sup>۳۹</sup> و الثلثون و وجوب  
 التورع عن المطاع و المشارب و الاجتناب عما لا یحل منها  
 لقوله تعالی حرمت علیکم المیتة و الدم و لحم الخنزیر و  
 ما اهل لخیر الله به و المنخقة و الموقوذة و المتردیه و النیطحة  
 و ما اکل السبع الا ما ذکیتم و ما ذبح علی النصب قل لا اجد فیما  
 اوحی الی من معی ما علی طاعه یطعمه الا ان یکون میتة او دما

مستوحا والحمر حذير فانه رخص او قضا اهل لعن الله به اما الحمر  
والميسر والاصحاب ولا نزل امر رخص من عمل الشيطان واحتسوة الايات  
ويقال لك عن الحمر والميسر قل فيهما اثم كبير ومنافع للناس واتهما  
اكثر من نفعهما فان ثبت فيهما الاثم نفع قال في ايه اخرى قل اما حرم  
سري القوا حرم ما طهر منها وما لظن والا لهدم والبعي نهي الحق فحرم الاثم  
ايضا ويقال ان الاثم اسم من اسماء الخمر وينتد

ترب الاثم حتى ضل عقله | كذا الاثم مدد بالعقول  
واي آيات كريات را منطوق ومفهوم ست كه در تفسير فتح البيان روضه  
وحران نوتة ايم تفسيرش ارانما يايدجت وكحديث عائشة في الصحيحان  
سئل رسول الله صلعم عن البتة فقال كل سراب اسكر فهو حرام وحدث  
ان عمر في صحيح مسلم كل مسكر حرام وحدثه في الصحيحان من  
ترب الخمر في الدنيا لم يبق منها حرمها في الاخرة وحديث الى حميرة  
فيهما اتى رسول الله صلعم ليله اسرى به يا يليا يعني يد المفسدين  
نقدحى حمر ولين فطر الهمان احدا لئن فقال له حذر سل  
عليه السلام الحمد لله الذي هداك للفطرة لو اخذت الخمر اخوارا  
والحدية مبداء ولا تسرب الخمر حين يشربها وهو مع من الحديث  
لقد مر تفصيل اثر مجسمه بروجه سط در كتاب دليل الطالب قلبي  
كتبه ان سئل زبادة الاطلاع فارجع اليه فزويني درين مقام از حسن بصري  
وعن حرب وحكم بن هشام وبعض حكما اقول در زم نبيذ آورده مراد بدان چرخايد

زیر آنکه بنیز یکی از اسما خمر است ورنه بنیز قمر و شرب آن از جناب نبوت صلعم ثابت شده است و آن چنان باشد که قمر را کوفته در آب اندازند تا آنکه شیرینی قمر در آب آید انگاه ساخته صبح را شام هنگام و بالعکس بنوشند و بعد یک دور و چون مسکر آرند پسند از ند و عجب را بدین ادریس گفته

|                    |                      |
|--------------------|----------------------|
| کل شراب مسکر کثیره | من تمرة او عنب عذیره |
| فانه محرم یسیره    | انی لکم منه نذیره    |

و ابوبکر بن ابی الدنیا گفته اند ابو

|                              |                            |
|------------------------------|----------------------------|
| فاذا التبید علی التبید شربته | انزهری بدینک مع ذهاب الدهم |
|------------------------------|----------------------------|

و درین معنی است شعر بعض ملوک هند

|                       |                        |
|-----------------------|------------------------|
| دیروز بکوی میفر و شان | پیمان می بزر خریدم     |
| اکنون بخار سرد گرا نم | زر دادم و درو سر خریدم |

در صحیح مسلم است و جز آن از حدیث ابی هریره که گفت رسول خدا صلعم یا ایها الناس ان الله طیب لا یقبل الاطیبا و ان الله امر المؤمنین بما امر به المرسلین فقال یا ایها الرسل کلوا من الطیبات و اعملوا صالحا انی بما تعملون علیم و قال یا ایها الناس کلوا من طیبات ما رزقناکم ثم ذکر الرجل یطیل السفر اشعث اغبر یمید یدیه الی السماء یقول یا رب یا رب و مطعمه حرام و مشربه حرام و ملبسه حرام و غذی بالکسرام فانی یستجاب له و در صحیحین است از حدیث نعمان بن بشیر رضی الله عنه ان الحلال بین و الحرام بین و بین ذلك



مستحب لا يعلمها كثير من الناس فمن اتقى التبهات فقد استبرأ  
 لدينه ولعرضه ومن وقع في التبهات وقع في الحرام كالراعي يرعى  
 حول الحمى يوشك ان يقع فيه الا وان لكل ملك حمى وان حمى الله تعالى  
 وفي صحيح البخاري ومسلم من حديث ابي هريرة الى ان لا قلب الى  
 احلى واحد السمرة ساوطة على فراشي او في بيتي فاربعها لاكلها ثم  
 احس ان تكون من الصدقة فالقيا وفي البخاري عن عائشة قالت  
 كان لابي بكر غلام يحضر له الحراج وكان ابو بكر ياكل من خراجه فجاء  
 يوما فتى فاكل منه ابو بكر فقال له العالم ما تدري ما هذا فقال ابو بكر  
 وما هو قال كنت تكلمت لانا في الحاهلية وما احسن الكفاية الا  
 اني جدمته فلقيني واعطاني ذلك فهذا الذي اكلت منه قال فادخل  
 ابو بكر بيده فقاء كل شئ في بطنه وعن يزيد بن اسلم ان عمر بن الخطاب  
 شرب لنا واعجبه فقال للذي سقاها من اين لك هذا اللب واحببه انه  
 من الصدقة فادخل عمر بيده واستقاء وعن علي رضي الله عنه في طيب  
 مطعمه انه كان يجاء بحدوة في حراب من المد منه واسد البهق  
 عن بس بن الحارث قال قال يوسف بن اسباط اذا تعبدت ان يقول  
 اليس انظروا من اين مطعمه وان كان مطعمه مطع سوء ما ان  
 دعوة لا تسألوا به دعوة محمد وينصب وقد كماكم رصاصهم  
 وحديثه مرشني مرمي ديدك مسارت يكذب سمعي من اول كنت ينبغي  
 ان يتبادروا الى اكل الخنزير الحلال سنيان توري را از فضل حب اول

پرسیدند گفت انظر کسرک التي تا کلهما من این تا کلهما وصل فی الصف  
الاخیر وعنده ایضا انظر در همتک من این هو وصل فی الصف الاخیر  
و بود سری ستمی که تره سواد شخر نمیخورد و نه ترا نجا و نه چیز دیگر که آنرا از سواد  
میدانست و تش و سیکر و در آن و نهایت بود و در و رع و معذ لک گفته کنت  
بطر طوس و کان معی فی الدار فقیان یتعبدون و کان فی الدار تنول  
یخبزون فیه فانکسر التور فعملت بدله من مالی فتقر عیال ان  
یخبزوا فیه و درین باب حکایات بسیارست از مشایخ و زهاد و اهل تقوی  
یحیی بن معین محدث گفته

|                       |                        |
|-----------------------|------------------------|
| المال يذهب حله وحرامه | يوما ويبقى في غد آشامه |
|-----------------------|------------------------|

برایم بندهم را صاحبی نزد دایه وصیت خواست گفت اوصیک ان تعمل صالحا و تا کل طیباً

|  |   |
|--|---|
| ليس التقي بمتق كالألهه<br>ويطيب ما تحوى وتكسب كفه<br>نطق النبي لنا به عن ربه | حتى يطيب شرابه وطعامه<br>ويكون فى حسن الحديث كلامه<br>ضلى النبي صلواته وسلامه |
|--|---|

يعني متقى کسی است که طعام و شراب او حلال طیب بود و کلام و عمل او بر  
سنت مطهره باشد الا ربعون تحسیر الملایس والنزی والاوانی وما  
یکره منها لحديث انس بن مالك في الصحيحين من لبس الحرير  
يعني في الدنيا لن يلبسه في الآخرة وحديث حذيفة الحرير والديك  
وانية الفضة والذهب لهم في الدنيا ولكن في الآخرة وحديث ابن  
مسعود في صحيحه مسلم ان الله جميل يحب الجمال الكبر بطر الحق

وعطى الناس نبي الطاله واختقارهم وحدث ابى سريته والصحيح  
 قال احرقت الدنيا عاتقة كماء ملدا واما اراعليطا فقال قصص رسول  
 الله صلى الله عليه وسلم في هدين وحدث ابى عمر فيهما لا يظن الله يوم القيامة  
 الى من حرقوه حيا ولا تفصيل لباس مسنون واتي السائل مرقوم است اجبا  
 نظرا يكره ومردم دین باب تسابل وست بسیار نموده اند و از حدت عی  
 تجاوز کرده کما تکرار کلا حراسه و عما تکرار کلا سراج و بعضی جابسه نری شحم  
 و ابل کتاب پوشید و هر چه بدست افتاد از حرام و شبهه بی تکلّف نخرند و  
 نوشتند آگاد رخی و الاربعون تحريم الملاعب و الملاهي المحالفة  
 للتريعة لقوله قل ما عند الله خير من اللغو و من التعمارة و تحدث  
 سليمان بن ريدته في صحيح مسلم عن اميه من لعب بالدرد شير و كانما  
 عمن يده في لخم الخنزير و دمه و مردم را درين باب توسيع  
 بسيار است و چيز را بر آورده اند که حصرا و احصاء آن نتواند نمودن همچو سطرخ  
 و امثال آن لکن هر چه ازان ملحق از ذکر خداست و در شرع انا ان نبی آمد آن  
 حرام است و هر چه بخین است یا شرع بدان رخصت داده مثل سابت امرار  
 و نحو آن آن جائز است اما ضاعت اکثر وقت در آن مذموم است الثاني و الاربعون  
 الاقصاد في النفقة و تحريم اكل المال الباطل لقوله تعالى ولا تجل  
 يدك معلومة الى عنقك ولا تسطوا كل البسط والدين اذا الفقوا  
 لم يسرفوا ولم يقتروا و كان بين ذلك فوا ما و تحدث المغيرة  
 بن شعبة في صحيح مسلم و نهى عن بلب قتل و قال و احب اعة المال

والحاف السوال واقتما دکه عبارت از میانہ روی ست در جملة احوال محمود  
 چه پسر و چه عسرو چه نفقه و چه پلیس و چه مسکن و چه منکح و چه اصول عقائد و چه  
 فروع اعمال و مقابل آن افراط و غلو و اغراق و مبالغه و تنزیہ منحوت و اطراء  
 و نحو آن ست در یک طرف و طرف دیگر تفريط و تقصیر و تعطیل و تفخیل و تقلید  
 و تشبیہ و تاویل ست مناسب ہر مقام و محل و آن مذموم ست الثالث <sup>و</sup> الاربعون  
 ترك الغل والحسد و بنحو ہما لقولہ تعالی ومن شر حاسد اذا  
 حسد امر یحسدون الناس علی ما اتاهم اللہ من فضلہ و الحدیث  
 انس فی مسلم لا تحاسدوا ولا تباغضوا ولا تقاطعوا و کونوا عباد  
 اللہ اخوانا و حدیث انس فی صحیح البخاری لا تباغضوا ولا تحاسدوا  
 ولا تدابروا الخ ولا یجزل لمسلم ان یمجر اخاۃ فوق ثلث لیال یمتقیان  
 یصد هذا ویصد هذا و خیر ہما الذی یبدا بالسلام یمتی بسند خود  
 از حسن بصری در کرمیہ اولی آورده کہ گفت ہواول ذنب کان فی السماء  
 یعنی ابلیس حسد بر دبر آدم و زوال نعمت او خواست تا آنکہ شد انچه شد حنف  
 بن قیس گفت خمس ہن کما اقول لا راحة لحسود ولا مروۃ  
 لکذب ولا وفاء لملوک ولا حيلة لبخیل ولا سؤء دل سئ الخلق  
 و خلیل بن احمد گفتہ ما را یت ظا لما اشبه بمظلوم من حاسد  
 لہ نفس دائر و عقل ہائے و حزن لانہ و بشر بن الحارث الحافی  
 گفتہ العداۃ فی القرابة والحسد فی الجیران والمنفعة فی  
 الاخوان وعن المبرد انه انشد

|                             |                              |
|-----------------------------|------------------------------|
| عين الحسود عليك الدهر حارسه | تدنى المساوى والا حسان تحميه |
| لنفاك بالترديد مكاشرة       | والقلب منكسره الذى منه       |
| ان الحسود بلا حرم عداوته    | وليس نفسل عدا راي تحميه      |

وعظم فرق جسد مرءى اهل علم ست لايام احدا وسور دنيا طلب الحمد لله تعالى كنه محسود وكنانم نه  
 همان ارشور ايشان در نياهم وار غور و خور و بر کران در خطيرة القدس باب  
 حسد را شرح يکونو ستدايم آنجا نظر کن و کار خو، بنجد بوند تعالى بپار الزل  
 والاربعون تحريم اعراض الناس وما يجب من ترك الوقعة فيها  
 لقوله تعالى ان الدين يحول ان تسع الفاحشة في الدين اصوا  
 لهم عذاب الدم في الدنيا والاخرة ان الذين يرمون المحصنات  
 الفاحشات المومنان لعنوا في الدنيا والاخرة وعيد ذلك من الايات  
 والاخبار الكثيرة كحديث ابى هريرة في مسلم المسلم اخو المسلم  
 لا يظلمه ولا يحد له ولا يحقره التقوى هانها ويتير الى حدرة  
 ثلث مرات بحسب امرء من التران يحقر اخاه المسلم كل المسلم  
 على المسلم حرام دمه وعرضه وماله وحديث ابى ذر رضى الله عنه  
 في المحصنات لا يرمى رجل رجلا بالعوى ولا يرميه بالكفر الا  
 وارتدت عليه ان لم يكن صاحبه كذلك واين بلا دين ولا خيل  
 عام در خاص وعام گريده وهر گر احدي را در تفييق و تكفير ديگرى هر گز  
 و هر گز باشد باک نمانده خصوصاً زباں قبيحان و متلذذان در تكفير و تخليل  
 اهل سنت و اتباع مطلق محض است و در اراده اعراض اكا براى اهل علم و ائمه دين

بسیار حجت و چالاک اند معروف را شکر گرفته اند و منکر را معروف تر  
 داده این ماجرای زمان حاضر باشد تا در آینده چه شود و عصمتنا الله سبحانه  
 و اخواننا المتبعین عن مویقات هوکلاء الجاهلین الخامس<sup>۱۵</sup> مع الاربعون  
 اخلاص العمل لله عز و جل و ترک الرياء لقوله تعالى و ما امر و الا لیعبدا  
 الله مخلصین له الدین خفاء من کان یرید حرث الاخرة نزل له فی  
 حرثه و من کان یرید حرث الدنیا نزلت منه و ماله فی الاخرة من  
 نصیب من کان یرید الحیوة الدنیا و زینتها نزلت الیهما احما لهم  
 فیها و هم فیها لا یخسرون اولئک الذین لیس لهم فی الاخرة الا النار و  
 حبط ما صنعوا فیها و باطل ما كانوا یعملون فممن کان یرجوا لقاء  
 ربہ فلیعمل عملا صالحا و لا یشرك بعبادة ربہ احدا و لحدیث  
 ابی هريرة فی صحیح مسلم قال الله عز و جل انا اغنی الشککاء عن  
 الشک من عمل عملا اشرك فیہ غیری فانما منه بری و هو للذی  
 اشرك و لحدیث جندب فی الصحیحین من لیسمع یسمع الله به و  
 من یرای یرای الله به بیتی بسند خود از ابو عمر آورده که وی را از خلایا  
 پرسیدند گفت مالا یحب ان یحمده علیه الا الله عز و جل و سهل  
 بن عبد الله گفته که لا یعرف الریاء الا فخلص و لا النفاق الا مع من و لا  
 الجہل الا عالم و لا المعصیة الا مطیع و ربیع بن خثیم گفته که مالا  
 یتبغی به وجه الله یضمحل و جنید فرموده لو ان عبد الله اتی بافتقار  
 آدم و زهد عیسی و جهد ایوب و طاعة یحیی و استقامة ادریس

وود الخليل وحلق الحنبل وكان في قلبه دسرة لغير الله فلبس  
 لله فيه حاحة وزبد گشته پیرنی ان يكون لي في كل شي بيده حتى  
 في الاكل والعمود بعض اهل علم گفته اند ما احلص العبد لله الا احب  
 ان يكون في حبال يعرف تفصيل من عياض گفته وپار اگر پشلی و طنبی  
 خرم دوستم هست از انکه بین خورم مالک بن انس گفته سریع الزمان  
 مرا رسید ای مالک سفله کیت گفتم من اکل بدینه گفت سفله لیسلم  
 کیت گفتم من اصلح دنیا عیلة له ساد دمه گفت یس مرا رسد زنتا  
 و ابن الاعرابی گفته اخضر الحاسرین من ابدی للناس صالح اعماله  
 و ابرار العلم من هو اقرب الیه من حل الوبرید بعض اهل علم  
 گفته اند حق فی المؤمن من الله والصابقین بالسلطان والمرائین  
 بالناس السادس والاربعون السرور بالحسنة والاعتماد بالسوء  
 لحديث جابر بن سمرة رضى الله عنه عن عمر بن الخطاب رضى الله عنه  
 في سنن ابی داؤد من سريره حسنة وساءته سيئته فهو مؤمن  
 السابع والاربعون معا لجة كل دس بالقوبة لقوله تعالى يوبى الى  
 الله جميعا ايا المؤمنون يوبى الى الله قوبة نصوحا و انيدوا الى  
 ربكم واسلموا له الايات والحديث ابی بردة بن ابی موسى الاستغفار  
 عن الاعرابى فى صحيح مسلم و سنن ابی داؤد وغيرهما انه  
 ليغان على قلبى و الى الاستغفار لله فى اليوم مائة مرة اللهم الى  
 استغفرک و اوبى اليك من كل دس علمته و عملته الى هذا الجبان

فاغفر لي وتب علي انك ارحم الراحمين <sup>من</sup> <sup>و</sup> <sup>الاربعون</sup> القرايين  
 وجعلتها الهدى والاضحية والعقيقة لقوله تعالى فصل لربك وانحر  
 والبدن جعلناها لكم من شعائركم فيها خير ومن يعظم شعائر  
 الله فانها من تقوى القلوب الايات ولحديث انس بن مالك في  
 الصحيحين ان رسول الله صلى الله عليه واله وسلم كان يضحى بكبش  
 اقرنين اصلحين رايته يضع رجله على صفاحهما ويسمي ويكبر وفي  
 رواية ولقد رايته يذبحهما بيده قزويني درنيا ذكر ولیمه نکر و مگر  
 در حدیث آمده اولم ولو بشاة و هر چند این قربان در عرس است اما چون  
 به نیت اقبال امر شرع باشد خالی از تقرب الی الله نیست بعض اهل علم گفته اند  
 که هیچ طعام عام جز ولیمه و عقیقه در شرع ثابت نیست و هدی خاص از برای  
 خداست <sup>و</sup> <sup>التاسع</sup> <sup>و</sup> <sup>الاربعون</sup> طاعة اولی الامر لقوله تعالى اطيعوا  
 الله واطيعوا الرسول واولی الامر منكم قيل هم امراء السرايا وقيل  
 هم العلماء قزويني گفته و یحتمل ان يكون عاما لهما فان كان  
 خاصا فبا صير السرايا اشبه ولحديث ابی موسی فی الصحيحین من  
 اطاعني فقد اطاع الله ومن يعصني فقد عصي الله ومن يطع الامير  
 فقد اطاعني ومن يعص الامير فقد عصاني ولحديث ابی ذر فيهما  
 يا ابا ذر اسمع واطع ولو عبد احبشيا مجدع الاطراف و مرجع این حکم  
 بسوی مسئلة امامت است و شرح آن درازی میخواید در اکتلیل الکرامه قضاء  
 وطر از آن کرده شده فارجم الیه و عول علیه الخمسون التمسك بما



عليه الجماعة لقوله تعالى واعتصموا بحبل الله جميعا ولا تفرقوا  
 ولحديث ان هريرة في صحبة مسلم من خرج من الطاعة فمات الجماعة  
 تم مات مات ميتة جاهلية وحديث عروة بن سفيان عن علي بن  
 في صحبة مسلم ايضا سكون بعدى هات وهيات فمن رايتهم  
 يعرف امة محمد وهم جميع واقبلوه كائنا من كان من الناس  
 مراد بهات امور سيئة غير مرضية است كما يست از قن واختلاف يقال  
 في فلا هات اي حصلات سوء وكل ما بد في دين او خلق فهو  
 هبة ومعلوم است که جماعة عمارت از علماء صحابه و اهل حديث است و هرگز  
 ارايتان آمد و حيرا احداث کرد که سبب تفرق در اصول و فروع قدیمه جماعه اسلام  
 شد و می صاحب هيات است و ذوبنه در خور رکتستی است و نتوان گفت که حامد  
 متلدا و اهل حديث تبسک بست تفرق جماعه مقلده می کنند زیرا که آنحضرت  
 صلعم مراد جماعه جماعه حاضر و بعد خود داشته و آنجماعه تبعه بودند مقلده بلکه خود  
 کسی در آن منبر سعادت از نام تقلید مصطلح می شماخت تا ما این تقلید چه رسد

و دعوتك بهما صبح في حمراته | و هات حد تا ما حديث الرواهل

الاحاديث و المحسون الحكم بين الناس بالعدل لقوله تعالى و اذا حكمتم  
 بين الناس ان تحكموا بالعدل وقوله ولا تكن للجانين حصصا و  
 اقسطوا ان الله يحب المقسطين الايات و لحديث عبد الله بن  
 مسعود في الصحيحين لا حسد الا في اثنين رجل اتاه الله ملاسلطه  
 على هلكته في الحق و آخر اتاه الله الحكمة فهو يقضي بها و يعلمها

یعنی مراد بهلاک مال در حق عدل است و در فضیلت عدل و طوک عادل خبر ما  
وارد شده بعضی از آن در رساله امامت و خبر آن ذکر کرده ایم و هیچ عدل  
برابر نمیشود با آنکه آدمی در سیر و عمر و فقر و ملک ماضی بر صراط سوسی کتاب و سنت  
شود و در جمله سیاسات منزلی مدنی تمسک بشریعت حقه صادق فرماید و بسوی  
قانونی دیگر از هر که باشد و از هر کجا که آید نگراید چه شرعیست تنها حاصل است  
و غیر او هر چه بود ظلم است هر چند بظاهر و او نصفت نماید الثانی و آنمخسوس الامر  
بالمعروف والنهی عن المنکر لقوله تعالی ولتکن منکم امة یدعون  
الی الخیر و یأمرون بالمعروف و ینہون عن المنکر و اولئک ہم  
المفلحون کنتم خیر امة اخرجت للناس تا مرون بالمعروف  
و تنہون عن المنکر و تؤمنون بالله ان الله اشترى من المؤمنین  
انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة الی قوله الامر بالمعروف  
و الناهون عن المنکر الایات لعن الذین کفروا من بنی اسرائیل علی  
لسان داؤد و عیسی بن مریم ذلک بما عصوا و کانوا یعتدون  
کانوا لا یتناہون عن منکر فاعلوه لیسئس ما کانوا یفعلون و القرآن  
الکریم مشحون بذلک و لحدیث ابی سعید فی تحجیر مسلم من رای  
منکم منکر اقلی غیره بیده فان لم یستطع فبلسانه فان لم یستطع  
فبقلبه و ذلک اضعف الایمان و حدیث عبد الله بن مسعود فیه  
ایضا ما من نبی بعثه الله فی امة الا کان له فی امة حواریون و اصحاب  
یاخذون بسنته و یقتدون بامرہ ثم انھا تضاف خلوف یقولون ما لا

يفعلون ويعملون ما لا يؤمنون فمن جاهدكم بيده فهو مؤمن ومن  
 جاهدكم بلسانه فهو مؤمن ومن جاهدكم بقلبه فهو مؤمن ليس وراء ذلك من  
 الايمان حصة احد دل وفي الصالحين من حديث سفيان بن  
 عيينة عن الزهري عن عروة عن زينة بنت ابى سلمة عن حبيبة  
 عن امها ام حبيبة عن زبيب بن رباح الذي صلحهم قالت استيقظ  
 النبي صلحهم من نوم محمرا وجهه وهو يقول لا اله الا الله ثلاث  
 مرات وبل للعرب من شروفا فتر العوم من رد مياح  
 وما حو ح مثل هذه وحلق حلقة باصبعه قلت يا رسول الله اين لك  
 وفيما الصالحون قال نعم اذكر الحدت وبتى سعد خذوا ما كسبتم  
 ديارا ورده كوى اين آية تخواندو كان في المدسة سعة رط يسد  
 في الارض ولا يصلحون وكنت فلكم اليوم في كل قبلة وحى من الدين  
 لفسدون في الارض ولا يصلحون وعنه ايضا ان الله عز وجل  
 امر بصرية ان تعذب فصحت الملا نكته وقالت ان فيهم عبدك  
 فلا ما قال اسمعوني في صحيفه فان وحيه لم يمعر غصبا لعسا رمى  
 وروى ذلك مرفوعا الى النبي صلحهم باسناد ضعيف وعنه ايضا  
 اصطحننا على حب الدنيا فلا ما رعضا بعضا ولا ينهى بعضا بعضا  
 فلا يدسرنا الله على هذا فليت شعري اى عذاب ينزل وعن عمر  
 بن عبد العزيز قال كان يقال ان الله عز وجل لا يعذب العامة  
 بدب الخاصة ولكن اذا عمل المسكر جهارا استحقق البصوة كلهم

الثالث والخمسون<sup>۵۳</sup> التعاون على البر والتقوى لقوله تعالى وتعاونوا  
 على البر والتقوى ولا تعاونوا على الاثم والعدوان وكحديث انس  
 بن مالك في الصحيحين انصرا خاك ظالما او مظلوما فقلوا يا  
 رسول الله هذا انصصه مظلوما فكيف ننصر ظالما قال تمنعه  
 من الظلم الرابع<sup>۵۴</sup> والخمسون الحياء كحديث سالم بن عبد الله بن  
 عمر في الصحيحين عن ابيه عن النبي صلى الله عليه وسلم انه سمع رجلا يعظ  
 اخاه في الحياء فقال دعه فان الحياء من الايمان وكحديث عمران  
 بن حصين الحياء لا ياتي الا بخير وحديث ابى سعيد الخدري  
 فيهما ايضا كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اشده حياء من الخدراء في  
 خدرها وكان اذا كره شيئا عرفناه في وجهه وحديث ابى  
 مسعود الانصاري في صحيح البخاري ان مما ادرأه الناس من  
 كلام النبوة الاولى اذ لم تستحي فاصنع ما شئت كويم در قول او النبوة  
 الاولى اشارت ست بسوى آنكه حيا مندوب اليه بود واولين حيا نكته مشو  
 عليه ست در آخرين و امر در قول او فاصنع ما شئت بمعنى خبرت امي صنعت  
 ما شئت وكفته اند وعيدت كقول الله تعالى اصنعوا ما شئتم وكفته اند  
 چون خبري از طرف خالق يا خلق چنان باشد كه از ان استحياء نكنند پس  
 هر چه خواه بكن كه بر تو حرج نيست بلكه تو از ان درعت هستي و درين شعبه  
 پنجاه و چهارم ذكر آيتي شده با آنكه در قرآن كريم ذكر حياء با اشاره انصص ثابت است  
 قال تعالى تمشي على استحياء الخامس<sup>۵۵</sup> والخمسون بر الوالدین لقوله تعالى

وبالوالدين احسانا ووصدا الانسان نوالديه حسنا اما يلعن  
 عندك الكبر احد هما او كلاهما فلا يقل لهما اف ولا تنهرهما و  
 قل لهما قولا كريما واخفض لهما جناح الذل من الرحمة وقل  
 رب ارحمهما كما ربياني صغيرا الايات ومحدث عبد الله بن  
 مسعود في الصحيحين قال سألت النبي صلى الله عليه وسلم  
 الله عز وجل قال الصلوة لوقتها قلت تعراي قال بر الوالد  
 بن قلبي تعراي قال الجهاد في سبيل الله قال حدثني نهن ولو استردته لرادني  
 السادس والخمسون صلاة الارحام لعوله تعالى فيل عسيتم ان توليتم  
 ان تفسدوا في الارض وتقطعوا ارحامكم اولئك الذين لعنهم الله  
 واصبهم واعمى ابصارهم والذين يقتصرون عهد الله من بعد  
 متانته ويقطعون ما امر الله به ان يوصل ويفسدون في الارض  
 اولئك لهم اللعنة ولهم سوء الدار ومحدث ابن مسعود في  
 الصحيحين من احب ان يسط له في مرقه وينسأ له في اثرة فليصل  
 رحمه قلت اي في اجله وسمى الاحل ابرالا انه يتبع العمر وقيل يحو  
 ان يكون المعنى ان الله تعالى يبعي ابرواصل الرحم في النساء طويلا  
 فلا يحصل سريرا والله اعلم ومحدث حديثين مطعمر فيهما ايضا  
 عن ابيه لا يدخل الجنة قاطع سي قاطع الرحم قلت ولا فرق بين  
 ان يكون ابر او احر الساتع والخمسون حسن الحلي ويدخل فيه كظم  
 العيط ولين الحانب والتواضع لقوله تعالى وانك لعلى خلق عظيم

والكاظمين الغيظ والعافين عن الناس والله يحب المحسنين والحديث  
عبد الله بن عمرو في الصحيحين ان رسول الله صلى الله عليه وسلم لم يكن فاحشاً  
ولا متفحشاً وقال خياركم احسنكم اخلاقاً وفي رواية ان من احبكم الى  
احاسنكم اخلاقاً والحديث عائشة في الصحيحين ايضاً انها قالت ما  
خير رسول الله صلى الله عليه وسلم بين امرين الا اخذ ايسرهما ما لم يكن  
اثماً وان كان اثماً كان ابعد الناس منه وما انتقم رسول الله صلى الله عليه وسلم  
لنفسه الا ان تنتهك حرمة الله فينتقم الله بها قال البيهقي ومعنى  
حسن الخلق سلامة النفس نحو لا رفق الا احمد من الافعال وقد يكون  
ذلك في ذات الله تعالى وقد يكون فيما بين الناس وهو في ذات الله  
عز وجل ان يكون العبد منشرح الصدر باوامر الله تعالى ونواهيها  
يفعل ما فرض عليه طيب النفس به سلساً نحوة ينهى عما حرم  
الله عليه واسعاً به غير متضجر منه ويرغب في نوافل الخير ويترك  
كثيراً من المباح لوجهه تعالى وتقدس اذا رأى ان تركه اقرب الى  
العبودية من فعله مستبشر بذلك غير ضجر منه ولا متعسر به  
وهو في المعاملات بين الناس ان يكون سمحاً بحقوقه لا يطالب  
غيره بها ويعفو في ما يجب لغيره عليه منها فان مرض فلم يجد او قدما  
من سفر فلم يزرها وسلم فلم يرده عليه او ضايف فلم يكسر او شفع فلم يجيب  
او احسن فلم يشكر او دخل على قوم فلم يمكن او تكلم فلم ينصت له او  
استاذن على صديق فلم يأذن له او خطب فلم يزجر او استعمل الدائن

فلم يمثل او استيقص منه فلم ينقص وما اشته ذلك لم يعتد به  
 ولم يأت ولم يتنكر من حاله حال ولم يستعرق نفسه انه قد  
 حصى واوحش وانه يقابل كل ذلك اذا وجد السبيل اليه نصله بل  
 نضم رايه لا اعتد سبي من ذلك ونقابل كلامه بما هو احسن واحصل  
 واقرب الى الدر والتقوى واشته ما عمل ويرى به ثم يكون في  
 ايعاء ما يكون عليه كنه في حط ما يكون له فاذا مرص اخوة المسلم  
 عادة وان جاء في شفاعته سعة وان استعمل في فناء دين اهل  
 وان احتاح منه الى معونة اعانه وان استسجعه في سعيه سحر له ولا  
 ينظر الى ان الذي يعامله كيف كانت معاملته اذاه وما حلا او  
 كيف يعامل الناس انما يتحد الاحسن اما ما لنفسه فهو محسوسه و  
 لا يحالقه والحق الحسن قد يكون عزيزة وقد يكون مكتسبا  
 واما بصحة الكتاب به لمن كان في غريزته اهل به فهو نصير  
 بالكتاب اليه ما يتممه ومعلوم في العادات ان هذا الراي يرداد  
 بحالته اولى الاحلام والهي رايا وان العالم يرداد بحالته اولى  
 العلماء علما وكذا لك الصالح والعاقل بحالته الصالحاء والعقلاء  
 ولا ينكر ان يكون ذو الحلق الحميل بزداد حسن الحلق بحالته  
 اولى الاحلاق الحسنة والله التوفيق الشاكر والخمسون الاحسان  
 الى الصالحين لقوله تعالى واعبدوا الله ولا تسركوا به سبحانه والاولاد  
 احسانا ودي الهري واليتامى والعساكن والحاردي القرني والجار

الجانب والصاحب بالجانب وابن السبيل وما ملكت ايما نكرم والحديث  
المعروف بن سويد في الصحيحين قال رايت ابا ذر الغفاري وعليه  
حلمة وعلى غلامه اى مثلها فسالناه عن ذلك فقال انى سابت حبل  
فتشكا كنى الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم اعيرته  
بأمة ثم قال ان اخوانكم خولكم جعلهم الله تحت ايدىكم فمن كان  
اخوه تحت يده فليطعمه مما ياكل وليلبسه مما يلبس ولا تكفوا  
ما يغلبهم فان كل فتى منهم ما يغلبوه فاعينوهم عليه التاسع والخمسون  
حق السادة على الممالك وهو لزوم العبد سيده واقامته حيث  
يراه له وبأمره به وطاعته فيحاط بطقه وفي الصحيحين من حديث  
عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان العبد اذا انصرف لسيده  
واحسن عبادة الله فله اجره مرتين وفي صحيح مسلم من حديث  
جرير بن عبد الله ايما عبد ابق فقد برئت منه الذمة وفي سنن  
ابى داود من حديثه ايضا العبد الا بقل لا تقبل له صلاة حتى  
يرجع الى مواليه الستون حقوق الاولاد والاهل بن وهي قيام  
الرجل على ولده واهله وتعليمه اياهم وامور دينهم مما يحتاجون  
اليه لقوله تعالى قوا انفسكم واهليكم نارا وقودها الناس والحجارة  
قال الحسن اى مروهم بطاعة الله وعلموهم الخير وقال على بن  
ابى طالب علموهم ادبهم والحديث ان فى صحيح مسلم من عيال  
جاريتين حتى تبلغا جاء يوم القيامة انا وهو هكذا وضعا رصعيا



الحادس والستون مقاربة اهل الدين ومواد تيمر وافتاء السلام  
 بينهم والمصافحة لهم ومحو ذلك من اسباب تاكيد المودة لقوله تعالى  
 لا تدخلوا بيوتنا عير سؤكم حتى تسالوا وتسلموا على اهلها ولا يحذر  
 الى هريرة في صحيح مسلم والذي نفس الله لا تدخلوا الجنة حتى  
 تؤمنوا ولا تؤمنوا حتى تحابوا الا ادلكم على شيء اذا فعلتموه تحاببتم  
 افتموا السلام بينكم وحدث قتادة في صحيح البخاري قال قلت لانس  
 كانت المصافحة في اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم وحدث الى هريرة  
 في صحيح مسلم ان الله عز وجل يقول يوم القيامة اين المتحابون  
 محبلا لي اليوم اطلعه في طلي يوم لا ظل الا ظلي التاني والستون رد  
 السلام لقوله تعالى واذا حييتم بتحية فحيوا باحسن منها او ردوها  
 وحديث ابي سعيد الخدري ان اكرم السالكين في الطرقات قالوا يا  
 رسول الله ما لنا من محالسا بد يتحدث بينا فقال رسول الله صلى الله  
 عليه وسلم اذا لبيتموهم فاعطوا الطريق حقه قالوا وما حق الطريق قال  
 غصن الصبر وكف الاذى ورد السلام والا مري بالمعروف والنهي عن  
 المنكر التالست والستون عيادة المريض الحديث رابع بن عازب في  
 الصحيحين واي داود وغيرهما امر يا رسول الله صلى الله عليه وسلم به ان  
 عن سعد امر يا عيادة المريض واتباع الجماعة ورد السلام وتشيت  
 العاطس وايرار المقيم ونصر المظلوم واجابة الداعي وبها ناع حلقه  
 الذهب او قال حاتم الذهب آية الذهب والفضة والمبصرة و

النفس والاستبرق والحريروا الديباجر وحديث ثوبان في صحيح مسلم  
 عائدا المريض في مخرفة الجنة قلت ولا فرق بين ان يكون برا او  
 فاجر لكن ينبسط الى البر وينقبض عن الفاجر الرابع <sup>٤٧</sup> والستون الصلاة  
 على من مات من اهل القبلة لحديث ابي هريرة في الصحيحين حق  
 المسلم خمس مرد السلام وعيادة المريض وتشميت العاطس و  
 اتباع الجنائز واجابة الدعوة وحديث ثوبان في صحيح مسلم  
 من صلى على جنازة فله قيراط ومن شهد دفنها فله قيراطان القيراط  
 مثل احد <sup>٤٨</sup> الخامس <sup>٤٩</sup> والستون تشميت العاطس لحديث ابي هريرة  
 في صحيح مسلم عن ابي موسى الاشعري اذا عطس احدكم فحمد الله  
 فشمته واذا لم يحمد الله فلا تشمتوه <sup>٥٠</sup> السادس <sup>٥١</sup> والستون مباعدة  
 الكفار والمفسدين والخالطة عليهم لقوله تعالى لا يتخذ المؤمنون  
 الكافرين اولياء من دون المؤمنين ومن يفعل ذلك فليس من الله  
 في شيء الا ان تتقوا منهم تقاة يا ايها النبي جاهد الكفار والمنافقين  
 واغلظ عليهم قاتلوا الذين يلونكم من الكفار وليجدوا فيكم غلظة  
 يا ايها الذين آمنوا لا تتخذوا عدوي وعدوكم اولياء تلقون اليهم  
 بالموودة وقد كفروا بما جاءكم من الحق يخرجون الرسول واياءكم  
 ان تؤمنوا بالله ربكم ان كنتم خرجتم جهادا في سبيلي وابتغاء مرضاتي  
 تسرون اليهم بالموودة يا ايها الذين آمنوا لا تتخذوا اباؤكم واخوانكم  
 اولياء ان استحبوا الكفر على الايمان ومن يتولهم منكم فاولئك هم

الظالمون الى اخر الآية التي بعد ما لا تجد قوما يؤمنون بالله واليوم  
 الآخر يوادون من حاد الله ورسوله ولو كانوا آباءهم او ابناءهم  
 او اخوانهم او عسيرتهم وغيرها من الايات والحديث اني هزبرة في  
 صحبة مسلم اذ القستم المتريكين في الطريق ولا تمد وهم بالسلم  
 واضطروهم الى اصيقتها وحديث اني سئل في سنن ابى داود  
 لا تأكل طعامك الا تقى ولا تصحب الا مؤمرا بالسنة والستون  
 اكرام الحار لغوله تعالى وبالوالدين احسانا وبذي القربى واليتامى  
 والمساكين والحار ذي القربى والجار المحب والصاحب المحب  
 قيل في النفسردو القرني الحار الملاصق والجار المحب السعيد  
 خبر الملاصق والصاحب المحب الرفيق في السفر وعن ابن عباس  
 وصحاح وقتادة والكلبي ومقابل بن حيان ومقاتل بن سليمان  
 الجار ذي القربى الذي بينك وبينه قرابة والجار المحب الاجنبى  
 عنك والصاحب المحب الرفيق في السفر وراى مقاتل بن سليمان  
 فقال في صاحب المحب انه الرفيق في السفر والخضر عن علي و  
 عبد الله بن مسعود وارضهم وعيدهم في صاحب المحب انما  
 المرأة وعن سعيد بن جابر في روايه كذلك وفي رواية عنه  
 انه الرفيق الصالح والحديث عائشة في الصحبة انما سمعت  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ما زال جبريل يوصيني بالجار حتى ظننت  
 انه سيؤمرته واسد البهيض في مراعاة حق الرفيق عن ابن عباس

قال ثلاثة لا يكا فيهم عنى الارب العالمين رجل فسخر له في مجلسه  
 ورجل تخطى الحلق والمجالس حتى جلس الى ورجل ذكر في الليل  
 حاجته فراى اهاة لها فذلك لا يكا فيه عنه الارب العالمين  
 الثامن<sup>٤٨</sup> والستون اكرام الضيف بحديث ابى شريح العدوى في  
 الصحيحين قال سمعت اذ ناي وا بصرت حينئذ حين تكلم رسول  
 الله صلعم فقال من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليكرم ضيفه  
 جائزة قبل وما جائزته قال يوم وليلة والضيافة ثلاثة فمن كاذ  
 وراء ذلك فهو صدقة عليه وقال من كان يؤمن بالله واليوم  
 الآخر فليقل خيرا او ليصمت وزاد في رواية في اوله من  
 كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليكرم جارة التاسع<sup>٤٩</sup> والستون الستون  
 على اصحاب القروى اى الذنوب لقوله تعالى ان الذين يحبون  
 ان تشيع الفاحشة في الذين آمنوا لهم عذاب اليم في الدنيا و  
 الآخرة والحديث سالم بن عبد الله بن محمد بن عمر عن ابيه في  
 الصحيحين المسلم اخو المسلم لا يظلمه ولا يستلمه ومن كان في  
 حاجة اخيه كان الله في حاجته ومن فرج عن مسلم كربة فرج الله  
 عنه كربة من كرب يوم القيامة ومن ستر مسلما ستره الله يوم  
 القيامة السبعون الصبر على المصائب وعمّا تنزع النفس اليه  
 من لذة وشهوة لقوله تعالى واستعينوا بالصبر والصلوة وانها  
 لكبيرة الاعلى النخشين عن مجاهد وغيره انه اراد بالصبر الصبر

وفعله ولست الصابرين الذين اذا اصابهم مصيبة قالوا ان الله رانا  
اليه راجعون اولئك عليهم صلات من ربهم ورحمة واولئك هم  
المهتدون وفعله انما يؤتى الصابرون اجرهم بغير حساب وغرها  
من الايات وتحدثت الى سعيد الكندي في الصحيحين قال جاء  
ناس من الانصار فسالوا رسول الله فاعطاهم قال فحمل لايساله احد  
مهما اعطاه حتى بعد ما عنده ثم قال لهم حين انفق كل شئ  
عنده ما لكم عندنا من حرفة عكم فانه من استغنى يعبر  
الله ومن يستغن يعبه الله ومن يتصبر يصبره الله ولن تعطوا اعطاء  
حيرا واوسع من الصبر وحدثت عبد الله بن مسعود فيهما ايضا  
قال دخلت على رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو يوعك فوضعت يدي عليه  
فقلت يا رسول الله انك لتوعك وعكاشد يدا فقال الى اوعك كما  
توعك رحلا منكم قال فلب ذلك بان لك احرين قال احل وما  
من مسلم يصيبه اذى من مرض فما سواه الا حط الله عنه مسئاه  
كما تحط الشجرة ورقها احمداً في السبعون الرهد وفصر الاصل لقوله  
تعالى فهل يظنون الا الساعة ان ياتهم بعة فهداء اشرطها و  
لحديث انس بن مالك وسهل بن سعد في الصحيحين بعثت انا والساعة  
كهاين واشار باصبعه السابعة والوسطى وحدثت الى سعيد في  
صحيحهم مسلم ان الدنيا حلوة خضرة وان الله مستخلفكم فيها لينظر  
كيف تعملون فاتقوا الدنيا واتقوا النساء فان اول فتنة بني اسرائيل

كانت في النساء وحديث ابن عباس في صحيح البخاري نعمتان مغبوتان  
فيهما كثير من الناس الصحة والفراغ وانشد ابو عصية هجاء بن احمد  
السجستاني لنفسه في هذا المعنى

|                      |                         |
|----------------------|-------------------------|
| ابناء ناخير بنى آدم  | وما على احمد الا البلاغ |
| الناس مغبون في نعمتي | صحة ابدانهم والفراغ     |

الثاني يستبغون الغيرة وترك المذاق لقوله قوا انفسكم واهليكم ناراً وقوها الناس والحجارة  
وقل للمؤمنات يغضضن من ابصارهن ويحفظن فروجهن وكحديث  
ابي هريرة في صحيح البخاري ان الله عز وجل يغار وان المؤمن  
يغار وغيره الله ان ياتي المؤمن ما حرّم الله عز وجل عليه وحديث  
ام سلمة في الصحيحين ان رسول الله صلعم كان عندها وفي البيت  
مخنث قال المخنث لا خي ام سلمة عبد الله بن ابي امية ان فتح الله لكم  
الطائف فاني ادلكم على بنت غيلان فانها تقبل باربعة وتدبر بشان  
فقال رسول الله صلعم لا يدخل هؤلاء عليكم وروى عن ابي سعيد  
الخدري عن النبي صلعم انه قال الغيرة من الايمان وان المذاق  
من النفاق قال الحلبي هو ان يجمع الرجل بين الرجال والنساء ثم  
يخليهم بما دى بعضهم ببعضها واخذ من المذى وقيل هو ارسال الرجال  
مع النساء من قولهم مذيت الفرس اذا ارسلتها ترعى التالث واستبغون  
الاعراض عن اللغو لقوله تعالى قد افهم المؤمنون الذين هم فصولتهم  
ما تشعرون والذين هم عن اللغو معرضون وقوله والذين لا يشهدون

عنه  
الشيخ

الروبر واذا مروا باللعوص واكراميا وقلوه اذا سمعوا اللعوا اعرضوا  
 عنه واللغو الباطل الذي لا يعنده ولا يتقبل بقصد حصص ولا يكون  
 لقائله فيه وأثدرة ورميا كان وبالأجله وفي حديث اني سلمة عن  
 اني هزيمة وعلى بن الحسين عن امية عن علي رضي الله عنهما ان رسول  
 الله صلى الله عليه وسلم قال من حسن اسلام امرء تركه ما لا يعنده قال ذوالسنان  
 من احب الله حاش ومن مال الى غيرة طاس والاحمق بعدد ويزوح  
 في لاس والعافل عن خواطر نفسه فتاش الرابع والسعون المحو  
 والسخاء لقوله تعالى وسار عوا الى مغفرة من ربكم وجة عرضها  
 السموات والارض اعدت للمتقين الذين يصفقون في السراء والضراء  
 وغيرها من الايات ولعموله واعتدنا للكافرين عذابا مؤثما الذين  
 يحلون بيا مروا الناس بالحل وقوله من يجعل فاسما يجعل على  
 نفسه وقوله ومن يورث نفسه فاولئك هم المفلحون وغيرها  
 من الايات وحديث اني هزيمة في الصحيحين ما من نوع يصحح العباد  
 منه الا ملكان يكران فيقول احدهما اللهم اعط من عقاب خلفا و  
 نقول الاخر اللهم اعط مصحبا لفلان الخامس والسعون رحمه الصغير  
 وتوقير الكبر حديث جرير بن عبد الله في صحيحه مسلم لا يرحم  
 الناس لا يرحمه الله وحديث اني هزيمة في الصحيحين جعل الله  
 الرحمة مائة جزء فامسك عدة تسعة وتسعين وانزل في  
 الارض جزء واحد فمما ذلك الجزء بدر احمر الحلق حتى نرفع القوم

حافرها عن ولد لها خشية ان تصيبه وحديث عبد الله بن عمرو  
 في سنن ابى داود من لم ير حرم صغيرنا ولم يعرف حق كبيرنا فلير  
 منا ورؤينا في الصحاح في حديث القسامة كثر كذا والكبر الكبراي  
 يتكلم اكبركم وفي حديث الامامة وليومكم اكبركم السادس والسبعون  
 اصلح ذات البين لقوله تعالى لا خير في كثير من نجواهم الا من امر  
 بصدقة او معروف او اصلح بين الناس ومن يفعل ذلك ابتغاء  
 مرضاة الله فسوف نؤتيه اجر عظيم او قوله انما المؤمنون اخوة  
 فاصلحوا بين اخويكم اى بين كل اثنين منكم وحديث امر كل شوم  
 بنت عتبة بن ابي معيط رضى الله عنهما في الصحيحين ليس الكذاب  
 الذى يصلح بين الناس فيقول خيرا وينهى خيرا قالت ولم اسمعه  
 يرخص فى شى مما يقول الناس كذ بالآ فى ثلث الحرب والاصلح  
 بين الناس وحديث الرجل امرأته وحديث المرأة زوجها السابع  
 والسبعون ان يحب الرجل اخيه المسلم ما يجب لنفسه ويكره له  
 ما يكره لنفسه ويدخل فيه اماطة الاذى عن الطريق المثار  
 اليه فى حديث ابى هريرة فى الصحيحين الايمان بضع وستون  
 او بضع وسبعون شعبة افضلها قول لا اله الا الله واذناها اماطة  
 الاذى عن الطريق والحياء شعبة من الايمان وحديث انس فى صحيح  
 البخارى لا يؤمن احدكم حتى يحب اخيه ما يحب لنفسه وحديث  
 جرير بن عبد الله فى الصحيحين بايعت رسول الله صلى الله عليه



والله وسلم على اقام الصلوة وابتداء الركعة والنصر لكل مسلم انتهى  
 ما في تبع الايمان للميت حتى رضي الله عنه وما في متنبه لا يحصى  
 القزويني رحمه الله تعالى وقد نريد عليهم بعض العاربان و  
 الايات والله المستعان والله المرحم والمآث

## فصل در بيان عيوب نفس انسان

نفس سرگونه است یکی اماره قال تعالى حکایة عن يوسف علیه السلام  
 ان النفس لامارة بالسوء وقال واما من خافه فامر به ونهى  
 النفس عن الهوى فان البجعة هي المادی ودرین باب آیه است که دلالت  
 میکند بر شر و نفس و قلت رغبت می در خیر و آمده که البلاء والهوى والسوء  
 معجوبة بطیسه می آمده و قال تعالى وجاهدوا فی الله حتى حیاة  
 مراد محاربة نفس و منع او از اتباع هوى است و وهم لوامه قال تعالى  
 ولا اقسم بالنفس اللوامه و این نفسی است که طاعت میکند بر خیر و ستم  
 و سب می کند بر سر او و ضار او و نادام می شود بر مافات و لا اثم میگردد بر آن و میگوید  
 لو فعلت یا لم افعل و همین است نفس فاحره مذمومه فليس نفس بدرة  
 ولا فاحرة الا تلوم و انکانت عملت حیدرا قالت هلا ردت حلیه و ان  
 عملت سوء قالت لیتنی لم افعل و این نفس لا اثم باشد در آخرت  
 را نیچه در دنیا کرده سوء نفس مطمئنه است که خدا را رب خود یقین کرده و بر  
 وعده الهی مطمئن گردیده و تصدیق بقول خدا نموده و بر امر او سبحانه صبر فرمود

و این همان نفس مؤمنه است که خدا روی او سفید فرماید و نامه او بدست راست  
 او بر پدیس مثلین گردد و این نفس رهنی باشد بقضاء خدا و قدر او و بخیر و شر  
 و رفع و ضرر او و همین نفس را حق سبحانه ارجعی الی ربك را ضمیمه موصوفیه  
 فرماید یعنی خوشنودست از خدا و مرضی است از وی تعالی بعمل صالح و تصدیق  
 بوعده الهی است.

|                                  |                                |
|----------------------------------|--------------------------------|
| زاهد بیا و موت شهیدان عشق بین    | کین موت را نه زندگی جاودان رسد |
| طوبی لک از ملائک رحمت خور و گبوش | بر دم ندائی ارجعی از آسمان رسد |

خبر امت ترجمان قرآن عبد الله بن عباس رضی الله عنه را دفن کردند و برگشتند  
 آوازی از غیب شنیدند که گوینده میگوید یا ایها النفس المطمئنة ارجعی  
 الایة و این نفس سابقین باخیرات است و لوازمه نفس مقتصدین است و اما ره  
 نفس ظالمین و اما رگی نفس از عیوب نفس است و آن عیبها بسیار اند در شما  
 چندی از آنها در اینجا مذکور میشود باقی را بران قیاس باید کرد و ابو عبد الرحمن  
 سلمی قدس سره را بعضی از شاخ از عیوب نفس پرسیدند وی مختصری درین  
 باب تالیف کرد و نوشت که منجمله آنها یکی توهم صاحب نفس است بآنکه وی بر  
 باب نجات است بنا بر قرع در قبول اذکار و اوراد و طاعات و در آن برای  
 او کشاده اند با آنکه چنین نیست بلکه وی بنا بر کثرت مخالقات در بر نفس  
 خود بند ساخته است قیل کیف ینجو العبد من عیوب النفس وهو الذی  
 اطلق لها الشهوات ام کیف ینجو من اتباع الهوی وهو لا ینزجر  
 عن المخالقات بعض اهل حکمت گفته اند لا تطمع ان تصح و فیاک عیب

ولا تطمع ان تنجو وعلیک ذم و مداوات این حالت در قول سرتی  
ست که آن سلوک سبیل هدی و کمال تقوی و طیب عذاست و یگر از عیوب  
نفس تفرح و استرواح ست نزد گریستن مداواتش لازمت اندود و کمد با یکا  
ست تا فارغ نشود از برای آسائش و آن گریستن ست در حین و نه گریستن از  
حزن چه باکی از حزن مستروح از بکار است و باکی را در حین بکار حزن و کمد می افزاید

|                                   |                                 |
|-----------------------------------|---------------------------------|
| این سطر موجه که مدبر یا نوشته اند | مضمون گریه است که از مانوسه اند |
|-----------------------------------|---------------------------------|

و یگر از عیوب نفس استکفاف ضرست از کسی که مالک آن است و رجا  
نفع ست از کسی که قادر بر آن نیست و اهتمام کردن ست بر رقی خود با آنکه  
ررق شکل را دست

|                        |                           |
|------------------------|---------------------------|
| بی گس هرگز نماند عسکوت | ررق را روزی رساں پر سیدها |
|------------------------|---------------------------|

و مداواتش رجوع ست بسوی صحت ایمان کما احذر الله تعالی فی  
قوله وان تصعک الله نصر ولا کاشف له الا هو وان یردک  
بخیر ولا سراد لفصله وقال تعالی وما من دابة فی الارض الا علی  
الله سر رقها اخف من قیس راگسته بجهیر سید قوم شدی با آنکه اگر  
اینان در سن نیستی گفت لمر اقصر فما کلف ولما کلف لمار کفیت  
وقال تعالی فاعیده و توکل علیه و تصحیح ایحالت در نظر کردن بسوی  
ضعف و محتر خلق ست باید که بدانند که هر که محتاج ست قدرت بر قضاء حاجت  
نیرد دارد و هر که عاجز ست اصلاح اسباب دیگری نتواند فیصله من هذه  
الحظله و یرجع الی الکلمه الی سر به سمحانه و یگر از عیوب نفس تشمیر

و فقرت اوست در حقوق که بیشتر بدان متقدم شده است و اکثر العیب از آن  
 کسی است که فقرت و تقصیر خود درین کار نمی بیند و عیب دار تر از وی کسی است  
 که خود را با این همه فقرت و تقصیر تنویر گمان میکند و اعتقاد معاقب بودن خود  
 از طرف خدا نمیکند و این از قلت شکر اوست در وقت توفیق قیام باین حقوق  
 پس چون شکر کم کرد از مقام توفیر بسوی مقام تقصیر رانده شد و چون اولی  
 نقصان او را سرگرد قبال خود را ستحسن انکاشت کما قال تعالی افمن نرین  
 له سوء عمله فآه حسنا و قال تعالی وهم یحسبون انهم یحسبون  
 صنعا و قال تعالی و کذلک نرینا لکل امة عملهم و قال تعالی  
 کل حزب بما لدیهم فرحون و قال تعالی سنستدرجهم من حیث  
 لا یعلمون و خلاص ازین عیب دوام ابتغال بسوی ذواجلال است بملایمت  
 باب وقرات کتاب او

|                                  |                                |
|----------------------------------|--------------------------------|
| صبحی بنال راه فلک بر نه بسته اند | هر چند دیر آمده در نه بسته اند |
|----------------------------------|--------------------------------|

و بحث است از عظم و شرب و بیس خود و عظیم حرمت سلیمین و عاقلان از اولیای خدا بر و بسوی  
 حالت اولی لعل الله ان یجز علیه بان یفتقر علیه سبیل خدمت و طاعت  
 دیگر از عیوب نفس اتیان است بوظائف و قیام است بطاعت خدا و نیافتن  
 حلاوت و لذت آن بنا بر شوب طاعت بر یا وقت اخلاص در آن باینکه سنتی  
 از سنن و مداوالتش مطالبه نفس است با خلاص و ملازمت سنت مطهره با فضا  
 و تصحیح مبادی خیر از برای صحت منتفی و غایات او دیگر از عیوب نفس جای  
 خیر است از برای نفس در حضور شاهد خیر بدون تحقق بسیر اهل مشهد بنا بر

شوم حضور خود بعضی سلف را که سید کفایت اخلاقی الوقت گشت برایت  
 قهرها لولا انی کتب معهم لرحوت ان یعصوا لله لیسوا عن فضله طوبی ان یتسبی  
 ما لیس خود ایز چنین می باشد و مداواتش دستش این معنی است که هر چند او تنگ  
 گما بان او را امر زیده اما او را مرکب خطایا و مخالفات دیده یس از وی سحانه تر  
 نماید کرد و سحر و گمان مداید کرد و قال تعالی المد لعلم بان الله یرى و یکر از  
 عیوب نفس است که زنده کند آنرا از برای آخرت تا آنکه او بیا بهیر اید و  
 می نسازد آنرا تا آنکه از اسیان ماست گرداند و سحیحی بن معاذ رازی گفته صریح  
 الی الله سلف نفسه حفظ الله علیه نفسه

کتابخانه خنجر تسلیم را | سر زمان اربع حافی دیگر است  
 و این ایام و امات با نیلور میشود که از تنه و آتش میزند و بر کاهه رخیر انداخته است و فرمود حضرت  
 نالکامره و حفت النار بالتهوات و فرمود الد ما سخن المؤمن  
 و حبة الکافر و مداواتش سحر و جوع و طأ و دیگر مخالفات نفس و طبع و منع  
 او از تنه و آتش است سحیحی رازی گفته الحوق طعام یقوی الله به ابدان  
 الصدیقین و دیگر از عیوب نفس سدم الفت او بختی است ادا و طاعت خدا  
 خلاف سحیح و طبع او است و اکثر تولد این معنی از مطاوعت هوای اتباع تنه و آتش  
 میشود و تا آنرا سکار و مجاہرات ذبح کند زنده جاوید نیگردد و او تعالی حسانه  
 بنی اسرائیل را گفته فلو الی ما نکر و اقاتلوا انفسکم و مداواتش قطع  
 علائق او است الطینة و لهذا خلیل علیه السلام مامور است مذبح و لذلما اسلمنا  
 و تله للحبیب قیل له من صدقت الروما بعد و اده بد سحر عطامه

جنبه گفته حرم الله الجنته على صاحب العلاقة وغایت وواخرجت  
 ازین تعلق بتمامه بسوی رب وبتبطل الیه بتبلیا یکی را از سلف پرسیدند  
 بند چون بسوی خدا برآید بر کدام اصل برآید گفت بر آنکه عود کند بسوی آنچه  
 از آن برآمده است و خود را از ملاحظه چیزی که از آن تبری بسوی خدا کرده است  
 نگاهدارد و گفتند این حکم خروج وی از وجود است حال خارج از عدم چگونه باشد  
 گفت وجبه الیه الساده فی المستالف عوض عن المراده فی التالف  
 دیگر از عیوب نفس سکون اوست بسوی خواطر ردیه و استحکام بر آن بر کوب  
 شتوات و فعل مخالفات و مداوایش رد این خواطر است در ابتدا تا مخالفات  
 استوار نگردد و این دست میاید بزرگ دافعه و ملازمت خوف و علم بآنکه اولی  
 عالم تر است چنانکه عالم علانیه تست پس از وی شرم گیر که از برای خلق موضع  
 نظر آنها درست سازد و موضع نظر حق را صالح نکند آنحضرت فرمود ان الله لا  
 ينظر الى صوره کم ولكن ينظر الى قلبه بکرم و ابراهیم خواص گفته اول ذنب  
 خنجره ست اگر صاحبش تبارک آن بکراهیت و اعراض از آن پردخت و زنه  
 و سوسنه شود پس اگر بجایده آت را تبارک کرد و زنه شهوتها از آن با طلب هوای  
 بر خیزد و شغل و علم و بیان را بپوشد و دیگر از عیوب نفس اشتغال است بعیوب  
 ناس و عیوب از عیوب نفس خویش در مثل است عیب مردم نمودن عیب خود نمودن  
 نمودن است و مداوایش رویت عیب نفس خود و دستن آن و شناختن مکر است  
 خواهی که عیبهای تو روشن شود ترا | یکدم منافقانه نشین در کین خویش  
 و هم مداوایش صحبت صالحان و اهل حدیث و ائمه را و امر سنت است و اقل صاحب

این است که اگر بخواهات عیوب نفس خود بپوشان و از داری از عیوب باطن خاموش  
 گردد و مردم را در آن عیوب معذور و وار و آنرا آرا نماندند بامید آنکه خدا  
 عیوب او را اصلاح فرماید قال تعالی و اذا مروا باللغو مروا کراما

اگر من ناچوا مسردم مکر دارا | تو بر من چون تو انمزدان گذر کن

و آنحضرت فرمود صلعم من ستر عیوبه احبه المسلم ستر الله علیه  
 عوره و قال من لم یستر عوره احبه المسلم تدر الله عوره تدر  
 تم یصح و لوی جوب بدنه و در سنن این حدیث نظر کردنی است  
 بر رگی گشته رایت اقواما کانت لهم عیوب تسکوا عن عیوب الناس  
 فستر الله عیوبهم و قال عن عمر تلك العیوب و رایت اقواما  
 لم یکن لهم عیوب فاستعلوا عیوب الناس فصارت لهم دیگر از  
 عیوب پس غلت و توالی و اصرار و تسلیف و تقریب اهل و باجیل اجل است  
 و مداواتش قول جعفر خالدهی است گفت بنیدر اید مد که سلیل بسوی انقطاع  
 الی الله تعالی چیست گفت تمویر بر اصرار و خوف مرید تسلیف و رجا است  
 بر سالک اجل و ذکر خدا و اوقات مختلفه و امانت نفس اقرب او را اجل و بجا  
 او از اجل گشته بنده بحیث صورت باین طرف رو آورد فرمود قلب مفرد و توحید بخرد

عرض قانع میت بیدل، رنه سبب | انچه مادر کار داریم اکثری در کار نیست

و دیگر از عیوب نفس دیدن است بسوی او سطر شفقت و مداواتش رویت فضل  
 خداست برومی در همه حال تا رویت نفس از میان بنفید و اسطی گفته اقرب  
 سی الی مقت الله سروده النفس و افعالها و باحکامه محبت و تکبر و اعجاب

مزد بنفس خود بد بلائی است جز بتوفیق الهی از آن نتوان رست آلتساب این صفت  
از آئینه میتوان کرد که همه راحی بنید و خود را نمی بنید دیگر از عیوب نفس شغال  
ست بنزین ظاهر و تخشع بدون شوع باطن و تعبد بغیر حضور و مداوایش حفظ است  
از برای آرائش انوار باطن بافعال ظاهر و درین حالت فرین شود بغیر زینت  
و مهیب گردد بغیر تیج و عزیز نشود بغیر عشیره آنحضرت فرمود صلعم من اصلح  
سریر نه اصلح الله علانیده دیگر از عیوب نفس طلب عوض است بر اعمال  
و مداوایش رویت تقصیر خویش است در عمل و قلت اخلاص دانستند در کردار  
کسی است که اعواض را خاستار نیست

|                                 |                                  |
|---------------------------------|----------------------------------|
| تو بندگی چو گدایان بشرط فردا کن | که خواهد خود دروش بنده پروری اند |
| انچه نصیب است بهم می رسد        | که رستمانی بهستم می رسد          |

دیگر از عیوب نفس فقدان لذت طاعات است و آن از تسقم قلب و تحول سر  
باشد و مداوایش اکل حلال و مداومت ذکر و خدمت صلحار و دوا از انسا و  
تضرع بسوی خداست تا او سبحانه منت فرماید بر دل او بصحت بزوال ظلمات  
استقام و باین منت لذت طاعت در یابد دیگر از عیوب نفس کسل است و میراث  
کسل شیخ باشد چه دیکه نفس سیر شود تو انا گردد و چون تو انا شود حفظ خود  
گیرد و چون حفظ خود گرفت کسل بر دل نشیند و دل بنا بر وصول بحضرتی گزیند  
و مداوایش گر سنگی است چنانچه جو حفظ معدوم شود و نزد عدم حظا نتوان گردد  
و نزد ناتوانی دل بروی چیره آید و نزد غلبه دل بر طاعت بر خیزد و کسل از



بنفید و لهذا آنحضرت فرمود صلعم ما ئلا آدمی و عاء شرا من بطه  
 فان كان لا بد قلت للطعام و قلت للشراب و قلت للنفس و بگر از عیوب  
 نس ریاست و نکر و اقبحارست بدان و مساوات ادران را بنابر حسن و بد او اثر  
 رویت منت خد هست بر خود در آنکه او را آوند احکام خویش ساخته و رویت تقسیم  
 خودست در شکر نعم او بر خویش از علم و حکمت و التزام تو اضع و انکسار تسعقت  
 رخلق و نصیحت آنهاست در خبرست که هر که علم خواهد سار نازش عیلا و مارت  
 با سنها یا صرف وجوه مردم بسوی خود وی جایی خود از آتش بگیرد و سلف گفته  
 اند هر که در علم افزود و در حشیت نیفرود وی سیزود از خدا نگر دوری حال  
 تعالی اما بختی بالله من عماد العلماء و یکی گفته اند که ما لکم کیست گفت  
 هر که از خدای ترسد گویم در کتابست ذلك لمن خشي ربه و این افاده  
 کرد که مت جایی خاشیانست اللهم امر بقنا حشيتك و بگر از عیوب نفس را  
 کثرت سخنست و تولد تن از دو چیز باشد یکی طلب ریاست که مردم مضاحمت  
 و علم او بنفید دوم قلت علم بانچه از کلام بروی میرسد و مداوتن تحقق اوست  
 ماکه وی ما خودست بر کلام و کلام مکتوبست بروی و از وی مسئل شود  
 حق تعالی گفته و ان علیکم لحاظ فظن کما اما کاتین یعلمون ما تفعول  
 و قال تعالی ما یلفظ من قول الا لد به رقیب عتید و قال صلعم  
 هل یک الناس علی مناخرهم الا حصیائد السئثم و قال صلعم  
 الدلاء موکل بالمنطق و قال کلام این آدم را له الا امر لمعروف  
 او نهی عن منکر و لهذا اقال سبحانه لا حیر فی کثیر من یجوا هم الایة

و افشیتما از کلام فحش و سباب و شتم و بذی که در نامه اعمال مرقوم شود و  
پیش او سبجانه معروض گردد

|                          |                      |
|--------------------------|----------------------|
| هر چه بر آدمی رسد ز زبان | همه از آفت زبان باشد |
|--------------------------|----------------------|

و دیگر از عیوب نفس است که چون افشی و مدح کند مرضی عنه را بنوعی که در چشم گیرد و کم کند و تجاوز نماید از حد و مداواتش ریاضت نفس است بر صدق و حق و عدم تعدی در مدح مرضی عنه و ذم مسخوط علیه و این در قلت مبالغات در او امر و نواهی بیشتر باشد  
قال تعالی ولا تقف ما لیس لك به علم وقال الذبی صلعم احتوا فی وجوه المدا حین الذباب و دیگر از عیوب نفس است که افعال او مسخر خد است و وی ساخت است به اختیار خدا از برای آن و مداواتش علم است بآنکه وی از اشیاء بهین ظواهر را می داند و او سبجانه عارف بواطن و خطایار اوست و حسن اختیار خدا از برای او بهتر از چیزی است که بنده آنرا از برای نفس خود اختیار کرده مگر آنکه حالی منوط ببلای باشد پس بداند که مدبر او مدبر اوست و منوط مقضی علیه مغیر قضا و قدر نیست این قدر بداند و مستری گردد و دیگر از عیوب نفس است که اکثر تمنی است و تمنی اعتراض است بر خدا در قضا و قدر او سبجانه و مداواتش آنست که وی نمیداند که انجام کار این تمنی چیست بخیر می انجامد یا بسوی شرمیکشد و بجانب رضای بر دیا بطرف سخط می آرد و چون الهام عاقبت تمنی قیقین گردد و تمنی او از نفس ببقیاد و بسوی رضا و تسلیم گراید فیستریح و لذت  
قال الذبی صلعم اذا تمنی احدکم فلینظر ما یتمنی فانه لا یدری ما یکتب وله امنية وقال صلعم لا یتمنی احدکم الموت لضر

نزل به وليقل اللهم احسن ما كاسب الحاقة حيدر الى ونوعه  
كاسب الوفاة خيدرا الى

|                              |                                 |
|------------------------------|---------------------------------|
| مازی خور روزگار بودم همه عمر | ارنجت امیدوار بودم همه عمر      |
| بی مایه لعل سوخا دم همه حسا  | لی و صده در انتظار بودم همه عمر |

دیگر از عیوب نفس محبت و حرص او در اسباب دنیا است و بد او آتش  
آشتغال بذكر دائم در همه اوقات است تا او را از شغل و بیاد اهل  
آن شاعل سازد و از حرص جیری که اهل دنیا در بند آمدن آزاد گرداند

|                               |                            |
|-------------------------------|----------------------------|
| گذشتم از سر مطلب تمام شد مطلب | حجاب چهره مقصود بود مطلبها |
|-------------------------------|----------------------------|

و باید که بداند که این حالت تنبیه فی سبیل ترک آن اولی آنحضرت فرمود پس حلال است از  
آنکه ملا عیبه دیگر از عیوب نفس اظهار طاعت نفس است و دوست  
داشتن علم مردم باین طاعت و آنکه از وی این سعادت را به بنید و نرد ایشان  
مترین باشد بدان و بد او آتش آنست که بداند که خلق را بسوی نفع و ضرر  
او دست رس نیست و نفس خود را با خلاص و اعمال مطالبه کند و سخت  
مطالبه کند تا این عیب از وی زایل گردد قال تعالی و ما امر و الا  
لبعد و الله محصلین له الدین و قال قمی کان بر حو لقاء مره  
و لم عمل عملا صالحا ولا یسرك عبادة مره احد و قال صلح  
حکایتی مره انه قال من عمل عملا اشرك فيه غری فاما ربی منه و الذی اشرك

|                            |                            |
|----------------------------|----------------------------|
| کلید در دوزخ است آن مناسرا | که در حسیم مردم گزاری دراز |
|----------------------------|----------------------------|

دیگر از عیوب نفس طمع است

|                         |                              |
|-------------------------|------------------------------|
| به بندد شره دیده هوشمند | در آرد طمع مرغ و ماهی به بند |
|-------------------------|------------------------------|

و مداواتش دستن این معنی است که طمع در آرنده اوست در دنیا و فراموش ساز اوست از برای حلاوت عبادت و لذت طاعت و مژه عبودیت و قدر ربوبیت و بنده را بنده میگرداند بعد از آنکه حق تعالی او را از عبودیت خلق و رقییت مردم آزاد آفریده است و آنحضرت صلعم از طمع تعوذ فرموده و او تعالی بسبب این طمع بردل او طبع میکنند مهر میزند و باین معنی رغیب در دنیا و زاهد در آخرت میشود و باقی را و طمع برآید بعضی سلف گفته اند طمع فقر حاضر و غیبت فقر نیست و فقیرت غنی طمع قاطع قاشع گوید

|                            |                           |
|----------------------------|---------------------------|
| التطمع فی لیلی و تعلم انھا | تقطع اعناق الرجال المطامع |
|----------------------------|---------------------------|

و دیگری گفته

|                        |                        |
|------------------------|------------------------|
| اطعت مطامعی فاستعبدتني | ولوا نی قنعت لکننت حرا |
|------------------------|------------------------|

ای قناعت تو نگرم مگر دان که و رای تو هیچ نعمت نیست

و دیگر از عیوب نفس حرص است بر عمارت دنیا و کثرت از آن مداواتش آنست که بداند که دنیا دار نیست و آخرت دار قرار است و عاقل کسی است که کار از برای خانه قرار میکند نه از برای مراحل سفر چه مراحل منقطع میشود و مقام در مستقر باقی است پس عمل از برای مآب باید کرد نه از برای خراب بیاب قال تعالی اعلموا انما الحیاة الدنیا لعب و لهو و زینة و تفاخر الایة و قال و الاخرة خیر و البقی

|                       |                         |
|-----------------------|-------------------------|
| نزلنا هاهنا ثم ارحلنا | کذا الدنیا نزول و ارحال |
|-----------------------|-------------------------|

|   |                             |
|---|-----------------------------|
| لظن المرء في الدنيا حلو   | خاود المرء في الدنيا حلو    |
| یرتو عمر حیرانی ست که در بزم وجود   | پسیم قره مرهم. ولی حاموش ست |
| <p>و دیگر از عیوب نفس استخوان چیزی ست که ترکیب آن میشود و استقبال چیزی ست که مخالف اوست و مداواتش اتهام نفس است چه وی امرست بدی و حسن نفس ست بخلق بنابر ایهام عواقب امور تنگی گفته باید که بنده خود را از هر دو باز و برگ کتر گیرد و دریر که حرد را گناه اندک ست و این را بیشتر پس وی بهتر است از وی و گناه خود را میداند و گناه را بر او میداند و معلوم متمدن ست و معمول و هر که کلال ست طاعت او بسیار است و طاعت ایر کی کتر پس وی اعلی و اکمل تر باشد از وی و دیگر از عیوب نفس مهربانی بر نفس و قیاس هم - تعبد اوست نه از حور رقیب و فی زخومی بار شیرین</p> |                             |
| <p>و مداواتش اعراض ست ازین تنفقت و تسمل و قلت اشتغال بدان قد سلی قدس سره گفته من کرم علیہ نفسہ شای علیہ دینه و دیگر از عیوب نفس است تمام شدن ست از برای او و خصوصیت نمودن از وی و تنفس فرمودن از برای آن و مداواتش مبنویض دقتش نفس و محبت دین و سبب کردن راز و کارهای ست از آنحضرت صلعم مروی ست که ایه ما اند قلوبفسه قط الا ان تلتهاک هجره الله و کان یتقهر لله</p>  |                             |
| الی حکم تسرع آب خوردن حلاست   | و اگر خون نقوی ریزی رواست   |
| <p>و دیگر از عیوب نفس ست اشتغال بصلاح ظاهر برای دیدن کسان و غفلت از اصلاح باطن که نظر گاه حد است و مداواتش تحقیق ست ماکه خلق اگر ارام او متوانم</p>   |                             |

کرد مگر همان قدر که حق تعالی در دلهای شان نهاده و باطن او موضع دید و اید  
 او بجهانست پس سزاوارتر باشد باصلاح نسبت بظاهر که جای نظر خلقست قال  
 تعالی ان الله کان علیکم رقیباً و یکیر از عیوب نفس اہتمام اوست برزق  
 با آنکه خدا صامن رزق از برای اوست و اہتمامش بفرایض خدا بروی قلیلست  
 بآنکه دیگری از وی بدان قیام نتواند کرد و مداواتش علمست بآنکه خدا خالق اوست  
 و از برای او کفایت رزق راضا من شده قال تعالی الله الذی خلقکم ثم  
 سز قکم پس چنانکه در خلق شک نتوان کرد همچنان در رزق شک نتوان بود و چنان  
 احم گفته بیچ بامداد نیست که شیطان مرا نمی گوید امر و زجر خواهی خورد و چه پوشی  
 و کجائی من او را سیگویم مگر خورم و کفن پوشم و در گور ساکن شوم و این برد  
 عیب اخیر پیشتر هم گذشتہ و لکن سلمی رح این برد و همچنین ایراد نموده و یکبار از  
 عیوب نفس کثرت ذنوب و محاکماتست تا آنکه دل را بپوشد و مداواتش کثرت  
 استغفار و توبہ در ہر نفس و مداومت صیام و تہجد در شب و حرمت اہل خبیرو  
 مجالست صالحین و حضور مجالس ذکر رب العالمینست یکی شکایت قساوت قلب  
 پیش جناب رسالت برد فرمودادن من الذکر نزد یک یا و خدا شود

و در زبان و مونس جانست نام یا | یکدم نمی رود کہ مکرر نہ می شود

انحضرت فرمود صلعم انی لا استغفر الله فی کل یوم سبعین مرۃ و قال  
 ان العبد اذا ذنب ذنبا نکت فی قلبہ نکتۃ سوداء فان تاب  
 واستغفر ذهب فان اذنب ذنبا نکت فی قلبہ نکتۃ اخری  
 قال ان یصیر القلب بحیث لا یعرف معروفاً ولا ینکر منکراً ثم

قره کلابل پیران علی قلوبهم ما کالوا یکسلون دیگر از عیوب نفس  
 حب کلام بکرم دم و خوض در دقایق علوم ست از برای صید دلهای اغنیاء  
 و صرف وجوه ناس بسوی خود بحسن کلام و مداواتش حمل ست بر علم و وعظ  
 مردم بعمل خود به نقول خویش در خبر ست از سید البشر صلعم که گفت  
 مررت لیلۃ اسری لی تقوم تقرض شفا همهم مقار بض من  
 ما رفقت من هؤلاء ماجدیل و قال هؤلاء خطباء امتک یا مرد  
 الناس بالدر و یسبون انفسهم دیگر از عیوب نفس سرور و روح اوست  
 و جستن راحت و این از تماریح نفقت ست و مداواتش تیقظ ست از برای  
 ایجه پیشانیق اوست و علم بتقصیر خود در امر و ارتکاب نهی و ماکه این خانه  
 زندان ست و در زندان سرور و راحت نبود پس بایده که حقیق او در دنیا  
 عیش سجوین باشد نه عیش ستره یحین سه

|                            |                             |
|----------------------------|-----------------------------|
| غم و شادمانی به درویش نیست | که دنیا بهین ساعتی بیش نیست |
| آگه ایایی از مادشاهی نفور  | نمایدش اندر گدائی صبور      |

داوود طائی گفته ذکر یکی از دو غلوه دلهای عارفان را بریده یکی بشرحانی را  
 گفت صحبت که ترا هموم می بینم گفت لانی مطلوب سه  
 نعم دین خور که غم نعم دین ست

|                               |   |
|-------------------------------|---|
| همه غمها نسزد و ترا از این ست | دیگر از عیوب نفس بتباعش از برای هوا و سوا فقتش با رخسای خود |
|-------------------------------|---|

ست و ارتکاب جیری که از ان نهیش کرده اند و مداواتش همان ست  
 که حق تعالی در قول خود گفته و نهی النفس عن الهوی و ان النفس

لا مارة بالسوء بزرگی گفته بحث الجبال بالاظافیراهون علی من  
هنا لفة الهوى اذا تمکن من النفس

اتانی هواها قبل ان اعرف الهوى | فصادف قلبا خالیا فتمکننا

دیگر از عیوب نفس میل اوست بسوی مباشرت اقران و صحبت اخوان

بهار عمر ملاقات دوستداران است | چه حظ برد خضر از عمر جاودان تنها

و مداو آتش علم است بآنکه صاحب او مفارق اوست و این مباشرت انقطاع  
پذیرد چنانکه در خبر است که جبریل علیه السلام جناب نبوت را صلعم گفت عش  
ما شئت فانک میت واجب ما شئت فانک مفارقة و اعمل ما  
شئت فانک هجری به

همه دوستان تا بدر با من اند | چو من رفتم این دوستان دشمن اند  
توئی آنکه تا من نسیم با منی | وزین در بادم تنی دامن

اللهم انت صاحب فی السفر والخلیفة فی الاهل والولد و دیگر از عیوب  
نفس عجب بطاعت خود و رویت استحسان اوست و مداو آتش دانستن این  
معنی است که افعال و اخلاص نفس معلوم است و آن افعال خالی نیست از علل  
و در رویت استحسانش چیزیست از خلل دیگر از عیوب نفس انها که اوست در  
اتباع شهوات و خطوات شیطان چه نزد مکن از ان نفس از طاعات و موافقات  
می میرد و مداو آتش منع نفس است از ارادات او و بر دشمن می بر کاره و مخالفت  
و می نمودن در مطلوبات او که این ممیت شهوات است از وی ابو حفص را  
گفته استجلاب صلاح نفس بجهی گفتم بجا گفتها فانها موضع کل آفة



و دیگر از عیوب نفس امن از مکر شیطان و تسویل و وسوس اوست و مداواتش  
تصحیح نمودن است با تشریط عیوب و دست و تصریح نمودن بسوی خدا با کبر است  
فرماید این نعمت روی قال تعالی ان عبادی لیس الا علیهم سلطان و دیگر  
از عیوب نفس ترسم است بر رسم اهل اصالح غیر مطالبه قلب با خلاص در آن ترسم  
و مداواتش ترک خستوع و غلا بهرست مگر تند خشوع باطن که در دل و ستر دید و پند  
آنحضرت فرمود صلعم المتقین بما لو یعط کلا لیس قوی سرور و دیگر از  
عیوب نفس قلت اعتبار اوست با آنچه از امهال الهی در ذنوب و سی دید میشود  
و مداواتش دوام حسیست و علم با کمال این امهال در حقیقت امهال نیست بلکه  
از اعتبار اهل حسیست و او را سوال کند قال تعالی ان فی ذلک لعبرة لمن یحیی

قد عرھا امهال حالقها  
وقت صبح شود همچو روز سلو است  
ستعلم لیل ای دین تدایت

لا یحسد امهالها امهالها  
که با که باخته عشق در تب و سحر  
و ای عریض فی التقاصی عریضها

و دیگر از عیوب نفس محبت اوست از برای افتاد عیوب اخوان و اصحاب  
و اقربان و جبران خود و مداواتش رجوع است درین باب بسوی نفس خود تا  
دوست دارد و از برای مردم آنچه دوست میدارد و نفس خود را و نایسند کند  
از برای کسی که نایسند دارد برای نفس خویش آنحضرت فرمود صلعم المسلم  
الذی یرضی لآخیه ما یرضی لنفسه و دیگر از عیوب نفس ترک استراحت  
است از نفس خود در افعال و اقوال خویش و راضی نمودن از نفس با آنچه در آن  
بود و مداواتش حرص است بر طلب زیادت در اعمال و اقوال بحسن قضا

بلسف علی کرم الله وجهه گفته من لم یکن فی زیادة فهو فی نقصان  
گویم در قرآن کریم است رب نزدنی علما و دیگر از عیوب نفس است تحقیق  
مسلمین و ترفع و تکبر بر ایشان و مداواتش رجوع است بسوی تواضع و عتقا  
حریت مسلمین قال تعالی لنبدیه صلعم فاعف عنهم و استغفر لهم  
و شاکرهم فی الامر و همین کبر است که ابلیس را انداخت در انچه انداخت  
حیث قال انا خیر منه خلقتنی من ناری و خلقتہ من طین  
تکبر عزرایل را خوار کرد | | بزندان لغت گرفتار کرد

آنحضرت صلعم نظر بسوی کعبه کرد و فرمود ما اعظمک و اعظم  
حرماتک و المؤمن اعظم حرمة عند الله منک از تو یک چیز را  
حرام کرد و از مؤمن سه چیز را دم و مال او و گمان بد کردن و دیگر از عیوب نفس  
کسل و قعود است از امر و مداواتش علم است بآنکه وی مامور است از طرف حق  
بدان پس باید که فرح این معنی حاصل او باشد بر نشاط در ادای امر این مجید  
جد سلمی گفته التهاون بالاکرام و امر من قللة المعرفة بالاکرام و دیگر از عیوب نفس  
ترزی است بزمی صالحین و عمل باعمال فاسقین و مداواتش ترک زنیست  
ظاهر است مگر بعد از اصلاح باطن و چون مترزی شد باین زنی باید که موافق  
ایشان گردد در همه اخلاق و افعال یا بعض آن زیرا که وارد شده کفی بالرجل  
شرا ان یرى الناس انه یخشی الله و قلبه فاجر و ابو عثمان گفته خشوع  
الظاهر مع فجور القلب یورث الاصرار و از عیوب نفس است تضییع  
اوقات باشتغال ببالا یعنی از امور دنیا و خوش دران همراه اهل دنیا و آوار

بهشت این معنی است که وقت او اعزازش است و روی لیس آنرا با عسرت  
 اختیار متغول باید کرد و آن ذکر خدا و مداومت بر طاعت او و مطالبه  
 اخلاص از نفس خود است و در خیر است از سید البشر صلعم من حسن اسلام  
 المرء ترکہ ملا یعدیہ حسین بن منصور گفته علیک بصلان لم  
 تتعللہ اتعلتک و از عیوب نفس است غصب و مداواتش حمل نفس است  
 بر رضا بتصاحیہ غضب جمره ایست از تیطان مردی نزد رسول خدا آمد  
 صلعم و گفت اوصی نفس من بود که تعصب و غضب بنده را بر سر حد هلاک  
 میرساند اگر از طرف او سخنان زجر و تنبی همراه نبود و از عیوب نفس است کذب  
 و مداواتش حمل نفس است بر صدق و ترک اشتغال بر ضا و سخط خلق چه حامل  
 او رکب همین طلب رضا و مردم و طلب جاه نزدیکان و تزیین از برای  
 ایشان است سید البشر میفرماید صدق مادی است بسوی برادر مادی و تبسوی  
 خدا و کذب مادی است بسوی مخور و مجور مادی تبسوی بار و از عیوب نفس است تحمل  
 و شح و این هر دو نتیجه محبت دنیا است و مداواتش علم است با آنکه دنیا اندک  
 و فانی است و حلال او را حساب و حرام او را عقاب و شبهه او را ستاب است و خیر  
 است از سید کائنات صلعم حت الدیاس کل حطیئة و او تعالی خبر داد  
 که دنیا متاع غرور است پس تحمل و شح بدان معنی چه بلکه جهل و در بذل آن باید کرد  
 و ارا آن همانقدر اساک و نگاه باید داشت که دفع وقت کند آنحضرت فرمود  
 صلعم الحق یا لال ولا تحسن من ذی العرق اقلالا و از عیوب نفس  
 است تعدل و مداواتش تقریب اجل است بعضی سلف گفته اند احب الله

ان لا یؤمن علی حال فاحذرہ علی الاحوال کلہا و دیگر از عیوب نفس  
 اغترار است بدایح باطلہ و مداواتش آنست کہ سخن مردم او را با زنی نہد  
 با وجود چیزی کہ از نفس خود آرا می شناسد و شمار ایشان بروی خلاف چیزی است  
 کہ او تعالی از وی می شناسد و آنچه خدا از وی شناخته است منجی او از تبعات  
 مردم نیست و دیگر از عیوب نفس حرص است و مداواتش علم است بانکہ وی استجلا  
 زائد از تقدیر اسد بجرص خود نکند و بیش از قضاء او در رزق و عمل و سعادت  
 و شقاوت نشاند و الله یقول ما یبدل القول لدی دیگر از عیوب نفس  
 حسد است و مداواتش علم است بانکہ حاسد عدو نعمت خداست آنحضرت صلعم  
 گفته لا تحاسدوا ولا تباعضوا و نتیجہ حسد قلت شفقت است بر سلمان  
 و از عیوب نفس است اصرار بر ذنب بانمنی مغفرت و رجاء رحمت و مداواتش  
 علم است بانکہ او تعالی رحمت را از برای سلیمین و مغفرت را از برای تاہمین  
 واجب ساخته حیث قال و استغفروا ربکم ثم توبوا الیہ و از عیوب  
 نفس است عدم اجابت بسوی طاعت طوعاً و مداواتش ریاضت اوست  
 بجموع و عطش و قطع و اسفار و حمل بر مکارہ یکی ابایزید را گفت ما اشد  
 ما لقیتم فی سبیل الله گفت لا یمكن وصفه گفت ما اھون ما لقیتم  
 فی سبیل الله گفت لا یمكن وصفه گفت فما اشد ما لقیتم من نفسک  
 فی سبیل الله گفت لا یمكن وصفه گفت فما اھون ما لقیتم منك  
 نفسک گفت اما هذا فمعد عوتھا الی شی من الطاعات فلم تجبني  
 فمضتھا الماء سنة و از عیوب نفس است حرص بر جمع و منع و مداواتش

علمت با بهام عمر و قرب اجل خود پس بر قدر یقین از سر جمع کند و بر قدر  
 حیات منع نماید و هر که بر نفسی را اساس خود اس ندارد او را جمع ساختن دنیا  
 غرور و منع آن از برای غیر حصول فناء نفس خود جهل است در خیر است از سر و  
 عالم صلعم انه قال ايكو مال وارته اح اليه من ماله قالوا ليس منا  
 احد الا و ماله اح اليه من مال وارته قال ماله ما قد مت و  
 مال وارته ما احوت بزرگی گشته طمع کند و منع کند و جمع کند و از عیوب  
 نفس است صحت او و احوال الفین و معرضین از حق و بد او اش رجوع است بسو  
 صحت موافقین و مقبلین علی الهدی کائنات فرمود صلعم من تسمه

### نعم و فهو منه

|  |                               |
|--|-------------------------------|
| گرچه از نیکیان نیم خود را به نیکیان بستانم | در بهار آفرینش رسته گلدسته ام |
| اح الصالحین و لست منهم                     | العل الله یررقی صلاحا         |

و فرمود من که در سواد قوم حاضر معهم بعض سلف گفته اند صحبت اشرار  
 مورت سوزن است باخیار و بعض دیگر گفته اند ان القلوب اذا بعدت  
 عن الله صلب القائلین بحق الله و دیگر از عیوب نفس غفلت است و  
 بد او اش علمت تا که وی مغفول عنه نیست قال تعالی و ما یرک نفاقا  
 عما تعملون و بدانند که وی محاسن است بر خطره و همت و هر که باین معنی  
 متحقق شد مراقب گردد و اوقات خود را و راعی شد احوال خویش را و باین  
 حیلت عیب غفلت از وی زایل شود و از عیوب نفس است ترک کند و قعود  
 از ان و اظهار خلقت که وی متوکل بر خدا نیست با آنکه استشراف از راق

میکند و نزد عدم اتیان رزق ساخت میگرد و مدد و اتش التزام قول رسول  
خداست مسلم ان اطیب ما یا کل العبد من کسب ید لا پس باید که حال  
کسب در ظاهر باشد و توکل بر خدا در باطن تا همراه خلق در ظاهر مکتسب بود و  
در باطن متوکل بر خدا باشد و از عیوب نفس است فرار از موجبات علم ظاهر بسوی  
و ما و احوال و مدد و اتش لازمست علمست چه حق تعالی فرموده فان تناسر اعظم  
فی شی فرد و ه الی الله و الرسول و آنحضرت صلعم گفته طلب العلم فریضه  
علی کل مسلم دیگر از عیوب نفس است استعظام عطا و بذل و اتمان بدان  
بر آخذ و مدد و اتش علمست بآنکه وصل با ایشان از راق ایشانست و رازق معطی  
در حقیقت خداست و وی در ایصال این حق بسوی مستحق واسطه بیش نیست

|                       |                             |
|-----------------------|-----------------------------|
| شکر بجا آر که همان تو | روزی خود میخور و از خوان تو |
|-----------------------|-----------------------------|

و از عیوب نفس است اظهار فقر با وجود کفایت و مدد و اتش اظهار کفایتست با  
قالت ذات ید سلمی گفته سمعت جدی یقول کان الناس یدخلون  
فی التصوف اغنیاء فیفتقرون ویظهرون للخلق الغناء گویم در کتاب  
عزیزست بحسبهم الجاهل اغنیاء من التخفف لایسا لون الناس  
الحافا و از عیوب نفسست دیدن فضل خود باقران و مدد و اتش علمست نفس خود  
چند یکی اعلم ترا ز وی بنفس نیست و باقران کار بحسن ظن نماید تا حامل او بر حقیقا  
نفس خودش باشد و اقران را فاضل تر بیند و این درست نیاید و راست  
نشیند مگر دیکه تمام خلق را پیشتر زیادت نگیرد و خود را بعین نقصان نظر کند  
ابو عبد الله سجری گفته لك فضل ما لم تر فضلك فاذا را یت فضلک

ولا فضل لك واز عيوب نفس است را گردن نفس سر استخواب جانب فرج  
 و مداواتش علم است بآنکه او تعالی و حین را بعبودیت میدارد و در صفت نویسی  
 آمده که ذات الفکر متواصل الا حزا بود و فرمود ان الله يحب كل  
 قلب حرين و وارد شده ان الله عند المنكسرة قلوبهم و مالک بن  
 دينار گفته القلب اذا لم يكن فيه حزن حزن كما ان اليب اذا لم يكن  
 فيها عرقه

|                          |                           |
|--------------------------|---------------------------|
| عم چه استاد تور در ما    | اندر آیار ما برادر ما     |
| غمخ در میانخانه دل ستیند | نازیکه یسلی به مجمل نشیند |

دیگر از عیوب نفس بودن اوست در محل شکوی وی گمان یکسره که در  
 مقام صبر است و مداواتش رویت نعمتهای ماری تعالی است بر خود  
 جمیع احوال او عثمان گفته الخلق کلهم مع الله فی مقام التکوی هم  
 بطول انهم معه فی مقام الصبر گویم هیچ کس را از سلف و خلف نزدیک  
 با منی که تا کی از زمان و زمانیان ناستدلاص رحمه الله تعالی و عصمه  
 و هدایای غایه الصعوبه و بنایه الاسکال ملک و بر حیه باشد که از وی  
 شکایت و حکایت کند این شکوی اگر یک شکافی راجع میشود بسوی خالق  
 ارض و سما و مقدر و قاضی فقر و غنا و از عیوب نفس است تناول حص  
 تبایات و مداواتش اجتناب تباهات است آنحضرت فرمود صلعم الحلال  
 بین و الحرام بین و بينهما امور مستهبات فص احتسبهن فهو اسلم  
 لده و عرضده و من واقعهن و فخر فی الحرام کالمرا تعالی جانب الحی

یوشک ان یخالط الحمی الا وان لكل ملك حمی وان حمی الله محارمه  
 گویم لفظ این حدیث و دیگر احادیث متقدمه در بیان عیوب نفس غالباً بر او  
 بالمعنی است الا ما شاء الله واصل آنها در صحاح است و از عیوب نفس است  
 عفو عشرت و زلت که از وی واقع شود و در او آتش تدارک عشرت است  
 باستغفار و توبه با سرعت زمان تا متعذر هیچ عشرت نگردد و ابو عثمان گفته بلاء  
 عامة المریدین من اعضائهم عن عثرة تقعه او هفوة و ترک آتش  
 در وقت سبب اعتیاد نفس است بدان و این اعتیاد مرید را از درجه اراده محلی اندر  
 و از عیوب نفس است اغترار کبریات و در او آتش علم است بآنکه اکثر این کبریات  
 استدراج و اغترارات است حق تعالی فرموده منستدرجههم من حیث  
 لا یعلمون و بعض سلف گفته اند الطف ما یخادع به الاولیاء الکرام ما  
 والعونات و از عیوب نفس است محبت او بجا است اغنیاء و سیل بسوی آنها  
 و اقبال برایشان و بزرگ داشتن آنها و در او آتش محالست فقر است و علم  
 بآنکه آنچه در دست این تو نگران است از آن بوی هیچ نمی رسد مگر همانقدر که  
 تقدیر است پس طمع را از ایشان قطع کند و چون قطع کرد محبت ایشان و سیل  
 بسوی ایشان از وی ساقط گردد و دریابد که او تعالی سید البشر صلعم عتاب  
 فرمود در باره محالست اغنیاء و اعراض از فقر و گفت اما من استغنی  
 فانت له تصدی الایة و آنحضرت فرمود المحیی عییاکم و الممات  
 مما تکر و فقر را گفت امرت ان اصبر نفسی معکم و فرمود اللهم  
 احیني مسکینا و امثنی مسکینا و احشرنی فی زمرة المساکین



وعلى كرم الله وجهه وغيره اوراق رضى الله عنه امر فرمو عليك محل المساكين  
والذين معهم قال ابو عبد الرحمن السلمي ذكرت في هذه الفصول  
بعض معائب النفس ليستدل بها العاقل على ما ورائها ويخرج منها  
من يريد الا الله تفوقه وتسديده مع اوراقى انه لا يمكن استيعاب  
معاسيها وكيف يمكن ذلك والنفس مفتونة بجميع اوصافها ولا  
لا يحلوا عن حب وكيف يمكن احصاء عدد من كله عيب وقد  
وصفها الله بأنها اما رة بالسوء الا انه ربما يصلح العبد من عيوبها  
شيئاً بعض هذه المداوات فيسقط بذلك عنها جيداً من عيوبها  
والله يوفق الملتزمة الرشد ويريلنا عن موارد العجلة والسهوات  
ويجعلنا في كنفه وحطة عصيته وحفظه ورعايته فانه العاقل  
على ذلك والواهب له انهي كلامه **رحم** واقول اللهم بصبرنا عيوب  
نفسا ولا تكلنا الى نفسا طرفة عين واصلم لنا شأنا كله يا ارحم  
الراحمين

## فصل در طب روحانی

قال الله تعالى وننزل من العرا ما هو سقاء ورحمة للمؤمنين  
وقال هو للذين امنوا هدى وتسقاء **وَيَقَالَ** سقاء لما في الصدور  
**وَيَقَالَ** ويتع صدور قوم مؤمنين **وَعَنِ** عبد الملك بن عمر  
مرسلاً قال قال رسول الله صلعم في فاتحة الكتاب تسقاء من كل

داء رواه الدارمی والبيهقي في شعب الايمان وعن ابي هريرة  
 قال قال رسول الله صلعم ليس شيء اكرم على الله من الدعاء رواه  
 الترمذي وابن ماجه وقال الترمذي هذا حديث غريب  
 وعن سلمان الفارسي قال قال رسول الله صلعم لا يرد القضاء الا  
 الدعاء وعن ابن عمر يرفعه ان الدعاء ينفع مما نزل ومما لم ينزل  
 فعليكم عباد الله في الدعاء رواه الترمذي واستغربه واحمد عن  
 معاذ بن جبل وعن ابن مسعود يرفعه عليكم بالشفائين العسل  
 والقران رواه ابن ماجه والبيهقي في الشعب وقال الصحيح انه  
 موقوف عليه وعن عمر بن الخطاب قال قال رسول الله صلعم  
 ان الله يرفع بهذا الكتاب اقواما ويضع آخرين رواه مسلم  
 مراد باين كتاب قرآن كريم ست ودر حديث ابي سعيد بن الملقى مرفوعا  
 در باره سوره فاتحه آمده هي السبع المثاني والقران العظيم الذي  
 اوتيته رواه البخاري ودر فضائل سوره حديثها آمده كه در شكوة و خبر آن  
 مذکور است و همه دليل است بر طب روحاني بازائه ادوا و استقام باطني و در  
 حديث انس بن مالك اذن رسول الله صلعم لاهل بيت من الانصار  
 ان يرقوا من الحجة والاذن واين در بخاري ست و درين باب در صحيح  
 احاديث مرفوعه آمده و در آن امر است باستر قاراز عين و رخصت است در قيمه  
 از هر جمه و آن همه اخبار دليل اند بر جواز رقي و حصول نفع بدان و حديث  
 مرفوع در باب دخول سبعين الف در جنات بلا حساب بلفظ هم الذين

لا یسترقون رواه البخاری محمول است بر مقام تفویض و توکل و  
 می تواند است که رقیه معلوم المبسوط المعنی که بر می آید و می استرک و بدیع  
 باشد کند و در امید نفع توکل بر او سحانه نماید چنانکه در تداوی متوکل است  
 بروی تنالی پس منافاتی میان این اخبار بود و علی ای حال درین باب هست  
 از تاریخ علیه الصلوٰة والسلام و متواتر آن از کتاب عزیز و ست مظهر و  
 ست و آیات شفا مجرب است در ازاله امراض بلکه دمار از تربیت است از دوا و  
 رقیه از آیت وحیت و دیگر کلمات طیبه داخل است در دعایس درین فصل  
 جدیدی از رقی که بسند صحیح متصل از متابع کرام ثابت شده و نفع آن تجربه  
 رسیده حواله خامه میشود دریر که در حدیث جابر مرفوع آمده من استطاع معکم  
 ان یفقه احاده فلدفعه رواه مسلم و در و این حدیث در باره رقیه از  
 عقب بوده است و در حدیث عوف بن مالک اتجمعی است که آنحضرت فرمود صلعم  
 لا یاس بالرقی ما لم یکن فیه شرک و این نیز از مسلم است و در حدیث ام  
 سلمه است مرفوعاً ان یسألوا فان بها النظرة متفق علیه و هم در حدیث  
 متفق علیه است مرفوعاً از عائشه صدیقہ رضی الله عنها قالت امر الله صلعم  
 ان یسأل فی من العین گویم منذ الوقت حکیم امت مرحومه شیخ احمد معروف  
 بتاوه ولی الله محدث دہلوی رحمه الله در کتاب قول جلیل و مراد را الیتدر و  
 شاه اہل الله در جارباب فعلی در اعمال و فضائل نوشته اند و اتیانافعه  
 اند را و ذکر نموده چون ما را احازت آن اسماں و رقی و او را و فضائل از  
 شیخ محمد یعقوب مہاجرکی متوفی در ۱۲۸۲ هجری حاصل است در نجاسدی از آن

که بس انفع و محتاج الیه است ذکر کنیم باز یادت یسیر بر آن که دریافت آن  
 ناگزیر است تا اگر دیگران بدان نیاورند باری فرزندان بدان متحمل گردند  
 و در عسر و یسر استعمال آن را فراموش نسازند و باسد التوفیق علیه السلام قال رضی الله عنه  
 فی القول الجلیل او صانی سیدی الوالد قدس سره بمواظبة یا مغنی  
 کل یوم مائة و الف مرة و سورة المزمل اربعین مرة فان لم  
 استطع فاحدی و عشرة مرة و قال هذان حجران للغناء القلب  
 و الظاهری کلیمهما یعنی خواندن یا مغنی یازده صد بار و سورة مزمل چهل  
 بار هر روز تو نگر می بخش جان و تن است و چرا چنین نباشد که اول از اسما  
 حسنی است و احصاء آن درازند محصی پرشت است کجا رواه الشیخان عن  
 ابی هريرة مرفوعا و هو حدیث متفق علیه و آخر تلاوت سورة قرآن  
 است علیه السلام قال و او صانی بمواظبة الصلوة علی النبی صلعم کل یوم و قال  
 بها وجدنا ما وجدنا یعنی هر چه یافتیم از حاجات دنیا و دین بطویل درو  
 یافتیم و این مطابق است بحديث ابی بن کعب مرفوعا قال اذا یکفی همام  
 و یکفر لك ذنبك رواه الترمذی و از حسن تصرف شیخ است درین باب  
 عدم ذکر تعداد صیغه صلوة تا چند آنکه بشیر خوانند بهتر باشد در حدیث ابی هریرة  
 است نزول سلم قال قال رسول الله صلعم من صلی علی و احدة صلی الله  
 علیه عشرا و چون بر یکبار خواندن ده بار خدا رحمت کند قیاس باید کرد  
 که در زیادت تصلیه و تکرار آن چاکه نیست نه

|                               |                                |
|-------------------------------|--------------------------------|
| ورد زبان و موش جان ست نام یار | یکدم نمی رود که مکرر نه می شود |
|-------------------------------|--------------------------------|

قال وسمعتة يقول من قرء سورة الواقعة كل ليلة لم تصبه  
 فاقة گویم در حدیث ابن مسعود است گفت آنحضرت صلعم من قرء سورة  
 الواقعة فی کل لیلة لم تصبه فاقة الله وکان ابن مسعود یأمر  
 سائته بقرآن بها فی کل لیلة رواه الیهیثمی فی شعب الایمان قال  
 وسمعتة یقول من قرء عند نومه ان الدین اموا وعلوا الصالحات الی  
 آخر سورة الکہف وسال الله ان یوقطه فی ای ساعة اراد ايقطه الله  
 فیها گویم در حاشیه گفته این عمل را دارم بر سر خود آورده است یعنی اوقتی حدیث  
 شریف باشد و تمام آیه کریمه است کات لمرحات العرود من برکات الدین  
 ویا لایسعون عما حولہم قل لو کان البحر مدداً لکلمات ربی لنفد البحر  
 قبل ان تسعد کلمات ربی ولو حشاً بهتله مدداً قل انما انا نذیر متلکم  
 یوحی الی اسماء الہکرم الہ واحد فمن کان یرحولقاء ربہ فلیعمل عملاً  
 صالحاً ولا یشترک بعادۃ ربہ احداً قال وسمعتہ یقول ہذا الدعاء  
 امان من کل آفة یقرء صاحباً ومساء لسم الله اللہم انت ربی لا الہ  
 الا انت صلیک توکلک وانت رب العرش العظیم ولا حول ولا قوة  
 الا باللہ العلی العظیم ما شاء الله کان وما لم یشاء لم یکن اشہد ان الله  
 علی کل شیء قدیر وان الله قد احاط بكل شیء علماً واحصی کل شیء حلاً  
 اللهم انی اعود بک من ترفیسی ومن شر کل حائۃ انت اخذنا صیدها  
 ان یرنی علی صراط مستقیم وانف علی کل شیء حفیظ ان ولیک الله  
 الذی نزل الکتاب وهو یتولی الصالحین فان تولوا فقل حسبی الله

لا اله الا هو عليه توكلت وهو رب العرش العظيم گویم ترکیب اعضا  
 این دعا از کلام خدا و سنت مصطفیست صلعم و از کلام غیر این هر دو در این  
 چیزی نیست و بر چند دوا با دعیه ماثوره انلی و اولی و افضل و اکمل است اما نشاء  
 علیه الصلوة والسلام رخصت فرموده است است بخواند این پنج دوا بپسند و چنانکه  
 در روایت ابن سعود درباره تشدد آمده ثنی تخیر من الدعاء اعجبه الیه  
 فیدعیه متفق علیه قال و سمعته یقول من خاف ذا سلطان  
 فلیقل کبیر کفیت حمسق حمیت و لیقبض کل اصبع من الید  
 الیمنی عند کل حرف من اللفظ الاول و من الیسری عند کل حرف من  
 الثانی ثم لیفتحهما جمیعاً فی وجهه من یخاف منه و این عمل بخودست  
 از کتاب غریز و در بست و کشادوست مضائقه نیست زیرا که عقدانامل و تحول  
 رداد در استقامت از سنت ثابت است و از داخل است در قلب حال و السلام  
 قال و سمعته یقول اذا عترضت لك حاجة فاقراء یا بدیع العجايب  
 بالخير یا بدیع الفاء و ما تئی مرة اثنا عشر يوماً فان الله یقضی حاجتك  
 و هذه عزائم اجازنی سیدی الوالد بها فی جملة ما اجازنی گویم  
 برای قضاء و رکعت نماز نفل و دعا بعد از آن نیز آمده و الكل کاف  
 شاف انشاء الله تعالی قال و لقضاء الحاجات المهمة یرکع اربع  
 رکعات یقرء فی الاول بعد الفاتحة لا اله الا انت سبحانک انک  
 من الظالمین فاستجبنا له و نجیناه من الخمر و کذا تک نبی المؤمنین  
 مائة مرة و فی الثانية رب انی مسنی البصر و انتم الراضین مائة مرة

وفي الثالثة واقض امرى الى الله ان الله يصير بالعماد مائة مرة  
 وفي الرابعة حبسا لله ونعم الوكيل مائة مرة تم سلمو بقول  
 رب انى معلوب فاقصر مائة مرة امام جعفر صادق عليه السلام مروده  
 اين هر چيز را به اسم اعظم است که هر چه خواهد به وسيله آن بيايد و بخواهد  
 دما کند ماين آيات و نيز را نشود قال وللمسحور والمرضى الذى اعياى  
 الاطباء مرضه يكتب فى اثناء صيبي ابيض يا حى حين لاسى فى دعوة  
 ملكه وبقائه يا حى فيمحوه بالماء ويسترب الى اربعين يوما قال  
 رايب سيدى الوالد يريد عليه العاتحة گويم در فاتحه شفا از هر دوازده  
 چنانکه از حديث گذشت قال واذا اردت ان ترى فى ممالك ما فيه  
 محرر مما ات فيه من الضيق فتوصها والى يس يا طاهرة و هم مستقبل  
 القلعة على يمينك واقراء الشمس ستم مرات والليل ستم مرات و قل هو الله  
 احد ستم مرات وفي رواية بدل قل هو الله سورة التين ستم مرات ثم قل الحمد  
 امرنى فى ما حى بك اوكدا و احصل لى من امرى فرحا و غمرا و امرنى فى ما حى استدل  
 به على احاطة دعوتى فان مرأت ما يبرك والا فاعل مثل ذلك فى الليلة الثانية واد  
 رايت ولا فى الثالثة الى الساعة لا عدوها الا مرافق الله تعالى حربه اجماعة  
 ويا حله اين ده عمل است که تحریر سيده هر که بدان عمل کند نفع و برکتش تا مل و واصل  
 وى گردد و اما فصول ليس در چار باب گفته بهيچ عمل در اسلام بعد از تسبیح ايام  
 ضرورت و لازم از نماز نيت که در حق آن حافظوا على الصلوات والصلوة الوسط  
 و هو مو الله قانتين آمده يعنى محافظت کنید بر نمازها و بر نماز عصر و بايستيد

در نماز از برای خدا خشوع کننده و امر اهلک بالصلاة و الصلوة و الصلوة علیها  
 واقم الصلوة طرفی النهار و نزلنا من الیل ان الحسنات یذہبن السيئات  
 ذلک ذکرہی للذاکرین و دیگر نصوص قطعیه نیز واقع است و آنحضرت صلعم  
 فرمود فرق در میان مسلمین و کفار نماز است ہر کہ ترک کند نماز داخل شود در  
 حکم کافر و فرمود ہر کہ محافظت کند بر نماز باشد روز قیامت او را نور و نجات  
 و دلیل بر ایمان و ہر کہ نکند نباشد او را نور و نجات و نہ دلیل و باشد وی  
 ہمراہ فرعون و شداد و قارون و ابی بن خلف و فرمود ہر بندہ مسلم کہ نماز  
 گذارد و در شونہ از وی جمیع گناہان وی مانند برگ درختی کہ درختان می ریزد  
 و فرمود نماز پنجگانہ مثل نہری است کہ جاری باشد بر دروازہ یکی از شما غسل کند  
 در آن ہر روز پنج بار باقی ماند بر جسد وی بیچ کثافت و چرک همچنین از نماز پنجگانہ  
 دور میشود جمیع گناہان او و فرمود ہرگز ترک مکن فرض را اگر چہ پارہ پارہ کرد  
 شوی و سوخته گردی و ہر کہ ترک کرد ہر آئینہ برمی آید از ذرہ عفو پرورگار تعالی  
 و فرمود نماز پنجگانہ دور میکند گناہان را کہ در میان واقع شدہ باشد پس لازم  
 بر ہر مسلمان کہ محافظت تمام نماید بر صلوات خمسہ تا باشد کہ از عذاب الیم دخول  
 جہنم خلاص شود و بدرجات عالیات بہشت مشرف گردد

روز محشر کہ جان گذارد بود | اولین پرسش نماز بود

و دیگر روزہ داشتن ماہ رمضان فرض عین است بر ہر مسلمان کہ گرمیہ کتب  
 علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم فمن شهد منکم الشهر  
 فلیصمه ومن کان منکم مریضا او علی سفر فعدۃ من ایام آخرنازل



در شان آن و آنحضرت فرمود هر که روزه ماه رمضان را برای خداوار بخشیده شود  
 همه گناهان پیشین وی و هر که قیام رمضان کند آمرزیده شود و تمام ذنوب سابق او  
 در روزه سیر و یاهست از آتش دوزخ و درست در واره ایست ریا ن نام که جز  
 روزه داران دیگری داخل آن نشود و هر سنه راده چند تا هفتصدیدست که مجموع  
 که او تعالی فرمود و الله لی و اما آخری به و در هر شب رمضان خدا را آزادگان  
 اند از آتش دوزخ و در آن شبی است بهتر از هر شب محرم از خیر آن شب محرم  
 است از همه حیر و هر که قیام کرد در شب قدر از راه ایام و احتساب بخشیده شود گناهان  
 رهن دیده شب زنده دار خوشیتم که تلخ کرد برای تو خواب شیرین را

### لکن

همه دل مرده اگر رات کو جاگه گویا | چشم سیدار تو به پیر دل بیزارین  
 و دیگر زکوة دادن اربال فرض است بر هر آدمی او سجان می فرماید و لا یجسد  
 الدین یخلون بما اتاهم الله من فضله هو حیر الهم بل هو سر لهم  
 سیطوقون ما یخلوا به یوم المامة و فرمود و الدین یکروز الله  
 والعصاة ولا یمقونها فی سبیل الله فسرهم لعذاب الیم یوم یحیی  
 علیها فی ما رحمتهم فتکوی بها حاکم و هو و طهورهم هذا  
 ما کنرتم لا یسکم و قوا ما کنتم نکثون و کنز همان مال است که  
 از وی زکوة نر آرند و در مال خبر زکوة نیز حق است و صدقه دادن و رفع میکند  
 غضب خدا را در حدیث است انفق ابن ادم انفق علیک متفق علیه  
 من حدیث الی هر سوره صوفی

|                               |                               |
|-------------------------------|-------------------------------|
| زکوٰۃ مال پدر کن کہ فضلہ رزرا | چو باغبان بہر دہشتہ پدر انگور |
|-------------------------------|-------------------------------|

و فرمود که تلازم علی کفاف و ابدا باین تعول و این نزد مسلم است از ابناء امام  
مرفوعا یعنی در اساک کفاف و است نیست و این مختلف باشد باختلاف احوال  
و اشخاص و از زمان و بهایت بیال و اهل خود می باید کرد که اول خویش بپند و در  
و یکسر حج خانه کعبه فرض است بر هر مسلمان در تمام عمر خود یکبار بشرط استطاعت که  
عبارت است از زاد و راحله حق تعالی فرموده و لله علی الناس حج البیت من  
استطاع الیه سبیلا و آنحضرت فرمود صلعم هر کس حج گزارد و فسق و فجور نکند  
باز گردد از حج خود پاک و پاکیزه مثل روزیکه زاد او را مادر او فرمود حج مبرور  
را جزا نیست مگر خست و عمره در رمضان برابر حج است و حج مبرور آنست که در آن  
آمیزش نهم و سمعه و ریابند و رفت و فسق نباشد

جمال کعبه مگر عذر ره روان خواهد که جان خسته دلاان سوخت در بیابان نش

و هر که بر مینه منوره گذرد وی را مستحب است که بمسجی شریف نبوی در آید و بر مرقد منور سلام و صلوة عرض فرماید بآبی هو و اخی رسول الله صلی الله علیه و سلم

ز بعد کعبه نظیری زیارت ماگن که دلبر نکین ست در مدینه ما

و دیگر هیچ عملی در اسلام بهتر و فاضلتر از ذکر حق سبحانه و یاد کردن او تعالی نیست فا ذکر و نی اذکر کم و اشکر و الی و لا تکفرون یا ایها الذین امنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا و سبحوه بکثرة و اصیلا قرآن مجید و قرآن مجید حمود و شحون ست از فضائل ذکر و مناقب فکر و احادیث وارده درین باب بیشتر از آن است که در احاطه ضبط و شمار در آید انحضرت فرمود صلعم سبقت کردند



مثل بخل و انقباض و کبر و ریا و حب دنیا و دوستی جاه و فخر و عجب و جز آن که  
 در معنی بر یک ازان سهم قائل و ز هر بلا اهل است پاک سازند و با جناب ازان همراه  
 نجات ابدی و حیات سمری حاصل نمایند و بجمع شب ایمان و صفات جمیله همچو  
 صبر و توکل و رضا بقضا و قناعت و حلم و علم و جز آن که بر یک ازان شمر ثمرات کمال است  
 باطن خود را تصف گردانند و در کتب آداب و رفاق و مواعظ و سلوک نظر نمایند  
 که این خیر باد آن بر بسبیل سبط ذکر میشود و تخلیه قلب عبارت است از آنکه توجه  
 روح خود و خلاصه دل خویش بطرف حق سبحانه آورند و چنانکه شاید و باید هیچ چیز و  
 محبت و نمودت بهیچ چیز در دل او باقی نماند و همیشه علی الدوام یاد حضرت حق و دوستی  
 آن ذات مطلق صفتی لازم دل گردد و الزام هر کلمه التقوی و خدا را چنان  
 پرستد که گویا او را می بیند و رند لا اقل خود را منظور در بار داند و او را ناظر حال  
 خود شناسد تا آنکه هر چند تا اهل صاوق کند مقصود از صلی خود غیر ذات جامع الصفات حضرت  
 حق نباید که بطریق غلط چنان بیان فرموده اند که چشم بر بند و زبان در کام بچسبند  
 و حیات خود را دم و اسپین شمارد و بدل خود کلمه نفی و اثبات که عبارت از کلمه  
 لا اله الا الله است و در حدیث شریف آن را افضل ذکر فرموده بگوید و معنیش  
 تصور نماید بطریقی که وقت گفتن لا اله الا الله ذات خود و جمیع ماسوی الله را  
 در حکم عدم پندارد و در وقت گفتن لا اله الا الله ذات مجردی کیف حضرت رب  
 باری تعالی را اثبات نماید و تصور کند ابا صفت تعظیم و محبت هر چه تمام تر و  
 برین ذکر همیشه مداومت نماید تا آنکه حضور ذات بی کیف او سبحانه بغیر کلمه  
 لازم و دائم گردد و نگاه بران باید داشت محافظت فرماید طریقه دیگر آنست که

غایب خالی  
 نمودن دل  
 از چیزیکه باز  
 دارد و از یاد  
 خدا باسد  
 غیبت  
 دل از اوست  
 یا سوره  
 و همان زمان  
 بود و در  
 سوره  
 نبی  
 که در حدیث  
 محبت  
 خداوند است  
 و هر چه از  
 خداوند بخواهد  
 خداوند بدهد  
 خداوند بخواهد  
 خداوند بدهد

اسم ذات را که عبارت از کلمه الله است اما دست با دل خود بگوید و ضرب سازد که  
اثر گری آن در دل پیدا گردد و در هر بار و هر مرتبه تصور کند که هیچکس غیر الله  
مستفود و محبوس و مطلوب و معبود نیست تا آنکه دل خود را از محبت ماسومی  
حالی بیند و وحدت عالم را می بیند و داند و ذکر و تذکره یکی گردد و ذکر  
هستی خود را فانی در هستی مذکور نماید و چون چنان کرد باید که سالی الدوام در غفلت  
این نیست علیا بگویند حد و ایما بگویند قول لا اله الا الله اشارت است  
باین و دل الله ثم در هر فی حوضه یلیعون کنایت است از ان  
قال تعالی واذکر ربک فی لصک نصوحا و خفیه و دون الحضور  
من القول بالعدو و الاحوال و لا تکن من العاقلین یعنی حد را همیشه بر  
خود یاد کنید و صبح و شام مذکور و سبحان یرد از دید و از غافلان نشوید حاصل  
آنکه او تعالی با جمیع مذکران خود نزدیک تر از رگ گردن است کما قال تعالی  
محس اقرب الیه من حبل الی برید حجاب و درسی محس از غفلت است هرگاه  
این غفلت بر طرف شود علامه عبادت که ما خلق الحسن و الا نسل الا لیصل الی  
در شان اوست حاصل آید چه سلوک که در وسع آدمی است تا اینجاست تعداد ران  
فصل الهی بحسب استعداد و ارادت ارباب فاضل میگردد و السعی منی و الا لتقام  
من الله و در مادی سلوک اسم ذات را تا دوازده هزار بار و نفی و اثبات را یک  
هزار و یکبار همیشه مواظبت داشتی مگر آثار عجیب است و فتح تاج سرب و الله  
علم بالصواب و دیگر هر کلمه و هر دعا که تستل بر ذکر الله ماست همه موجب اجر و  
باعت ثواب میگردد اما انساب و اولی آنست که از او کار وادیده آنچه ذکر است

علی  
بہشتی دل  
را کہ اعزاز  
از مصطفیٰ  
صورتین  
بیابان  
میب ما در آید  
دو انگشت  
سرمه و تصویر  
در رخ  
عزیز و در رخ  
کجای تو

و سنت رسول الله صلعم فضیلت آن مخصوص است اختیار باید کرد و چنانچه لا اله الا الله و سبحان الله و الحمد لله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم که در شان هر واحد ازین کلمات فضل و ثواب با حدیث صحیح ثابت شده که در غیر آن نیست آنحضرت فرمود صلعم هر که بگوید لا اله الا الله و بمیرد بر همین اعتقاد و دخل کرد در بهشت هر چند گناهان کبائر را مثل دزدی و زنا که اعظم ذنوب است مرتکب باشد و فرمود بهترین ذکر لا اله الا الله است و فرمود گواهی دادن به لا اله الا الله کلید درهای بهشت است و فرمود او تعالی موسی را خطاب کرد که ای موسی اگر بهشت آسمان و بهشت زمین را در یک پله نهند و کلمه لا اله الا الله را در پله دیگر هر آنیه آن پله که در آن کلمه لا اله الا الله است گران آید و فرمود خدا عذاب نمیکند از بندگان خود مگر گردن کش سخت را که انکار کند از گفتن کلمه لا اله الا الله و فرمود که سبحان الله پر میکنند نیمه ترازو را و الحمد لله پر میسازد تمام آن را و لا اله الا الله میرسد نزد یک خدا بغیر حجاب و فرمود هر که بگوید هر صبح سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و در شوند گناهان او مثل درختی که میریزند برگهای آن و فرمود دو کلمه سبک و آسان اند بر زبان و سنگین و گران تر اند در میزان و مقبول و محبوب تر اند نزد رحمن و آن سبحان الله و محمد لا سبحان الله العلی العظیم است و فرمود لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم زیر عرش است از خزانه بهشت و نیز فرمود که واروست از نود و نه مرض که آسان ترین آن غم باشد انتی و این احادیث کتب سنن و جز آن موجود است و درباره گفتن لا اله الا الله و الحمد لله لا شریک له له المملک و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر در حدیث متفق علیه از ابو هریره

در این حدیث از ابو هریره روایت شده است که هر که بگوید لا اله الا الله و الحمد لله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و بمیرد بر همین اعتقاد و دخل کرد در بهشت هر چند گناهان کبائر را مرتکب باشد و فرمود بهترین ذکر لا اله الا الله است و فرمود گواهی دادن به لا اله الا الله کلید درهای بهشت است و فرمود او تعالی موسی را خطاب کرد که ای موسی اگر بهشت آسمان و بهشت زمین را در یک پله نهند و کلمه لا اله الا الله را در پله دیگر هر آنیه آن پله که در آن کلمه لا اله الا الله است گران آید و فرمود خدا عذاب نمیکند از بندگان خود مگر گردن کش سخت را که انکار کند از گفتن کلمه لا اله الا الله و فرمود که سبحان الله پر میکنند نیمه ترازو را و الحمد لله پر میسازد تمام آن را و لا اله الا الله میرسد نزد یک خدا بغیر حجاب و فرمود هر که بگوید هر صبح سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و در شوند گناهان او مثل درختی که میریزند برگهای آن و فرمود دو کلمه سبک و آسان اند بر زبان و سنگین و گران تر اند در میزان و مقبول و محبوب تر اند نزد رحمن و آن سبحان الله و محمد لا سبحان الله العلی العظیم است و فرمود لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم زیر عرش است از خزانه بهشت و نیز فرمود که واروست از نود و نه مرض که آسان ترین آن غم باشد انتی و این احادیث کتب سنن و جز آن موجود است و درباره گفتن لا اله الا الله و الحمد لله لا شریک له له المملک و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر در حدیث متفق علیه از ابو هریره

مرد عاچین آمده که هر که آنرا در یک روز صد بار گوید او را بر ابر عرق دو گردن باشد  
 و صد یکی از برای او نویسند و صد مدی از وی دور کرده شود و آرزو در جز  
 و حفظ باشد استیطان تا تمام واحدی قبل تر از وی نیاید مگر کسی که نیت از  
 گفته باشد و بگوید در مودع را نود و نه نام است هر که همیشه خواند و در دیگر آن را  
 داخل شود در دست و این تفسیق علیه است از حدیث الی هر سیه و ترمزی در سخن  
 و بهیچ در دعوات آنمه را ذکر کرده اند و هو الله الذی لا اله الا هو الرحمن  
 الرحیم الحمد و ختم این اسماء بر اسم صبور است مطلق روایت مذکور اگر چه ثبوت  
 رفع آن سخن است قال لعالی قل ادعوا الله و ادعوا الرحمن ایا ما تدعوا فله  
 الاسماء الحسنی و تمام کلام درین مقام صاحب خوار و صلوات سر انجام داده  
 فراحه در قیامات گفته جمیع اهل تکبیر و اهل دعوت اتساق دارند بر آنکه هر اسمی که  
 ازین اسماء بسیار ذکر کنند آثارش در قاری یا در کسی که نیت آن بخواند و میکند  
 مثلا اگر نیت مهم غرت و جاه اسم ملک و وزیر و معز و شکبر و رافع و علی و عظیم و  
 کبیر و متعالی و آنچه درین معنی است بسیار ذکر کند صاحب غرت و شوکت گردد و اگر  
 خافض و منل و قهار و قابض و امثال آنرا نیت قهر اعدا و بخواهد استیلا  
 و خوار گرداند اگر نیت فراخی رزق و کثالت روزی اسم واسع و باسط و  
 غنی و منفی و رازق و واثق و اشال آن بسیار خواند در مال و رزق وی و  
 زائد روی نماید و بر همین قاعده هر مطلب خود اسمیکه موافق آن باشد بسیار خواندن  
 موجب حصول آن مقصود است و بعضی کسان از برای هر اسمی عددی بحساب اجد  
 و شریکی و ساعاتی مقرر کرده اند و باعث سرعت مطلوب می شمارند بهر حال عمد

درین باب کثرت آن آسم است به نیت حصول مقصود و اسما علم گویم آنچه اهل کسب  
 و اهل دعوت اسما را با اسما و صفات میکنند عینی و اثری از آن در سنت صحیح  
 یافته نمیشود و چیزی را از آن مکتوب داعی ابید عتها میکشد پس اصح احوال درباره  
 اسما حسنی اصرار آن است خواه بقلب باشد یا بتلاوت و مراد بقوله تعالی  
 فادعوه بها نه این دعوت مصطلح است بلکه خواندن او تعالی بان نامهای نیک  
 فقط و چون غالب این اسما در قرآن کریم و حدیث نبوی موجود است در ذیل فحاش  
 و مطاوی الفاظ و عبارات پس تالی کتاب و مشتغل بسنت بی نیاز است از احداث  
 بهیچو حدیث که اصلی از شرع ندارد و دیگر تلاوت فرقان عظیم و قرآن کریم است  
 و قرأت آن افضل ترین عبادات باست آنحضرت فرمود صلعم هر که یک حرف  
 از قرآن بخواند ثواب آن یک حسنه بیاید و ثواب آن حسنه راده چند کنند میگویم  
 که الم یک حرف است بلکه الف یک حرف است و لام یک حرف است و سیم یک حرف است و  
 این را ترمذی و دارمی از ابن مسعود روایت کرده اند و ترمذی گفته این حدیث  
 صحیح است گویم و در وی اطلاق حرف است بر کلام خدا و فرمود بخوانید قرآن را  
 که روز قیامت شفاعت خواهد کرد اصحاب و قاریان خود را و فرمود روز قیامت  
 خواننده قرآن را بگویند که قرآن بتربیل بخوان و در درجات بهشت ترقی کن مکان  
 تو آنجاست که تمام کنی قرأت را و فرمود خواندن قرآن شریف بهتر است از بکیر  
 تبسیم و صوم و صدقه و فرمود میگوید رب تعالی هر که قرآن از یاد و سوال من  
 مشغول دارد او را بهتر از سالان بدیم و فضل کلام خدا بر سایر کلام همچو فضل  
 خداست بر خلق او و این نزد ترمذی و دارمی و بیقی در شعب الایمان از ابی سعید





شکوه و غیره نیکو است و یکم هر چند هر آیت قرآن مجید کافی و وافی است بر  
 هر مطلبی که خواند که در شأنش خذ من القرآن ما شئت لما شئت واقع است  
 اما تمام خواندن قرآن در هفت روز برین ترتیب اسرع در اجابت است و روز جمعه  
 از فاتحه تا آخر مانده و روز شنبه از انعام تا آخر توبه و روز یکشنبه از یونس تا آخر مریم  
 و روز دوشنبه از طه تا آخر قصص و روز سه شنبه از عنکبوت تا آخر صافات و روز  
 چهارشنبه از زمر تا آخر رحمن و روز پنجشنبه از واقعه تا آخر قرآن چون ختم کند  
 سجده نماید و از حضرت حق تعالی مطلب خود خواهد و از سوره آیات هر چه در معنی  
 موافق مطلب خود بپایند و از مشایخ نیز عمل آن ثبوت یافته بود اختیار آن اولی  
 انست پس پنجاه ختم سوره فاتحه و سوره یس و سوره اخلاص که از برای هر مطلب  
 کافی است و آنچه در باب حصول مطلب خواه جلالی باشد خواه جمالی در حکم کبریت احمر  
 است و اسم عظم شمرده اند آیه کریمه لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین  
 است آنحضرت فرمود صلعم که این دعای ذوالنون علیه السلام است که در شکم ماهی گرد  
 و دعائی کند باین آیه هیچکس از مسلمانان در هر امر که باشد مگر که قبول میشود و دعای  
 وی و الحق که این دعوتی است بغایت مجرب التاثیر و نهایت سریع الاثر در هر باب و  
 هر امر که خواهد بدین آیه دعا کند و مشایخ بر سرعت تاثیر و عدم تخلف آن اجماع و اتفاق  
 دارند و طریق آن بانواع متعدده ذکر کرده اند آسان ترین انواع آنست که تا دوازده  
 روز بنیت حصول مقصود دوازده هزار بار بخواند و اگر نتواند یک هزار و دویست  
 بار بخواند اول و آخر چند بار در روز لازم گیرد و طریق دیگر آنست که یک لک و بیست و پنج  
 هزار بار بخواند بهر حال در قوت و تاثیر آن شک و ریب نیست و هیچ عمل که ثبوت

در هر روز یک بار  
 پنج بار بخواند  
 در هر روز یک بار  
 پنج بار بخواند  
 در هر روز یک بار  
 پنج بار بخواند

آن هم بقرآن و هم بحديث و هم باقوال ستاح باسد غير ايرين يا مته نميتود که  
 در تان آن فاستخسبنا له و بحسيناه من العفو و کذا لک صلی العفو منین  
 مصوص گشته است و چون ذوالنون آرا یکبار یا سه بار بطریق استغفار گفته باسد  
 بیکر تکرار آن صد بار یا یک لک بار کند ظاهرست که چه قدر در انجام مرام کار و اثر  
 خواهد نمود و باسد التوین و نظیر اوست حتم صبیح بخاری نزدافات و حوادث و بر آن  
 نیز علماء حدیث و ستاح طریقی اتان کرده اند و در حفظ از حرق و غرق و دغ و دیگر آفات  
 و جلب منافع تریاق محراب یافته چنانکه در مواد العوائد و هایت السائل ذکر کرده ایم  
 و بیکر استغفار که دن و آمرزش حوائق سبحانه تعالی بهترین اعمال است  
 در قرآن مجید و قرآن حمید مثل واستعمر و الله واستعمر لهنر زیاده از حد  
 و حد وارد شده آنحضرت فرمود صلعم حوتی و حوتی کسی است که یافته شود در نامه  
 اعمال او استغفار بسیار و استغفار کسده از گناه خود پاک میشود و رویی که گو یا  
 بیج کرده است و فرمود تو بکنید و استغفار نماید هر آئینه من تو به میکنم در هر روز  
 صد مرتبه و فرمود هرگاه بنده اقرار میکند گناه خود و رجوع مینماید باو تعالی به  
 آمرزش ذل و ب خویش می بخشاید و سباه بروی و فرمود هر که مداومت کند  
 بر استغفار حق تعالی بر تنگی دین و دنیا را بروی آسان گرداند و روزی رساند  
 بغیر گمان و فرمود سید الاستغفار را هر که هر روز بگوید و بمیرد بمشقی گردد و هر که در  
 شب گوید و بمیرد نیز بمشقی گردد اللهم انت مرانی لا اله الا انت خلقنی  
 و انا عبدک و انا علی عهدک و وعدک ما استطعت اعوذ بک من شر  
 ما صنعت انوءاک سعتک علی و انوء بذی ما غفر لی فانه لا یغفر الذنوب

قول کرم  
 دعای او را  
 حالت دیدار او  
 ما را غفر  
 حالت دیدار او  
 در این ایام از آن

الا آنت واین نزد بخاری است از حدیث شداد بن اوس مرفوعاً و فرمود هر که در  
 مجلس نشیند و او بسیار از وی سرزد شود پس بگوید در آخر مجلس خویش تسبیح آنکه  
 اللهم و بحمدك اشهد ان لا اله الا انت استغفرک و اتوب اليك بخشیده  
 شوند گناهان او که در آن مجلس واقع شده باشد پس لازم است بر هر مسلمان که گشته  
 استغفار بر خود لازم گیرد که آنحضرت صلعم با وجودیکه بخشیده شده بود جمیع گناهان  
 او هر روز زیاده بر نهفتاد بار استغفار میکرد و رواه البخاری عن ابی هریره رضی الله  
 عنه و دیگر در دو فرستادن است بر رسول خدا صلعم و آن از بزرگترین طاعات است  
 قال تعالی صلوا علیه و سلموا تسليماً و آنحضرت فرمود هر که یکبار بر من درود  
 فرستد رحمت فرستد بروی خدای تعالی ده بار و بلند شود او راده درجه و درود  
 که در از نامه اعمال او ده بدی و نزد بیکترین مردم از من روز قیامت کسی خواهد  
 بود که درود بر من بسیار فرستاده باشد و احق بشفاعت وی صلعم کسی است که درود  
 بسیار فرستاده است بروی من استی این مقام را در موارد العواید باید دید و دلیل آن  
 از دلیل الطالب باید جست و حسن صیغ صلوٰه صیغه است که در تشهد نماز خوانده میشود  
 و هر چند هر صیغه و هر کلمه درود وافی و کافی و شافی است اما آنچه ماثور است اعلی و  
 افضل است از غیر آن و لابد است از آنکه شتمل باشد بر ذکر آل تا امتثال امر بر وجه  
 تام و کمال دست بهم دهد **فضیلت** قاعده کلیه در باب طاعات و عبادات  
 آنست که هر عملی و فعلی که در آن یکی از این صفات باشد موجب ثواب باعث اجر  
 میگردد و سبب باشد مژد ذکر است تعالی را و دوستی و تعظیم و انقیاد احکام او سبحانه  
 را و مذکر بود باحوال عاقبت و امور آخرت و باعث بود بر نفع خلق الله و رفع ایل

در روایت این  
 حکایت بسیار  
 آمده و در بعضی  
 روایات این حکایت  
 بهم افزوده حکایت  
 سوره طلعت  
 فاعظم الله له الاجر  
 از توبه الا انت

از ایتان و دور کنند و باشند از اوصاف رذیله مثل بغض و حسد و کبر و ریا و طمع  
حب دنیا و ملت از تنبی و غیبت و کذب و نیمه و فحش و لعو و نزدیکی گرداننده  
بود اصناف حمیله چنانچه صبر و توکل و رضا و تسلیم و ذکر و فکر و قناعت و اشغال دل  
بیس بر معنی و عملی که در آن یکی از این امور یافته شود موجب اجر آخرت میگردد و اما  
بشتریکه بوجهی از حوره مع سحری در آن وارد نشده باشد و مقرون بود به نیست  
صمیم که هیچ عمل بدون نیت قلب مقبول نمیشود که حدیث انما الاعمال بالنیات  
قص قطعی است از حقانی الباب الثالث من کتاب اربعة الواب و اسد صحرای صواب

فصل

در طب جسمانی

اصل درین باب حدیث الی ہریرہ ست رضی اللہ عنہ مرفوعاً ما انزل اللہ  
حاء الا انزل لہ نساء رواہ البخاری وعلما ہی حدیث ما رکن اللہ فیہم  
ولہم وعلیہم از برای باین مقصد کتاب الطب را در دو اوین سنت مطہرہ عقد  
کرده اند و در ان ہذکرہ او دویہ نبوت از برای ادوا و ارجسد ذکر نموده مثل آنکہ  
شمار شربت غسل و شرطہ ٹحجم و حہ سودا و رعود ہندی و قسط بھری ست این  
ہمہ در احادیث مرفوعہ و مصحح بخاری ست و بخاری کتاب المرضی جداگانہ بستہ و  
در آن دلالت ست رجو از معالجہ امراض با دویہ نافعہ از حسائش و عقاقیر و خزان  
ہر حیرہ را در ازالہ مرض و خل بست مگر دوائی حرام و غیبت کہ از ان نہی آمدہ و تمام  
تفصیل این بحث در دلیل الطالب مذکور ست و چون معالجہ مرض از قول و فعل

نبوت علی صاحبها الصلوة والسلام ثابت شده پس بر بنابر این ثبوت درین فصل علاج چند مرض که دراز الداستقام کثیر الوقوع مجرب است و از حذاق طبایا رسیده نوشته می آید که در خبرست خیر الناس من ینفع الناس

معجون

بقی الاغضاء الرئیسة ویفرح وینفع من وجع الظهر ویمنم من سیلان اللعاب من الفم وهو نافع من الرعشة والفالج واکثر الامراض الدماغیة وسمی بالمعجون اللعانی صفته

زربا و سبل الطیب زعفران من کل واحد مثقالان مصطکی ثلثه فلفل زنجبیل مکد مثقالان داجینی اربعة خولجان انیسون گل بابونه بوزیدان عود قماری مکد ثلثه رازیانج کمون مکد مثقالان چغوزه نابیل مکد سبعة حصیة الشعل ثلثه سعد مثقالان قرفل جوز بویه مکد ثلثه کبابه مثقالان تخم جذر و تخم کرسف مکد ثلثه بسا مثقالان عاقر قرحا ثلثه یتق و یخیل و یخین باشد شال الادویه من السلس الشریبه دم

معجون الحلیت

نافع من الریبة صفته

سبل الطیب مرچ خراسانی مرچ سیاه حلیت ناشخاوه سیلیخه  
هرانک هرانک اریانک اریانک هرانک هرانک  
عسل سه چند ادویه معجون کنند خوراک پنج ماشه

معجون بی آتش

قیل انه نافع لضعف المعدة و منع تصاعد البخار عنها و سمعت بعض الثقات یمدحه

الرجع الکبر  
حی وود وود  
مخاض بعد  
بعین من  
النوبة کلا  
بقال لها  
تجاری

## مدحا بلیغا صفته

اوراق الورد اصل اسوس متشر غبار کرده سبیل لطیف طبا تیر سفید

درم

درم

درم

۴ درم

مصلطگی یک درم گلقد آقایی ۳۰ درم -

تذق الادویه صلیحه و تحمل حریم صبح الوزن و تخرج کبکنجیس لیس من سته  
ما سجات الی آتنتی عشری کل صلاح بالمیاه الماسه ولو اسیف الی هذه الادویه  
استاد الملکی درهاں کان اقوی تطیبنا -

## جوارش

نیس الی الحکیم محمد شریف خان مقوی سعه و قلب و دماغ و مشی و ماع  
صعودا نجره و راجع مواد از سر و کبج عوارض لاحقه سفید صفته  
آله مرلی بلبله مرلی بگللات و آب بجوستانند تا مثر استود و از پارچه گرانیذ  
کهر باشی شمع یک توله زهر مره خطائی و دو توله مر و ارید یا سفته یک توله طباطب  
سفید و دو توله قندل سفید و دو توله گستر خشک و دو توله تخم خرفه منقشر و دو توله  
ارکیم مقرض نه ماشه کل کا و زبان و دو توله دانه هیل یک توله و آرنجی کوفته  
بنجته یک توله خنبر استب چهار ماشه و رن لقره تش ماشه و رن طلاسه ماشه  
نبات سفید یک وزن ادویه غسل مصفی یک وزن ادویه شیر خشت یک وزن  
ادویه خاضه نموده دستور جوارش سازند -

## جوارش فودنج

جید للهضم مقو للأعضاء الرئیه مورب للاشتهاء یصل الی علونیا نخته





میخوراید در صفت

یوست بلبله زرد یوست بلبله یوست آله بلبله زنگی مادیان مک لاهی

۴ توله ۴ توله ۴ توله ۴ توله ۴ توله ۴ توله ۴ توله ۴ توله

مک سانجر مک گراتی مک کوکنی سنای کی

۴ توله ۴ توله ۴ توله ۴ توله ۴ توله ۴ توله ۴ توله ۴ توله

ادویه کوفته خیمه سنوب سازند و اگر مزاج خواهش ترشی نماید در آب لیون  
و ص بندد والا در سرکه انگوری و اگر آن هم هم نرسد کهار نخود بهین حکم دارد  
و خوراک از استق باشد تلک نیم توله موافق مزاج -

نسخه چورن

که با صفت

|                       |                        |
|-----------------------|------------------------|
| سودا سوخمر سانجر لانا | کوکنی لون جو کهار لانا |
| سوشه الاخی بای بزرگ   | هر بهیرا آنوله سنگ     |
| یپل مرج اجمود ملاؤ    | بیر برار گولی کساؤ     |
| گولی باند هو لیون سات | کمانا کهاؤ ون اور رات  |

اگر این ادویه یک یک دام ماش ورق نقره یک ماشه داخل نمایند و  
اگر ادویه زیاده باشند موافق آن ورق نقره افزود کنند و ورق نقره  
بالای گولی ایچیدن رونقی دیگر نذاید -

معجون

لسمی بالاعجاز المیصی لعمی الاعضاء الرئیة و زید فی التبق و میست

یا قوت مرورید یشب سبز ابرشیم تفرض کهر با می شمع طباشیر  
 ۵ ماسه لوله ۴ ماسه لوله ۴ ماسه لوله

صندل سفید گل سرخ بادرنجبویه لسان العصافیر حلوان در حلینی  
 لوله لوله لوله ۴ ماسه ۴ ماسه ۴ ماسه

کبابه بوزیدان پوست هلیله کابی بهنین تودرین ثعلب شقاقل  
 ۴ ماسه ۴ ماسه لوله لوله لوله لوله

خرقه متشتر تخم هلیون خشک مدبر مغر تخم خیارین مغر تخم خرزبه زعفران  
 لوله ۲ لوله ۲ لوله ۲ لوله ۲ لوله ۵ ماسه

عنبر اشهب مشک خالص ورق طلا ورق نقره مغر سرکشک قضیب گاو  
 ۵ ماسه ۵ ماسه ۲ ماسه ۵ ماسه ۲ لوله ۲ لوله

مایه شتر اعرابی مایه رویان ریگ مایه تال کهانه تخم اشکن  
 ۲ لوله ۲ لوله ۲ لوله ۲ لوله ۲ لوله

تخم سمندر سوکه رُب گذر رب به عسل کمی نبات  
 ۵ ماسه نیم وزن اجزا مساوی اجزا مساوی اجزا

بقوام آورده نگاهدارند و اگر سکر خواهند روغن عظیم آمیزند.

قاعده کلیته

لمعالجة من عجز عن الاقباض بسبب الخفضة وحدث في عضوه  
 شكل غير طبيعي ومتى يبول يتبعه دما ومدة او تحرى المدة من  
 العجری لیلا ونهارا المستحقة

ع  
نقارسی  
گونی  
ع  
نگ

خارخسک شعر العلیلہ کلتی اوراق انحاء اجل السور

1. تولد 4. کلاس 3. کلاس 2. کلاس 1. کلاس

سیستان بذرا الحیارین تم خربزه تخم ہندا نباتات

عدد ۱ لوله ۶ ناسه ۳۰ ناسه ۱ دام

دوید را دریم آمار آب حوت داده صاف نموده سکر آینهخته بنوشند

ضمان

لعوى ويريدنى الحزم

وینج عاقر قراحتی جنگی عروسک حب الوطن المفتر حراطیں سلق حیرتی کلیہ مارل

اسمہ واسمہ لولہ اسمہ لولہ تولہ لولہ احدہ لولہ لولہ

ماق ولسحق وىحلاط نلس المعرضى يصير مثل العين وكميل عبد الحكمة

ريصمد ما يكمد به ويحصف بوبرق التامول ولسد محيط شد احصفا

يُحِيلُ بَعْدَ سَاعَةٍ وَيُغَيِّلُ بِالْمَاءِ الْحَمْرَ أَوْ لَطِيحَ ذِرَاكَرٍ فِي تَبْوِجَةِ مَا يَرَى

طالاب حیدر

لما طویل انه من احوال السحر فی هذا الباب صفته

گنک آنولسا، دایینی سماه جوزیا قرقل وارقل

مار ۲ جولہ ۲ جولہ ۳ جولہ ۳ جولہ ۳ جولہ ۳ جولہ

فرق را یستخرج گیریند انگوره اعلی بمیگ

|      |        |        |        |   |
|------|--------|--------|--------|---|
| اوله | 9 لوله | ۲ توله | ۲ لوله | ۱ |
|------|--------|--------|--------|---|

ل. در معاشق شبانه روز در آب آرد و بر نخ سفید کرده و نگاهدارد

بعده در آب لبن حامض یک شبانه روز بجه در آب سرگین گاو کزک بجه  
 او و میع و ندر جرش نموده در شراب دو آتسه قندی تر کرده یک شب بکارند  
 پس برآورده در ساینه شک نموده دهن کل چهار دام اندازند و اگر بجای آن بویغ رسو  
 باشد نعم البدل است بعده در شیشه آتشی انداخته بچکانند و هر قدر بر آید در ظرف  
 چینی یا شیشه بکارند فان کان احدی یجب ان یوضع تحت السماء اربعین  
 یوما و لیلة ثم یطلى بمقدار یسیر جدا ما دون الکمره و ینصف بوق  
 التانبول و یشد بخیط شد خفیفاً فان احمر العضو یطلى ثلثة ايام و  
 یتراک یوما و هکذا و تلزم الحمیه من الماء البارد و الجماع —

### حب مسک

خونجان لوله جوز بوا لوله افیون مصری توله شنگرف لوله کوفه لعسل  
 حب بندند و بیلع حب واحد قبل ان یقصد ثلاث و نصف ساعه و لا یاکل  
 الغذاء و الماء اکل الحب بعد اكله و ان غلبه شهوة البطن فی شرب اللبن  
 و من الفواکه التین و البطیخ و الانبج و غیره و ان اکل قلیلا من الموز لا بأس  
 به و لا یدخل الشجرف من هو حار المزاج —

### علاج الضعف

من بزودة الآلات قال الشارح الجدید معجون هندی عجرب و تخنیز  
 تسخین الآلات و تحصیل التوقان صفته  
 خصیة الثعلب تسعم و اچینی ختمه قنفل ثلثه م زرنباد م بزنجبیل  
 اربعة م و ارفل ثلثه م تال کهانه درهمان لسان العصافیر اربعة م



الطری و یجفف فی الظل فتأخذ منه ثلاثة هم و یخلط مع دواء  
الزنجبین و شیء من السكر الطبرزد و اما من مزاجه بارد فیدستی  
مع قلیل من الزنجبیل -

### دواء المسک

ینسب الی الحکیم محمد علی خان الاورنقا بادی یقوی الاعضاء الرئیسیة و المعدة  
مروریدنا سقته مرجان کربا دروخ عقربی ابرشیم مقرض زرنباد  
۲ درم ۲ درم ۲ درم ۲ درم ۲ درم ۲ درم  
بهنین قرنفل اشنة سنبل الطیب بلبله سافج هندی دارچینی  
۴ درم نیم درم نیم درم نیم درم نیم درم نیم درم  
زعفران مصطکی طباشیر سفید صندلین عنبر اشب شک  
نیم درم نیم درم نیم درم ۱ درم ۱ درم نیم درم  
عسل سه پنجه ادویه بدستور معلوم معجون سازند -

### سفوف

یلین الطبیعة بلا مضرة ینسب الی الحکیم محمد رضا الاورنقا بادی صفته  
ساکلی اناردانه ترش بلبله زرد آمله مقشر زیره سفید پودینه خشک  
۴ لوله ۴ لوله ۴ لوله ۴ لوله ۴ لوله ۴ لوله  
نمک سیاه نمک لاهوری کوفته بنجته سفوف سازند  
لوله لوله

الشربة ثلاثة ما شحات الی اثنتی عشر ما شحات -

## سفوف الاسهال

یسفم من حمیم الواحد وهو مما حرق مرارا فوجد له مفعلة عظيمة تستعمل

الاسهال بیل جام خشک کرده کبره متلو یوست ختخاتق انیون ریازا  
۵ ماته ۵ ماته ۵ ماته ۵ ماته

کمون ابیض متلو رازیانخ متلو بلبله سیاه برغن زرد بیان کرده مژور بیل

۵ ماته ۵ ماته ۵ ماته ۵ ماته

آله برشته برغن زرد خسته انه کراچال تال کهانه سعد کونی

۵ ماته ۵ ماته ۵ ماته ۵ ماته

یوست انار ترنق گل سرخ مار و متلو مژر قطن و متلو بزرالتا هسفرم متلو

۵ ماته ۵ ماته ۵ ماته ۵ ماته

اتیس کلی صنغ عربی لسان العصاره حلو گل دهن داری

۵ ماته ۵ ماته ۵ ماته ۵ ماته

سوامی بزر قطن ونا و نرستا هسفرم ادویه کوفته نیخته هر دو تخم سمیرم و قوق

۵ ماته ۵ ماته ۵ ماته ۵ ماته

مکورد بان آینه شون سازند قدر شربت یک توله به آب سرد

## سفوف

نافع لضبع المعدة لقص الطن نسبه -

انار دانه بریان حفت بلوط یوست سماق زیره کرفانی بریان حلالا

۵ ماته ۵ ماته ۵ ماته ۵ ماته

کتیز خشک بریان آرد کنار زرشک منقی اگر غرق میم میم

۵ ماته ۵ ماته ۵ ماته ۵ ماته

در کتب معتبره  
در کتب معتبره  
در کتب معتبره  
در کتب معتبره  
در کتب معتبره

تخم حماض پوست بیرون پسته آمله - کوفته بنجته سفوف سازند  
 ۰۲ ماسه ۰۲ ماسه ۰۲ ماسه و هفت ماشه بخورند -

### مطبوخ

لضيق النفس جيد منسوب الى الحكيم هم منعم خان قيل انه اشتغل  
 لا يعود المرض سنة كاملة

غلاب پستان موز منقی انجیر زرد خشک اصل السوس  
 ۵ دانه ۹ دانه ۱ لوله ۴ دانه ۱ لوله

نیمکوفته شعر الغول تخم خطمی کوفته زوفای خشک بهدانه  
 ۹ ماسه ۱ لوله ۵ ماسه ۳ ماشه

در نیم آثا آب شب تر نموده صبح جوش دهند چون ده دانه آب بماند مالیده  
 صاف نموده نیم گرم بنوشند غذا کچری کم روغن و اگر تپ باشد بی روغن -

### سنون

نافع ينسب الى معزالدين خان قيل انه ينفع من جميع الامراض الاسنانية  
 چوب پتنگ کباب چینی بای بزرگ زنجبیل فلفل گرد فلفل دراز  
 ۱ لوله ۱ لوله ۱ لوله ۱ لوله ۱ لوله

هیرا سیر عاقر قرحا پوست بلبله زرد پوست بلبله نمک لاهوری  
 ۱ لوله ۱ لوله ۱ لوله ۱ لوله ۱ لوله

آمله نیله تهوته اول نیله تهوته در ظرف آهنی مثل کره و  
 ۱ لوله ۱ لوله کڑا هی خوب بسوزند تا که دود بر آید از دود و



تو د لعه جميع احرا را کوفته و سخته با ميله قوت آيخته سون ماردر

سون

ا فم الله الدامنه و سيد الاسان و ينعم من حراره الفم

گلزار گل سرخ مارو بيشکری ريان اهل السوس کتاب جيني

۲ ماهه ۲ ماهه ۲ ماهه ۲ ماهه ۲ ماهه ۲ ماهه

الاخي دانه گيرو عاقر قرحا پوست بليله زرد پوست سماق

۲ ماهه ۲ ماهه ۲ ماهه ۲ ماهه ۲ ماهه ۲ ماهه

سياري حيايه عندل سيد کوفته حيت سون ساحت

۲ ماهه ۲ ماهه استعمال نمائند

عرق الکاذی

يصلح فساد الدم و يفتح الاورام و البثور و الحامه هو ساع

للا مراض التي سببها بغير الدم الى حالة غير طبيعيه يسا الى

الحكم مسببه الدوله الاوراقا نادى حقيقه

ورق خوشه کاذی کاؤزماں شاهتره گل بلور تخم کاسی برادرسل

۲۵ عدد ۱۲ دونه کینیم یاؤ یاؤار یاؤار ۹ دونه

ادویه ریش آتار آت رکند و از قرع ابق دو سیر عرق بگیرند و هر روز پنج قول

باد و بادیه زیر مهره استعمال نماید

عرق

که مقوی و مستح است رسید ظلام علی آزاد و رحمه الله تعالی استعمال میکرد

گوشت مرغ جوان عود غرقى والا آن خورده سنبل الطيب گاو زبان

۱۲ عدد = مار = مار = مار = مار = مار

بادرنجبویه بادیان آب انار شیرین آمه مزنی هلیله مرئی هلیله سیاه

۲ مار = مار = مار = مار = مار = مار

دروغ عقربی فرخ خشک مندی خشک کشنیز خشک بهمن سرخ بهمن سفید

۲ مار = مار = مار = مار = مار = مار

انقیهون بسفاج ابریشم مقرض زوفای خشک اسطوخودوس مضطکی

۲ لوله ۲ لوله ۲ لوله ۲ لوله ۲ لوله ۲ لوله

دارچینی برگ سنای کبی زنجبیل زعفران قند

۲ لوله ۱ مار = مار = مار = مار = مار = مار

گوشت مرغ را اولاً در یک ونیم آثار روغن گاو مقفوس سازند بعد از آن گوشت  
مقلو و بادیان را در مار القراح که لبست آثار باشد ریخته پانزده آثار عرق  
کشند سپس ادویه را که نیکوب کرده باشند در آن ریزند و باز عرق بقدر ده آثار کشند

دو ا ر

یمنع البخار من الصعود الى المعدة ویقوی القلب ویصلح الاخلاق  
المتضاعدة الى الدماغ وینفع ضعف العینین لیستف ویستعمل صفة  
یوست هلیله کابلی مغر فندق مغر کشنیز خشک گاو زبان گیلانی اصل السوس متقشر

۵ مار = مار = مار = مار = مار = مار

قشر الاترج بزر الندیبا آبی سنبل سفید عود غرقى طباشیر قرصی

۴ مار = مار = مار = مار = مار = مار

لک محمول مروارید ناسفته مادیان تخم بادرنخویه  
۲ ماه ۲ ماه ۳ ماه ۳ ماه

مصطکی رومی ررورد درونج حقنه فی ابرتیم مقرض  
۲ ماه ۲ ماه ۳ ماه ۳ ماه  
قد رساوی ادویه شربت لک ششماسته تا یک تولد

### قرص نافع

للحمی الدائمة الحفیه المادیة وهو حید یسب الی الحکیم مسیح الدوله  
کلا ورنق ابادی صمده

اوراق الورود رب السون سسل الطیب طاتیر عصارة الغانت  
۶ دم ۴ دم ۲ دم ۴ ماه ۴ ماه  
نقرص بالماء الادی طبحر منه الزبد المدروع الحمر وزن خمس  
ما تحت فانه یلبس الطبع ویقلع المادۃ —

### نسخة الجرب

قیل هی حدة فی هدا الباب

لوان اصین نقال لها فی الهدیه کثر یا توتیامی ہندی زیتق  
احراء سواء تحلط و یسحق حتی یتلاشی الرشق و هده الحاله صمد  
بعد سحقی یوم من ثم تمرح الادویه فی عطر الصمد لک الحال فی زیز مرارا

### نسخة للجرب بحر بة

حدة لیا بس والرطب منه

بایچی فلفل اسود کبریت اصفر توتیانی بندی سیندر

۲ لوله ۴ ماسه ۴ ماسه ۴ ماسه ۳ ماسه

نزد البقر سبعة فلوس يغسل الزبد ويبلغ فيه وتدق الادوية  
وتخلط معه وتمزج به الاعضاء ويجلس في الشمس -

### حب يخرج البلغم اللزج

قال الشارح الجديد للاسباب والعلامات وهو الحكيم عابد السهرندي  
انه يخرج البلغم قطعة قطعة الا هليلج الاصفر عروق الصفرة  
صلح الطعام مكد اجزاء سواء تدق وتنقع في ماء الحنظل ثلثة ايام  
ويجل حبا كالبنق الصخري ويسقى حبا الى سبعة حبات -

### حب

نافع لاكثر امراض العين كالرمد وضعف البصر والغشاء الرقيق  
وابتداء النزول قيل قد جرب في هذه الامراض - نسخت  
مرج سياه پانصد عدد گل کنجی صحرایی سفید پانصد عدد غنچه پهمین بستانی  
پانصد عدد افیون مساوی الوزن مرج شب پانی ایضا مساوی الوزن  
مرج حصص ایضا مساوی الوزن مرج مغز نیمبولی ایضا مساوی  
الوزن مرج برگ نیم دوشست همه ادویه در آب لیمون سحق بلین نمایند  
و ادنی دور میزست بعد سحق هرگاه غلیظ شود خوب بنهند بقدر حمص و در آب  
سائیده در چشم کشند یک حب ده دوازده مرتبه را کافی است -

## طریق ساختن سرانانت خانی

که از مداومت آن تاریکی چشم برود و جدت بسیر پدید آید و برای دیگر امراض حشیم  
 مفید خریطه یار می کشند و دونه ساخته سرمه را در میان آن انداخته سر خریطه را  
 دونه بند نمایند و تا چهل روز در طعامهای مختلف به یزند مثلاً وقتی که قلیه میخست  
 شود خریطه سرمه را در میان آن بپزند بعد از آن که قلیه تمام بخسته شود و از دیگر  
 فرود آورند خریطه را بر آرد و بمیمن در دال و در دیگر طعامها مگر در دال آرد و ماهی  
 ساییدنداخت اما در لیل و خریطه را در ته سیگار بند و بعد بخسته شدن رسمی آرند و چون  
 سرمه مذکور چهل روز بخسته شود سرمه را در آب بادیان صلاویه کنند و اگر بادیان سبز  
 و تازه بهم رسد بسیار خوب رگهای او را گرفته سائیده آب آنرا بگیرند و در تیش  
 بگازند و ضابطه است که برای یک سیر سرمه نیم سیر آب بادیان می باید و اگر  
 نیم آمار سرمه باشد آب بادیان یا و آتاری باید و علی هذا القیاس طریق سائیدن  
 این است که سرمه در کهرل خوب نرم نرم ساینند و آب بادیان را در میان آن تریج  
 انداخته باشند تا تمام آب بادیان در سرمه خشک شود بعد یک آمار سرمه را یک انگار  
 گلاب بهمین طریق ساید و اگر نیم آمار سرمه باشد نیم آمار گلاب باید انداخت و علی  
 هذا القیاس و باید که سرمه را در جانی ساید که گرو و غمرا آنجا نماند و در یک آمار  
 سه ماشه مروارید خورد و باید انداخت و این طور که اول مروارید خورد و صیل را در  
 کهرل با یک بسایند بعد در سرمه انداخته خوب سائیده باشند که با سرمه یک تخت  
 شود و باید که مروارید سیر مستعمل باشد و الا آرا بنوعی پاک کنند که اثر روغن در آنها

نار و در یک آثار سرمه دو ماشه شک باریک ساییده بیند از نذر چنان بسایند  
 که یک گشت شود و اگر نیم آثار سرمه باشد یک ماشه شک باید انداخت و علی هذا القیاس  
 و در یک آثار سرمه شش ماشه مایران انداخته نیک بسایند و اگر نیم آثار سرمه باشد  
 سه ماشه مایران باید انداخت و قس علی هذا و باید که شک خالص و مایران اصلی  
 باشد این ست ترکیب سرمه بعد طیار شدن یک هفته در سرمه دان باید گذشت و  
 استعمال این سرمه در وقت خواب بغایت نافع است سه میل در چشم ریخت و سه در  
 چشم چپ بکشند و بخپند

نسخه

سرمه طوطیای هارونی، هر یک چهار توله سنگ بصری زرد پشت کف دریا  
 شش ماشه مایران قرنفل مرج سفید هر یک دو ماشه هر دو را اعلی و گفته  
 بجخته وزن نموده با هم آمیخته تا دو هفته در شیر بادیان که جوشانده بر آرد چنانکه در  
 آثار آب نیم آثار بماند در کحل سنگ بیاق یا سنگ دیگر حق نمایند چون خشک شود  
 شیر مذکور بقدر حاجت می ریخته باشند و شب بمیل حبت یا طلا در چشم کشند  
 تاریکی و سرخی و خارش چشم و غشاوه برود و همه امراض چشم نافع است -

نسخه دیگر

مغنی از عینک این ست خاک سرخ دیگران جلوانی یک ماشه فلفل گرد دوم  
 برگ درخت نیم دو عدد این همه را اندوخته حبت بر چرم کشته یا پوش سخن بلیغ نموده  
 بکار برند

من جامع العلوم للقاضی عبد اللهی الاحمد نگری

ك

نقلم العياص ويذهب بالطعنة والسل وله فوائد أخرى في أمراض  
العين قطعة الإماء الصببي حرق التبايعا في نصف حرق السموم  
القلبي حرق يشفى سحقا بليعا ويسعمل

مرہم اعجاز

که جهت رحم بدوق و مانند آن و جهت ماسور و هر گونه حراحت حسیر الم و قرح  
خبیثه و سوداویه که هیچ دوا و ستفانیافته ماسد سود دارد و معمول حکیم ار رانی بود  
و حق باینست که این مرهم عدیل مایارد و با وجود وی بمرهم دیگر حاجت نیست  
کات سرح یا طریا رال روغن کنجد آب جاده شیرین تار و هر یک شخ توله  
ست یانی توتیای هندی هر یک یک توله و سه ماته سخت آب و روغن ا  
یکجا کرده در ظرف کانسکه معمول همدست بدست کف مال کنند تا متسل و دوش شود  
بعده اخرا و دیگر که هر یک راجا کوفته بار یک بخته موازنه نموده باشند در آل آمیزد  
و یکپاس دیگر بلکه دو پاس کبک دست همی مالند تا جلد یکسان شود و بقوام مرهم آید  
بیس در ظرف چینی یا نقره نگهدارند و وقت حاجت استعمال نمایند و بهتر است که قیت  
شب نمک در خرقة سحیدیه و گرم کرده حوالی قرصه و جراحت تکیب میکرده باشند که معین  
عمل اوست رتد یعرض انتقاء فی القفل من تداة الطلق و عسر الوکاة  
اولاقتصاص و هذا المرهم یبفعه و فح ساق المقر التمتع الا یصن تخم  
کلیة المعر سگ حراحت مصرح بعضیها معص بالطریق المعروف  
حتی یصبر مرهما

جيدة لدفع الاسعار

عود غرقى سنبل الطيب سعد كوفى حب الآس قرنفل مشک

من باسم من باسم من باسم من باسم من باسم

عفص نجق قلاح الاذخر زعفران بزر الحماض شب يمانى ثمرة الطراف

۱۵۶۲    ۱۵۶۱    ۱۵۶۰    ۱۵۵۹    ۱۵۵۸    ۱۵۵۷

قشر الرمان الحامض صمغ گل سرخ نشاسته فلفل سیاه

[illegible]

قد جرب هذه النسخة فوجدت العمدة في بابها بحيث تسد ابواب

الاحتياج الى غيرها مقل ازرق جزر شیرگولر اربعة اجزاء

يستحق سحفاً باعماً فاذا غلظ وصار له قوام يجيب بقدر الحصص

قيل انه نافع لتخليط المنى وتقوية الباه وله فوائد تشهد بعد الاستعمال

طریق ساختن آچار سیف خانی

انبه پر مغز خام که خسته او از نرمی سنجی گرا ییدن گیرد و هنوز سخت نشده باشد

و آنرا در عرف جامی کاغذی گویند و پستاند و پوست اورا بکار د دور کنند نوعی که

اثر سبزی نماند و سطح اورا ہموار کنند کہ اشکل بعضی بنظر آید بعدش آنرا دو پارہ سازند

وانبہ پنجاہ عدد و نمک سانہر یک آٹا رکوفتہ در سبوی پاکیزہ کردہ سہ روز در آفتاب

نگاه دارند و هر روز چند مرتبه سبورا جنبانیده انبه و نمک را زیر و بالا کنند و بعد سه

روزانه را برآورده پیارچه سفید صاف از نمک پاک کنند و آنرا در روغن مشرف



اندازند و ستونیز و سیر در دوا حل نماید و بخوردند -

### نسخه معجون عصمت

صفت غسل آب امارتیرین ۲۵ رطل از رطل فود متقال آب انار توش  
۱۰ رطل آب سیب تیرین ۱۰ رطل آب سیب نیم خام ۱۰ رطل آب انگور صافی  
۲ رطل نبات ۲ رطل این همه آماد و ظرف سگین ساده بر آتش نرم گزارند  
تا بقوام غسل آید بعد از آن بگیرد گل سرخ خشک ۱ رطل گل بفتیر رطل  
در آب ماران ۱ رطل بخیا سازد و آب ریختن تازه نیم رطل و آب نضاع تازه نیم  
رطل و آب مررنگوش تازه ربع رطل و آب گاؤز زبان تازه یک رطل همه یکجا  
کرده بخیا سازد و ران اضافه نمایند آله منقی دو وقیه و قرفل سوده یک وقیه  
و سعد یک تبا نه روز مالند و صاف نمایند و از غسل بدرند کوره بالاسه رطل داخل  
کند تا چون سسل بچو تن آید پس شک اذ فریکینیم درم خنبر اششب دو درم اضافه  
نمایند و فرو دارند و این دوا را اول است -

دوم بگیرد بلیله گالی مقشر یک رطل آب خیار تیر ربع رطل نیج سوسن  
دو وقیه دانه مورد دو وقیه نیکوب بخیا سازد در آب تیرین ده رطل کیتا نه  
روز پس بر آتش نرم گزارند تا نصف ماند بعد از آن بالیده صاف نمایند و دو  
رطل از غسل بدر اضافه کرده بچوشانند تا بقوام آید پس مصطکی یک وقیه و طباطبایر  
یک وقیه کوفته داخل نمایند و لقوام معجون سازند -

سوم بگیرد آله منقی یک نیم رطل بلیله سیاه نیم رطل دار حلیم - خولنجان  
حور لوان این ادویه را کوفته در ده رطل آب انگور کیتا نه روز بخیا سازد و آتش

نیم بجوشانند تا نصف برود پس مالیده صاف کرده سه رطل غسل مبر  
ادمانه کنند -

حماصم بگیرد آب فو خج تازه یعنی پودینه و آب زرشک دو رطل آب زرشک  
بجوشانند و معفی کرده دو رطل آب کرفس نیم رطل آب هندوانه یک رطل خج  
درو انستین رومی نیم رطل زوفای رطب ربع رطل کیشانه روز پس باله  
وصاف کند و غسل مبر دو رطل تاسه رطل اضافه نموده آتش نرم بجوشانند تا به  
قوام آید -

پنجم بگیرد اسطوخودوس تازه نیم رطل زرشک نیم رطل قحاح او خمر  
- وقیه کو قه در ده رطل آب شیرین بخسیند و اضافه کنند بآن انیسون سه وقیه  
و کیشانه روز بگزارد پس بجوشانند تا منعقد شود -

ششم بگیرند لعاب بز قطونا نیم رطل لعاب بیدانه شل او و کتیر ایک وقیه  
و منع عربی سه وقیه این صفتها را در گلاب حل کنند و سه رطل از غسل مبر اضافه  
کنند و بر آتش نرم بقوام آرد -

هفتم بگیرند سنبل هندی یک وقیه دارچینی قرنه کبابه از هر یک سه وقیه  
زراوند طویل زراوند مدحرج از هر یک یک وقیه صندل سفید و زرد و  
سرخ از هر یک یک وقیه و نیم در آب شیرین پنج رطل بخسیند تا قوت ادویه  
بیرون آید پس خوب باله و صاف کنند و از غسل مبر سه رطل اضافه کنند و  
آتش نرم منعقد سازد -

هشتم بگیرند ریوندر چینی سه وقیه درونج عقربی یک وقیه لک منقی یک وقیه

صدل سرخ و سفید از هر یک یک وقیه گرفته در ده رطل آب بجایانند  
تا وقتی که قوت ادویه بیرون آید پس مال مالیدن سخت و صاف نماید و از گل  
بر سر ده رطل اضافه نماید و آب تن نرم عقد سازد و -

بدانکه چون ساخته شد این هشت دوا با غسل بدر جمع کند و اضافه کند بوزن  
همه قمر هندی و یک سار از پوست و دانه و کوبد تا چون آب شود پس در یک  
برگ همه را یکجا کند و شش رطل گلاب در آن ریزد و بر قوت آتش که تا چون جگریم  
شود پس روشن بلسان یک وقیه عنبر است و پنج مثقال مشک و دوازده مثقال  
مثقال حقی یا قوت ربانی و یا قوت کبر و یا قوت زرد از هر یک شش مثقال  
مروارید غیر متعوب صلا که کرده نیم وقیه ورق طلا محلول یا مسحق هشت مثقال  
داخل کند و در ظرف طلا یا نقره یا چینی کند بعد از آن که بخیر کرده باشد به عود  
هندی ده مثقال پس بکیتب در ستاره نگاه دارد و شنبی که ماه عالی باشد از  
محست و خالی از سیرمات و تحت الشعاع و در عقب بناتند و اگر در شرف بود  
سیار خوب است پس مالای طعام بکیتقال و نباتاد و مثقال میخورده باشد  
و ترکیبی دیگری که آرا چون ساخته این هشت دوا داخل کنند بسیار بهتر است  
استند ما و زهر حیوانی پنج مثقال جد و از خطائی هفت مثقال عسل چرخشی  
چهار مثقال ابریشم قرص شش مثقال زعفران چهار وقیه لاجورد محلول  
چهار مثقال سگ شیب صلا یا نموده پنج مثقال و لقره و ورق طلا و مغر  
پسته شش وقیه هشت وقیه قرص افنی سی مثقال و نسطا که بر بیجا هشتال  
داخل نمایند پس این ادویه را گرفته و سخته عسل بدر سرخ رطل به قوام عسلی

آورده بطریق معمول معجون سازند و در وقت آسختن هشت دوا این را  
هم اضافه کنند.

## فصل

شعر اعجم را شعار را نطقه و ابیات فائقه است در رضا بقضا و عدم شکوه و شکایت  
از خدا و دیگر صفات علیا و سمات حسنی چندی از آن بکلمه ان من الشرح الحکمة  
و ان من البیان لاسحل در اینجا انشا کنیم و باین نغمه دلربا و ساز جان نواز  
شکایتی دلهای پریشان را بموسیقی حکمت درست نماییم و در پایان این فصل حکایت  
حال ماضیه و شکایت حال حاضر برگزاریم و غم و غصه اندرون را باین حیلہ بیرون  
نماییم و گوئیم مرزا محمد علی صاحب میفرماید

صاحب

|                                 |                                     |
|---------------------------------|-------------------------------------|
| شکوه رزق کن همچو تنگ نومدگان    | در گلو گریه کرده چون شودت دانه شمر  |
| اگر وطن بمقام رضا توانی کرد     | غبار حادثه را طوطیا توانی کرد       |
| شکایت ستم چرخ ناجواغردی ست      | که گوشمال پدر خیر خواهی پسرت        |
| حکایتی که ز گردون کند بی هنران  | شکایتی ست که تیر کج از کمان دارد    |
| سرازدیچه گوهر بر آوری فردا      | اگر چو رشته بساز می پیچ و تاب اینجا |
| روزی اگر نمیرسد بتنگدل بسا بش   | روشکر کن بسا دگرین هم بتر بود       |
| بر آستانه تسلیم سر نبه حافظ     | که گر ستیزه کنی روزگار بستیزد       |
| چون تیرستی ز حد بگذشت سامان نبه | گوهر غلطان صدف را و سنگردان نبه     |
| در فطرت کامل نکند ماده نقصان    | یا قوت چو سائیده شود قوت روح        |
| صفای دل طلبی چشم از جهان بربند  | که رخنه است کز اینجا عبا رمی آید    |

حافظ گوهر

مخلص کاشی

ملا بیگ

سلیم

با سلطان طریقه تسلیم حکمت است  
 فدا چون رخسار در کار تو گناید درود  
 زیر رخ شکوه کند هر گمانک طرفیت  
 ساحلی که چار فصل یر از میوه و گل است  
 جبر صبر نیست صیقل دلنای سقیر  
 تار ررق خود رسد دهاش چو آسما  
 فریب نمت الوان مخور فراغت کن  
 چون لعل هر که خون جگر حور و صبر کرد  
 نمت خوان قناعت دیده رالذت تیر  
 چوبسته حکمت قناعت لب سوال مرا  
 از اضطراب کار مهیا نمی شود  
 راستی را نتوان داد شکلیف ز دست  
 که ام جامه از یرده پوشی خلق مست  
 رسوا شود کسی که سخن چپ بود عسی  
 سین حقیر کسی را که شمع در ستب تار  
 افتاده را بجستم حقارت بین که خاک  
 حساب از سر بلندی پائمال موج میگردد  
 آینه خود با تن صفائی به ازین نیست  
 سگر بختیم کم به ستریزان عزیز من

میت آیدت اگر درستی خمیده رو  
 رسک آساید گوتم این آوازمی آید  
 حساب میشکند کاسه بر سر دریا  
 دست ز کار ز قناعت اهل تو کلست  
 چون ایستاد آب بآینه میرسد  
 دالم محوش دار ربان سوال را  
 چو ماه نوید و انگشت ناس قناعت کن  
 زیب کلاه گوشه اقبال می شود  
 سیر حیتی نقل با دامست همان مرا  
 ربان بود مدین لقمه حلال مرا  
 سیل از دویدن ست که دریا نشود  
 شاهد زور کمان ست خشم بازو را  
 بیوسن حیتیم حور در عیب خلق و عریان  
 هر خاکه جامه است ربان نش بریدیست  
 بهار عصای بلندست گر چه کوتاهست  
 چون حرکت رغبار دل آسمان شود  
 غبار از خاکساری سر باوج آسمان از  
 عیب همه کس پوش قبائی به ازین نیست  
 یوسف غلام کس بخبر دیدن نمیشود

ملاحظه  
 محبت  
 درین  
 صبر  
 کمال  
 غنی  
 نون  
 افق  
 نام  
 ملامت  
 علی رضا  
 ملامت  
 صاحب  
 حسی  
 سیم  
 حکیم  
 فخر  
 حسن  
 زبانی

عبادت و جهان به ز خاکساری نیست  
نیاست خوی آتش اولاد و لباس  
فروتنیست دلیل رسیدگان کمال  
خاکساری پیشه کردن هیچ یابی گزین نیست  
هر جا تواضعست دلیل نجابتست  
از تواضع میتوان کردن سخن عالمی  
نکته بسیار دقیقست سخن پیر نازک  
سرمد از فیض سفر مایه بنفش گردید  
عزالت گزین که آب باین سهل قیمتی  
مرو بخانه ارباب بے مروت دهر  
تکیه گشتن فردوس آن کسان دارند  
خصت سیر جهان میخواستم اغفل گشت  
در کیش نا تاجر و غفا تمام نیست  
با صاف دل مجادله با خویش دشمنیست  
فارغ بود از آفت گیتی دل روشن  
طبعی بهم رسان که بازی بعالی  
صورت نیست سینه ماکینه از کسی  
خضم بر گوهر اگر حرف ملائم گوید  
گذشتن از سر گنج و گهر سخاوت نیست

به از وضوی عزیزان بودیم ما  
تو این بو ترابی باید که خاک باشی  
که چون سوار بمنزل رسد پیاده شود  
مشت خاشاکي چشم دشمنان انگیزد  
تیغ اخیل را بجهیدن توان ساخت  
خاتم دست سلیمانی بهین پشت دوتا  
دامن غنچه بدست آر که ملزم نشوی  
صیقل تیرگی بخت بهلای وطن است  
در دامن صدف چو کشت ریاگر شود  
که کنج عافیتی در سرائی خویشین است  
که در بروی خود از کائنات می بندد  
اهل عزت را سفر از یاد مردم رفتن است  
در قید نام ماند اگر از نشان گذشت  
هر کس کشد بر آئینه غنچه بخود کشد  
از برق زیانی نبود خرمی به را  
یا همی که از سر عالم توان گذشت  
آئینه هر چه دید فراموش میکند  
استخوانیست که در لقمه نهان میگردد  
که می از سر آوازه گرم برخیزد

در قیامت سیر آتش و دوزخ گردد  
 نزرگانی که مانع میشوند از باب حاجت را  
 چون پنجه گریه فرو تنگی ست کار همان  
 امروز نخست از پی مردابانه است  
 حمایت معطل مانع یریتالی ست  
 دست دعا و دسپر ناوک قضا  
 همین بس ست ز قهر خدا برای نخیل  
 حریف را بکند نعمت و دوزخ عالم سیر  
 ترا رجانم مال امی غریبشیر ست  
 از ان زرد اسن متد و د کوته افتاده ست  
 پاسبان هوس حاجت رنجبیر ندارد  
 ماضی که لازم از باب دولت ست  
 دنیا داران صلاهی احسان ندهند  
 این طائفه سوختنی ایچو تنور  
 بهال اگر لب نان خولیتن میاغت  
 قارون ز نار حرص بروی زمین نمازد  
 در عطف آبرو ز گهر باش سخت تر  
 لمی که ز فرم خواتن بود سازش  
 آبرو یک قلر و آبست حیرن از جوخت

از دم مهری اگر بر لب سائل زرد  
بجوب از آستان حویق میراند دل  
تو همچو باد بهاری گر به کتamy باش  
دست کرم براه سدم بیتجانہ ایت  
وگرہ رشته سزاوار قرب گوهریت  
در کار خیر همت مردانه صرف کن  
که فقر دار دوازده فرد فقر نویدست  
ہمیشہ آتش سوزندہ اشتہا دارد  
علاقہ تو بدستار مستیز سرست  
کہ بین خلق درازست دست حاجت ما  
دامت ہیں موج غسل بای گیس را  
دستام میدهند سائل غنیمتست  
حر حالت تب نان لفقیران نذہند  
تا گرم مگردند بکس نان نذہند  
رحم صہر بہتر انقدر نیگیرید  
دل و گران سبک تہ جایہ میرود  
کین آب رقتہ مازنیاید بجوی خویش  
صدای ریختن آروست آواز تن  
بایہ ایوان عزت را کم از سیلاب غنیمت

اگر بیرون کنی از سر بوی مال مردم را  
 همت هست رساخت اگر کوتاه ست  
 از حجاب آموز هست که با صد احتیاج  
 در زیر بار منت بال همسار و  
 لب را بخوابتن نکشایم به نزد کس  
 تا میتوان ز آبله دست رزق خورد  
 شاه را به بود از طاعت صد ساله عمر  
 شکست شیشه دل را مگو صدائی نیست  
 درستم قوت نمی خواهد سرشت بد نهاد  
 پریدانه ز خرمن آبسیا افتاد  
 مقصود صحبت ست ز گل و زنه بوی گل  
 ستاب روی ز همصحبان که تنهایی  
 نیست اکسیری به از هم صحبت کامل عیال  
 رفیق اهل غفلت عاقبت از کار سیاند  
 بجود ووری ز همجنسان نشاطی طمع داری  
 مکن بادوستان از آشنائی فحشاء افزون  
 باعث آزار باشد صحبت منعم بلی  
 بود صحبت نادان بلا که یوسف را  
 اهل صحبت نا اهل زبانه ها دارد

خط پیشانی از بهرت دعا در سر باشد  
 پشت پاچم رسد از دست بد نیارسد  
 خالی از دریا برون آرد سبوحی لیس را  
 مست نشین سایه دیوار خویش باش  
 ترسم که موج ریختن آبرو شود  
 بهر چه خوشه چین شریا شود کسی  
 قدر کیاست عمری که درود داد کند  
 که این صدا بقیامت بلند خواهد شد  
 پشه هم در حد ذات خود کم از مروز نیست  
 نه همزمان موافق جدا نباشد  
 انصاف که بود ز صبا میتوان شنید  
 لطیفه ایست که از بهر خود گزید خدا  
 گفته ام حرفی که میباید به آب زر نوشت  
 چو یک پانخت پای دیگر از قمار سیاه  
 چو می بینی جدا از یکدیگر که با همی خندان را  
 در آید چون درون دیده مرقان خاک گیرد  
 رشته از وصل که در هیچ و تاب فتاده  
 طرب سرای ز لیلی تمام زندان ست  
 آب در کوزه ناپخته گل آلود شود

تغیبات  
 حکیم  
 زبیدی  
 خواجه  
 صاحب  
 زبیدی  
 صاحب  
 راجع  
 بهین  
 فنی  
 شریک  
 محکم  
 بهین



ای  
ع  
ر  
م  
ن

ما مخالف ستران یکجاستن خوبیت  
صفا ما حجت سائل نرمیم در کرد  
کس کمال اهل جهان کس زر بود  
مرص مطلب نرمی گفتار آنتا میکند  
سر سراسک بی سرگی هجوم آورده ست  
کی بک میگشتم اربا خویش ز رسیدم  
قرص از مرتبه مردمی انداخت مرا  
گوید به آدمی هوس می باید  
ایما همه در زمان ساق بودند  
خواهی که دل دلبر تو گرم شود  
زاری مکن و زور مکن زربهرت  
اگر اینهای غفلت لازم افتاد و لیا  
دیدت شک کند فخر دنیا می سیس  
غنائی طبع بود کیمیای روحانی  
چند پر سی مردم دنیا که این بهتر اند  
هر کسی حاجت خود را بد عرض نمود  
جر خراش عکرو چهره خوین حساب  
بتواضع نمکد اهل دول قامت حم  
نسبت دنیا زندان بن همین کز قید

رباعی

رباعی

صلوات

این غلط محمود را تیر از بستان جنت  
بی رری کرد پس انچه تار و پود  
علامه آن بود که ز رست سیت تر بود  
حرف ما وزون مارا که دمور و دن اعتبار  
درگر ماسد بی واقف فغان داریم ما  
کوه می بودم اگر زرد در کمر سیاه شدم  
لکه این راه گراں بود سبک ساحت مرا  
یا اصل نجات از یدرمی باید  
مالفضل درین زمانه نرمی باید  
وز پرده برون آید و بتیرم شود  
ز بر سر فولاد نهی نرم شود  
که در خوش ماران خوابین تو پید  
خس و خاشاک شر را رگ گردن بشد  
یو مال نیست میسر مل تو نگر باش  
جنگلی با هم برابر همچو دمدان خراشد  
دست در یوزه مار در دست نثار زد  
دیگر از نام چه در دست حقیق میست  
نیست در آب کهر قاعده یل بستن  
هر که شد از او سیل باز گردیدن شد

دنیا با بل خوش تر تم نمیکند  
 نه مینه و نه که چون خانه پراز شه شود  
 چون صبح زندگانی روشن دلان دست  
 دولت دنیا کو از میت بر روشندان  
 نتوان بقیل و قال زار باب حال شد  
 دنیا نیز یک باشد در دیده غلط بین  
 کاروان عمر دارد بسکه در رفتن شتاب  
 عزت شاه و گدازیر زمین یکسانست  
 این جهان گذران جای فراغت نبود  
 کف دریا شود پنبه داغ ماهی  
 خوش باش که عالم گذران خواهد بود  
 این کاسه سیراکه تو بینی امروز  
 از تن چور و دروان پاک من و تو  
 انکاد برای خشت گور دیگران  
 گره بباد فرن گر چه بر مراد وزد  
 چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست  
 بهوش باش که بنگام باد استغنا  
 پاک بین از نظر راست بمقصود رسید  
 وضع زمانه قابل دیدن دوباره نیست

آتش امان نمید آتش پرست را  
 آن زمان وقت جهای وطن زنبوت  
 اما دمی که باعث احیای عالمیست  
 تاج زر تا هست بر سر شمع را گریان بود  
 منعم نمیشود کسی از گفتگوی گنج  
 اندک بچشم احول بسیار می نماید  
 همچو رگ شیشه ساعت دو نزل میرد  
 میکند خاک برای همه کس جا خالی  
 خواب در خانه زمین کس تواند کردن  
 به که منفس نکند تکیه بر ارباب کرم  
 روح از پی تن نعره زنان خواهد بود  
 زیر قدم کوزه گران خواهد بود  
 خشتی دو نند در مفاک من و تو  
 در کالبدی کشند خاک من و تو  
 که این سخن بمثل باد با سلیمان گفت  
 سخن شناس نه دلبر خطا اینجا است  
 هزار خرمن طاعت به نیم جو نخرند  
 احوال از چشم دو بین در طبع خام افتد  
 برو پس نگردد هر که ازین خاکدان کند

نیم

رباعی

رباعی

جاءط

چند

همان گستم و آفاق سرسبز دیدم  
 برین رواقی در حدیث خائمه جوستید  
 که ای مدلت ده روز گذشته مغرور  
 هستی که تاج مرصع صبا بر سر دشت  
 رعادات حاتم همین سینا آمد  
 و از نسکه خلق لصاحب زراعت داد  
 حیات اهل دل ستور عالم میشود  
 مردی که نشد حریص حرص و شهوت  
 در اهل دل و اهل دول گر نگری  
 اهل دنیا تواند لعقبی برداشت  
 طاس حمام است این دنیا می چون  
 از از دهقان که تراله میرود از  
 حلد از صوفی و حورین از زاهد  
 کس را پس یزد و قضا راه است  
 هر کس بطریق حقل چیزی گشتد  
 چشم پوشیده و توان کرد سحر  
 غنچه تا و اشود از هم یاشد  
 که ورد تو لا اله الا مدست  
 صراف ز قلب کجا بتانند

رباعی

رباعی

رباعی

رباعی

به مردم اگر از مردی اتر دیدم  
 نکاتسته سخن خوش آب زرد دیدم  
 ساق غره که از تو زرگ تر دیدم  
 ناز تمام و راحت بر سر دیدم  
 که خوب درخت و بد و یکا گذر دیدم  
 هر کس که مالک دودرم شد از دوست  
 ز دریا چون برون آید کهر میان میا  
 هرگز ضررت نمیرسد از دولت  
 مرقی نبود لیس حرف سلت  
 غیر مردار شکاری نبود که گس را  
 هر زمان در دست مایا کی دگر  
 دست از مجنون که لاله میرود از  
 ما و دلکی که ناله میرود از  
 وز سر قدر هیچکس آگاه نشد  
 معلوم گشت و قند کو تا نه نشد  
 چه قدر راه فنا هموار است  
 فرصت عیش همین مقدار است  
 بی باطن پاک کی کجاست راه است  
 هر چند برو سکه نام شاه است

هر روز که میرسد شبی دنیا بش  
 مرگ است که میرسد به تسلیم وجود  
 دنیا طلب طالب دین نه شود  
 بار دل نارف نشود جلوه دوسر  
 نماز قهر فرمودند در غربت ترا یعنی  
 مردمان خدا میل به دوستی نکنند  
 انجا که مردمان حق می نوشند  
 ز دل محبت دنیا قدم برون نهاده  
 آیه بطلان به شان ز ریشان آمده است  
 اسی مسلمانان حذر از محبت ارباب باه  
 ازین نود و نمان چشم کرم بگری میذار  
 آخر مال کار رتقی تنزل است  
 پر تو عمر چراغی است که در بزم وجود  
 تسکین دل از صحبت روشنیان طلب  
 خافل مشوز گل که فرو رفتگان خاک  
 آتشاه که نویش را بالا کو می گفت  
 برگزیده سبای او فغانست  
 ز رسته نفس پاره پاره معلومست  
 دریا شتم جباب دیدم خود را

چون نیک کنی تو نفس اندیش  
 غربت که سپرد با ستیاش  
 شیدایی آن شیفته داین نه شود  
 آئینه زنگش گو دستگیر نشود  
 برادر دوست می باید کنی گردان  
 خود بینی و خوشی تن پرستی نکنند  
 خمنان نه تنی کنند دوستی نکنند  
 نمان که دوستی مانع شمن شد  
 باطلا صاحب غلام صادق با باطلاست  
 جز شکست کعبه دل ناید از صاحب غل  
 بدان ماند که جویر کور آب از ساری چاهی  
 جز کاستن بطالع نادر تمام نیست  
 به نسیم شره بر هم ز دنی خاموش است  
 آئینه بینه راری سیلاب می برد  
 این نامه را بخون دل انشانمودند  
 و از کبر و منی سخن به ابرو میگفت  
 امروز نشسته بود کو کو میگفت  
 که دل بهستی ناپا یادار نتوان بست  
 صحر اشم خراب دیدم خود را

در خواب شدم کمال غفلت دیدم  
ای ذره یکی قصدره گردون کن  
ای دانه که خوسته می توانی گردید  
از سایه دیو باد خور دن تا چند  
نخ اقرب بگوستس من میگوید  
آمد مرا رخنه گل این سخن گوین  
چون قلمه ما حصر ره اهل جان باقی  
تساوری ست که تسدیک ریاست  
گوهر نمای جوهر ذاتی حویق باقی  
طبع دولاره تقاید پیکان نرسد  
مردا اگر لاف ارباب وحدت میرسد بی شریست  
حسب زندان کن ای ابدیا کینه شریست  
خواهی زبان تیج تو دوح جوان تو  
آدمی زاد اگر لی ادبست آدم نیست  
رمار و ترویج به گردی ستادان  
زن صاحب فرزند چو ته ملت تست  
بدگستن من است بهنر حاس و منکر  
سزگر خوش گرد زدی خضر کم است  
می پدید بدبان را السلسل نیکان

دلی

دلی

دلی

بیا رستم بخواب دیدم خود را  
وسی قناره کی میل لب حیون کن  
در خاک چه ماده سری بیرون کن  
غیر از یک ذات ذکر کردن تا چند  
موجود ممانی رگ گردن تا چند  
واستد دل کسی که سر کسبه باز کرد  
سرگشته خود راه مای دگران باقی  
محرودی که گرنار که خسته ای ست  
خاکن بسر که زنده سام پیر رود  
یا اگر حجاب که حسیم نخواهند اورا  
را که ابجد در حقیقت بهر طریقت  
توحیه دانی قلم صمع مات چه نوست  
شادمی نقل دتس بی دست و پا کن  
مرق در منس نبی آدم و حیوان ادبست  
ماستد عزلی مایه راحت به جهان  
دستوار بود سلاج ام الصبیان  
صد شکر که حلیم هنری هنران شد  
ورننا خوش گردن نیم نفس سیارست  
رسته را پس نه به هر که گهر میگرد

مرد آزاد بکیتی نکند سیل دو چیز  
زن نخواهد اگرش دختر قیصر بدهند  
آدمی زاده نادان بچه ماند دانی  
ظهور خشم بزرگان تهی ز رحمت نیست  
اسباب جهان در نظر م عرضه نمودند  
تا صدف مهر خموشی ز ندر لب خوش  
خمشیم پر پرواز جوهر هوش است  
توان نجاشی از بحر کام دل بردن  
نقد جان را لب خاموش نگهبان باشد  
دلی که ز ناشی روشن شود مردن نبیند  
بنیر شهید خموشی کدام شیرینی است  
در جوانی بطرب کوش که این موی سیاه  
میشود ز ندگی از قاست خم پابر کاب  
خضاب پرده پیری نمی شود صائب  
چو ماه نو قد خم گشته بر سپهر وجود  
طمع مادر دندان ثبات در پیری  
مرگ گوارا شود موی چو گرد سفید  
پیری ست نه کافری نهان نتوان کرد  
در ظلمت شب هرا نچه کردی کردی

تا همه عمر وجودش سلامت باشد  
وام نستاند اگر وعده قیامت باشد  
نخنه مستعبر خوش خط و لب یار غلط  
غبار چهره گردون دلیل باران است  
چیزیکه در آمد بنظر قطع زبان بود  
آب در حوصله اش گوهر غلطان نشود  
چراغ انجمن دل زبان خاموش است  
دراز میشود این رشته از گره خوردن  
رنخه مملکت دل لب خندان باشد  
خموشی آتش سنگ است افسردن نمیداند  
که از حلاوت آن لب بکشد گر چسبید  
شب تارست با فسانه بسیر باید برد  
تیرا شهسپر پرواز کمان میگردد  
بکرو حیل خزان را باز نتوان کرد  
اشاره ایست که آماده باش رفیق را  
که این ستاره درین صبحگاه میریزد  
لذت دیگر بود خواب دم صبح را  
چون پیر شدی کار جوان نتوان کرد  
در روشنی روز همان نتوان کرد

رد دل پیران قیامت یکدم شد  
 میست در میان انجیم میرزید که یارمان  
 دتشم زندگی ست موسی سنیب  
 بختیم کم بمیں در مائه اعمال مازا  
 واحدانه ترا یا یگه تار بلند ست  
 این کنج عزالتی که گرفت شیع شتر  
 ای گدای خالقه بر در گه پیر معان  
 چون در و کتاں ماده یرستی کردند  
 رقصه روی و حویق وستی کردند  
 راه فی حاک هست اندر قواب  
 او سببه شمار گشت و من ماده گسار  
 ماصح مملات ییدی ما گردی  
 دستار بستر نخی و عاشق بستوی  
 در عالم عاشقی حساب دگر ست  
 در مدب ما مازا متد نه رای  
 عینی ز شوق یاره مگردند زاهدان  
 بیج کار زاهد محسسه شد میست  
 عم نوحی حور که پیش ریتن ارک  
 شیع در عسرت و لطر بر خلق

۲

۲

۲

۲

۲

۲

طاق نیاں حوالمی کن قدحم کشته را  
 سته از رسته طول امل و اسکیم  
 روی دتشم سیاه امید کرد  
 که مبار دازین ابر سیه ماران رحمتا  
 آواز تو از گنبد دستار بلند ست  
 در حسیم امل دید کی نگاه شهرت ست  
 میدهند آبی و دلهارا تو نگر میکنند  
 بر ساغر بادیه تیز دستی کردید  
 از لای شرب نمنی هستی کردند  
 من سرخوش و تر دماغ ار ماده نام  
 او عالم خاک جست و من عالم آب  
 آن که ازین راه غلط و اگر دی  
 گرد سر مجسمه ز لیغ اگر دی  
 رسم دگر ست و احتساب دگر ست  
 میغیر عشق را کتاب دگر ست  
 بر دست تان ز سببه سلاسل ماده  
 این ریاضتها که می بی ریاضت  
 نامر حسیان با تشش بر آبی میست  
 لنگ گردید لیک کور شد

نباید از دعای زاهدان خشاک سید  
 دانه بسیار در کارست بهر صید خلق  
 بهیضم تر بقیامت نخرند ای زاهد  
 خبر ز زنده دلی نیست اهل بدرسه را  
 بگر می خنک زاهدان مرو از راه  
 زاهد داشت تاب جمال پری رخا  
 ناز پرورده چو تاب ستم عشق نداشت  
 زاهد هوا می خلد سرگردان ست  
 گویند که در دو غم نباشد بهشت  
 نه تنهایی پرستان انداز زاهد دل آزرده  
 بدام زاهدان اقدام از بهوار نمی هیز  
 نمیدانند اهل غفلت انجام شراب آخر  
 فساد روی زمین از شراب می زاید  
 بنومیدی بده از دست خود دامن شهاب را  
 بندگی کار جوانی ست به پیری گداز  
 در شبستان قنای صبح امید می میشود  
 هر قطره شبنم بچمن دانه ذکر می ست  
 سرمایه ز ندگی عبادت باشد  
 آواز مؤذن چو شنیدی بشتاب

که از شمشیر چوبی تیغ بوی سخن نبی آید  
 حق بدست زاهدست از سبزه راصد دانست  
 هیچ سودی ندهد شانه و سواک ترا  
 که دل بسان گیس در کتاب می میرد  
 که سبزه در کف این قوم حب کا فورست  
 کبخی گرفت و ترس خدا را بهانه ست  
 یار را نام جفا پیشه و بد کیش نهاد  
 دوزخ محک تجربه مردان ست  
 معلوم شد که جای بیدردان ست  
 دل تسبیح هم از دست شان سورخ  
 ندانستم بنایم تیغ این قوم از عصا باشد  
 با تش میر و ندان ابلهان از راه آب آخر  
 که ایم دیو که در شیشه نیست صبا را  
 که از خاک سیه گل های رنگین میشود پیل  
 در شب تار بیره رو که بیاسایی صبح  
 هر نفس کز زندگانی حرف استغفار شد  
 هر غنچه درین باغ سرز انوی فکر است  
 خوش آنکه دولت مائل طاعت باشد  
 کاین بانگ صلا می خوان باحت باشد

بسی

بسی

بسی



ای آمده گریاں تو و خندان به کس  
 امروز خیال ماتن که فردا چو روی  
 حافل از ذکر متو گریه و سحر بدست  
 از دست حولیت دامن شب ایدید  
 مکش سر از خط فرمان که گردون فلک اختر  
 تو مست خواب و قدر جماعتی لعل تب  
 سحوا بی ستد و گر محتاج دانگی بر مردم  
 شب رنده دار ماتن کرین باغ دلفریب  
 مدار عزت موی سنید سیران را  
 ماین تر دانی در سترگر از خاک خیر  
 طاعت کند سترنگ مدامت گناه را  
 دل درستی اگر هست آفرینش را  
 میتوانی دوزخ خود را هشتی ساختن  
 افتند در بهشت بدو رخ اگر روند  
 در گنه اشک ندامت رخگر رخیزد  
 از جرم مایه بر چه مقدار و خید بود  
 بر هر چه جز خدای دل خویش است  
 که به ارت رسیده ست از پیر مارا  
 صد سکر اثر ز طاعتسم بردارد

حجی

جنت

ملک

بانی

و آمدن تو گشت ستادان همه کس  
 خدا تو روی روی و گریان بکس  
 رسته بند را گشت مکر ربستند  
 شوکت لباس کس دل امن تبست  
 ندارد فرصت خائیدن سر از سجود اینجا  
 تمام حشمت که دستی شود بلند اینجا  
 اگر یکبار در دامن تب برداند ویری  
 آن عیبه فیض رد که یس از سحر شکست  
 زحای خولیت تعظیم صبحدم بر چیز  
 خطرا آتش دوزخ رد اماں ترم داژ  
 بارت سفید میکند ابر سیاه را  
 هماغ دل ست که ارجحات گناه نکست  
 کوثری نقدی ز چشم استکبارت ادها  
 جمعی که ترم ساری تقصیر برده اند  
 این سجای ست که از دامن تر رخیزد  
 ماکوه قاف را بتسد از و گد استقیم  
 آینه دام کرده غباری گرفت  
 خطا ز روز ازل رزق آدمی است  
 صد سهو سر از عباد تم بردارد

با این وسواس نیت نیست درست  
 نداشت گنهم دوست را رحیم کند  
 سوی مسجد نهد نفس بدم راه هنوز  
 باد اسن تر شدم بخش  
 سهو و خطای بنده چو گیرند در شمار  
 ایام شباب و وقت عشرت بگذشت  
 از رفتن هر چه رفت غم نیست مرا  
 توبه باران نفس باز پسین دست روت  
 افسوس که گشت عمر بیوده تلف  
 رنجید خدا و خلق را ضعیف نه شده  
 خم شد قد و توبه بجزده خشم نشدی  
 رفتی از کار در پی کاری باش  
 یکپند بخلق و معصیت یار شدم  
 در حالت نزع توبه آمد یادم  
 سر پیش نگدن زگنه داد نجاشم  
 رحمت آنجا که کند وسعت خود را ظاهر  
 ز بحر معصیت ابر بغض سرت خیزد  
 بر در که دوست هر گناه می بخشند  
 عفو گنهم بنسأ تو انی گردید

غسال مگر جابستم بردارد  
 شکست توبه ام آواز الکریم کند  
 گر چه از بار گنه ساخت چو محراب مرا  
 گفتند در آفتاب نشین  
 معنی عفو و رحمت آمرزگار چیست  
 دوران طرب زمان راحت بگذشت  
 افسوس ز عمری که بفلت بگذشت  
 بیخبر دیر رسیدی در محمل بستند  
 دنیا بعبث گذشت و دین فت زلف  
 ضائع کردیم پاره آب و علف  
 از هم پاشیدی و فراهم نشدی  
 ریشیت جو و گندم شد آدم نشدی  
 در کعبه ترانه سنج زمار شدم  
 چون قافله کوچ کرد بیدار شدم  
 صد طاعت نا کرده بیک سجده ادا شد  
 هر که تقصیر نکرده ست گناه ترست  
 که زیر سایه شدم گناه خویشتم  
 صد ساله گنه بمسأ آهی بخشند  
 زینجا ست که کوه را بجای بخشند

بحی

بحی

بحی

بحی

بحی

یکسر مودلت سپید نه شد  
 ای شمس تو به آنکهی کردی  
 ار کرد کس جل نشود در برابر  
 دار و بر کی بجااں هر کسی آیین  
 در گنه که حاس من بود تقصیری نیست  
 دریایی که ست دل مسکینم نیست  
 اندر علم آنچه ترا شاید نیست  
 عرق ترم گنه دآسته ام خند سو  
 تا قب اگر چه مانگد ستیم از گناه  
 ماتق همه دم فکر غم دوست کند  
 ما حرم و گنه کییم او و لطف و کرم  
 اها که بد کند سزاوار و درج اند  
 آجا که کند اگر کرم قامت خود راست  
 ماسیه روئی نیم نوید از حسن قبول  
 تا فرزند سزاوار آسمان خواهد بود  
 هر تخم که رشتیه برون خواهد داد  
 روری که قد اهل گنه جسم گردد  
 دانی که حیرا جسم را اندر افتاد

چ

چ

چ

چ

چ

گر چه موی به تن سیاه نماند  
 که ترا طاق گناه نماند  
 گر یست گناه ز من ابتدا کنند  
 من در خطا ز رگم داود عطا نرنگ  
 چون در آرزوئی که کار است تقصیر کن  
 یارب چه شود اگر مرا گیر می دست  
 اندر کرمت اسیم مرا باید بست  
 چون میرم بهین آب بشوئید مرا  
 خواهد گشت رحمت او از گناه ما  
 معشوق که تنم که میگوید کند  
 هر کس چیزی که لائق اوست کند  
 دوزخ چه کرده است که تافته است  
 عصیان چه غباری است که از پاستین  
 غنبر دریایی رحمت خال عسیاں است  
 تا خرمی بان جهان خواهد بود  
 شکر کرم ترا زبان خواهد بود  
 حوس ماں که لطف او مقدم گردد  
 تا فاصله شود غضب کم گردد

## رباعیات اردو

۱۵۲

پیدا کرے ہر چند تقدس بندہ  
 بنت میں ہی اکل و شر ہے کب ہو نجات  
 اسی درد یہ چھیننا جو آکر دیکھا  
 مانند ثرہ اوٹھ گئی صفت کی صفت ہے  
 اسی درد بت کیا پر کیا ساہنے  
 بنائی نہ تھی تو دیکھتے تھے سب کچھ  
 جب سے توحید کا سبق پڑتا ہوں  
 اس علم کی انتہا سمجھنا آگے  
 اسی درد سبہوں سے بر ملا کتا ہوں  
 ملا کو بھی اس میں نہیں چھپے انکار  
 دریا یہ عشت جاسی ہے ساتی سے کہو  
 آنکھیں تیری یوں نشے سے جاتی ہیں  
 کچھ آپ ہی گرا کے آپ ہی کچھ چپا ہے  
 اسی درد ہمیشہ یہ دل دیوانہ  
 کب جس میں ہو دنیا کی طلب بیہوشکے  
 تسکین شہود حق سے ہوتی ہے نصیب  
 سعد و م کے دل پہ کیوں گرانی کیجئے  
 غم کو بستانے شادمانی کو ثبات

شکل ہے کہ حرم سے ہو دل بر کنڈ  
 دوزخ کا بہشت میں ہی ہو گا دہنڈ  
 کچھ تو ہی بتا کہ دل لگا کر دیکھا  
 ہمنے تو جد ہر نگہ اوٹھا کر دیکھا  
 دیکھا تو عجب جہان کا لیکھا ہمنے  
 جب آنکھ کھلی تو کچھ نہ کیا ہمنے  
 ہر حرف میں کتنی ہی ورق پڑتا ہوں  
 اسی درد ابھی نام حق پڑتا ہوں  
 توحید نہ میں چپا چھپا کتا ہوں  
 بندہ بندہ خدا خدا کتا ہوں  
 لے آئینہ دیکھ غلام اس عالم کو  
 جو ن کشتی چڑ باؤ پر چھی جباتی ہو  
 کتا ہے کچھ آپ آپ ہی کچھ سنتا ہے  
 کیا کیا کچھ اودھیرتا ہے اور بنتا ہے  
 جس دل میں ہوں بھری وہ کب بیڑہ کے  
 اوٹھ جائے فطر سے خلق تب بیڑہ کے  
 موجود پہ کیوں نہ شادمانی کیجئے  
 جس طرح بسر ہو زندگانی کیجئے

۱۰۰  
۱۰۱  
۱۰۲  
۱۰۳  
۱۰۴  
۱۰۵  
۱۰۶  
۱۰۷  
۱۰۸  
۱۰۹  
۱۱۰  
۱۱۱  
۱۱۲  
۱۱۳  
۱۱۴  
۱۱۵  
۱۱۶  
۱۱۷  
۱۱۸  
۱۱۹  
۱۲۰  
۱۲۱  
۱۲۲  
۱۲۳  
۱۲۴  
۱۲۵  
۱۲۶  
۱۲۷  
۱۲۸  
۱۲۹  
۱۳۰  
۱۳۱  
۱۳۲  
۱۳۳  
۱۳۴  
۱۳۵  
۱۳۶  
۱۳۷  
۱۳۸  
۱۳۹  
۱۴۰  
۱۴۱  
۱۴۲  
۱۴۳  
۱۴۴  
۱۴۵  
۱۴۶  
۱۴۷  
۱۴۸  
۱۴۹  
۱۵۰  
۱۵۱  
۱۵۲  
۱۵۳  
۱۵۴  
۱۵۵  
۱۵۶  
۱۵۷  
۱۵۸  
۱۵۹  
۱۶۰  
۱۶۱  
۱۶۲  
۱۶۳  
۱۶۴  
۱۶۵  
۱۶۶  
۱۶۷  
۱۶۸  
۱۶۹  
۱۷۰  
۱۷۱  
۱۷۲  
۱۷۳  
۱۷۴  
۱۷۵  
۱۷۶  
۱۷۷  
۱۷۸  
۱۷۹  
۱۸۰  
۱۸۱  
۱۸۲  
۱۸۳  
۱۸۴  
۱۸۵  
۱۸۶  
۱۸۷  
۱۸۸  
۱۸۹  
۱۹۰  
۱۹۱  
۱۹۲  
۱۹۳  
۱۹۴  
۱۹۵  
۱۹۶  
۱۹۷  
۱۹۸  
۱۹۹  
۲۰۰  
۲۰۱  
۲۰۲  
۲۰۳  
۲۰۴  
۲۰۵  
۲۰۶  
۲۰۷  
۲۰۸  
۲۰۹  
۲۱۰  
۲۱۱  
۲۱۲  
۲۱۳  
۲۱۴  
۲۱۵  
۲۱۶  
۲۱۷  
۲۱۸  
۲۱۹  
۲۲۰  
۲۲۱  
۲۲۲  
۲۲۳  
۲۲۴  
۲۲۵  
۲۲۶  
۲۲۷  
۲۲۸  
۲۲۹  
۲۳۰  
۲۳۱  
۲۳۲  
۲۳۳  
۲۳۴  
۲۳۵  
۲۳۶  
۲۳۷  
۲۳۸  
۲۳۹  
۲۴۰  
۲۴۱  
۲۴۲  
۲۴۳  
۲۴۴  
۲۴۵  
۲۴۶  
۲۴۷  
۲۴۸  
۲۴۹  
۲۵۰  
۲۵۱  
۲۵۲  
۲۵۳  
۲۵۴  
۲۵۵  
۲۵۶  
۲۵۷  
۲۵۸  
۲۵۹  
۲۶۰  
۲۶۱  
۲۶۲  
۲۶۳  
۲۶۴  
۲۶۵  
۲۶۶  
۲۶۷  
۲۶۸  
۲۶۹  
۲۷۰  
۲۷۱  
۲۷۲  
۲۷۳  
۲۷۴  
۲۷۵  
۲۷۶  
۲۷۷  
۲۷۸  
۲۷۹  
۲۸۰  
۲۸۱  
۲۸۲  
۲۸۳  
۲۸۴  
۲۸۵  
۲۸۶  
۲۸۷  
۲۸۸  
۲۸۹  
۲۹۰  
۲۹۱  
۲۹۲  
۲۹۳  
۲۹۴  
۲۹۵  
۲۹۶  
۲۹۷  
۲۹۸  
۲۹۹  
۳۰۰  
۳۰۱  
۳۰۲  
۳۰۳  
۳۰۴  
۳۰۵  
۳۰۶  
۳۰۷  
۳۰۸  
۳۰۹  
۳۱۰  
۳۱۱  
۳۱۲  
۳۱۳  
۳۱۴  
۳۱۵  
۳۱۶  
۳۱۷  
۳۱۸  
۳۱۹  
۳۲۰  
۳۲۱  
۳۲۲  
۳۲۳  
۳۲۴  
۳۲۵  
۳۲۶  
۳۲۷  
۳۲۸  
۳۲۹  
۳۳۰  
۳۳۱  
۳۳۲  
۳۳۳  
۳۳۴  
۳۳۵  
۳۳۶  
۳۳۷  
۳۳۸  
۳۳۹  
۳۴۰  
۳۴۱  
۳۴۲  
۳۴۳  
۳۴۴  
۳۴۵  
۳۴۶  
۳۴۷  
۳۴۸  
۳۴۹  
۳۵۰  
۳۵۱  
۳۵۲  
۳۵۳  
۳۵۴  
۳۵۵  
۳۵۶  
۳۵۷  
۳۵۸  
۳۵۹  
۳۶۰  
۳۶۱  
۳۶۲  
۳۶۳  
۳۶۴  
۳۶۵  
۳۶۶  
۳۶۷  
۳۶۸  
۳۶۹  
۳۷۰  
۳۷۱  
۳۷۲  
۳۷۳  
۳۷۴  
۳۷۵  
۳۷۶  
۳۷۷  
۳۷۸  
۳۷۹  
۳۸۰  
۳۸۱  
۳۸۲  
۳۸۳  
۳۸۴  
۳۸۵  
۳۸۶  
۳۸۷  
۳۸۸  
۳۸۹  
۳۹۰  
۳۹۱  
۳۹۲  
۳۹۳  
۳۹۴  
۳۹۵  
۳۹۶  
۳۹۷  
۳۹۸  
۳۹۹  
۴۰۰  
۴۰۱  
۴۰۲  
۴۰۳  
۴۰۴  
۴۰۵  
۴۰۶  
۴۰۷  
۴۰۸  
۴۰۹  
۴۱۰  
۴۱۱  
۴۱۲  
۴۱۳  
۴۱۴  
۴۱۵  
۴۱۶  
۴۱۷  
۴۱۸  
۴۱۹  
۴۲۰  
۴۲۱  
۴۲۲  
۴۲۳  
۴۲۴  
۴۲۵  
۴۲۶  
۴۲۷  
۴۲۸  
۴۲۹  
۴۳۰  
۴۳۱  
۴۳۲  
۴۳۳  
۴۳۴  
۴۳۵  
۴۳۶  
۴۳۷  
۴۳۸  
۴۳۹  
۴۴۰  
۴۴۱  
۴۴۲  
۴۴۳  
۴۴۴  
۴۴۵  
۴۴۶  
۴۴۷  
۴۴۸  
۴۴۹  
۴۵۰  
۴۵۱  
۴۵۲  
۴۵۳  
۴۵۴  
۴۵۵  
۴۵۶  
۴۵۷  
۴۵۸  
۴۵۹  
۴۶۰  
۴۶۱  
۴۶۲  
۴۶۳  
۴۶۴  
۴۶۵  
۴۶۶  
۴۶۷  
۴۶۸  
۴۶۹  
۴۷۰  
۴۷۱  
۴۷۲  
۴۷۳  
۴۷۴  
۴۷۵  
۴۷۶  
۴۷۷  
۴۷۸  
۴۷۹  
۴۸۰  
۴۸۱  
۴۸۲  
۴۸۳  
۴۸۴  
۴۸۵  
۴۸۶  
۴۸۷  
۴۸۸  
۴۸۹  
۴۹۰  
۴۹۱  
۴۹۲  
۴۹۳  
۴۹۴  
۴۹۵  
۴۹۶  
۴۹۷  
۴۹۸  
۴۹۹  
۵۰۰  
۵۰۱  
۵۰۲  
۵۰۳  
۵۰۴  
۵۰۵  
۵۰۶  
۵۰۷  
۵۰۸  
۵۰۹  
۵۱۰  
۵۱۱  
۵۱۲  
۵۱۳  
۵۱۴  
۵۱۵  
۵۱۶  
۵۱۷  
۵۱۸  
۵۱۹  
۵۲۰  
۵۲۱  
۵۲۲  
۵۲۳  
۵۲۴  
۵۲۵  
۵۲۶  
۵۲۷  
۵۲۸  
۵۲۹  
۵۳۰  
۵۳۱  
۵۳۲  
۵۳۳  
۵۳۴  
۵۳۵  
۵۳۶  
۵۳۷  
۵۳۸  
۵۳۹  
۵۴۰  
۵۴۱  
۵۴۲  
۵۴۳  
۵۴۴  
۵۴۵  
۵۴۶  
۵۴۷  
۵۴۸  
۵۴۹  
۵۵۰  
۵۵۱  
۵۵۲  
۵۵۳  
۵۵۴  
۵۵۵  
۵۵۶  
۵۵۷  
۵۵۸  
۵۵۹  
۵۶۰  
۵۶۱  
۵۶۲  
۵۶۳  
۵۶۴  
۵۶۵  
۵۶۶  
۵۶۷  
۵۶۸  
۵۶۹  
۵۷۰  
۵۷۱  
۵۷۲  
۵۷۳  
۵۷۴  
۵۷۵  
۵۷۶  
۵۷۷  
۵۷۸  
۵۷۹  
۵۸۰  
۵۸۱  
۵۸۲  
۵۸۳  
۵۸۴  
۵۸۵  
۵۸۶  
۵۸۷  
۵۸۸  
۵۸۹  
۵۹۰  
۵۹۱  
۵۹۲  
۵۹۳  
۵۹۴  
۵۹۵  
۵۹۶  
۵۹۷  
۵۹۸  
۵۹۹  
۶۰۰  
۶۰۱  
۶۰۲  
۶۰۳  
۶۰۴  
۶۰۵  
۶۰۶  
۶۰۷  
۶۰۸  
۶۰۹  
۶۱۰  
۶۱۱  
۶۱۲  
۶۱۳  
۶۱۴  
۶۱۵  
۶۱۶  
۶۱۷  
۶۱۸  
۶۱۹  
۶۲۰  
۶۲۱  
۶۲۲  
۶۲۳  
۶۲۴  
۶۲۵  
۶۲۶  
۶۲۷  
۶۲۸  
۶۲۹  
۶۳۰  
۶۳۱  
۶۳۲  
۶۳۳  
۶۳۴  
۶۳۵  
۶۳۶  
۶۳۷  
۶۳۸  
۶۳۹  
۶۴۰  
۶۴۱  
۶۴۲  
۶۴۳  
۶۴۴  
۶۴۵  
۶۴۶  
۶۴۷  
۶۴۸  
۶۴۹  
۶۵۰  
۶۵۱  
۶۵۲  
۶۵۳  
۶۵۴  
۶۵۵  
۶۵۶  
۶۵۷  
۶۵۸  
۶۵۹  
۶۶۰  
۶۶۱  
۶۶۲  
۶۶۳  
۶۶۴  
۶۶۵  
۶۶۶  
۶۶۷  
۶۶۸  
۶۶۹  
۶۷۰  
۶۷۱  
۶۷۲  
۶۷۳  
۶۷۴  
۶۷۵  
۶۷۶  
۶۷۷  
۶۷۸  
۶۷۹  
۶۸۰  
۶۸۱  
۶۸۲  
۶۸۳  
۶۸۴  
۶۸۵  
۶۸۶  
۶۸۷  
۶۸۸  
۶۸۹  
۶۹۰  
۶۹۱  
۶۹۲  
۶۹۳  
۶۹۴  
۶۹۵  
۶۹۶  
۶۹۷  
۶۹۸  
۶۹۹  
۷۰۰  
۷۰۱  
۷۰۲  
۷۰۳  
۷۰۴  
۷۰۵  
۷۰۶  
۷۰۷  
۷۰۸  
۷۰۹  
۷۱۰  
۷۱۱  
۷۱۲  
۷۱۳  
۷۱۴  
۷۱۵  
۷۱۶  
۷۱۷  
۷۱۸  
۷۱۹  
۷۲۰  
۷۲۱  
۷۲۲  
۷۲۳  
۷۲۴  
۷۲۵  
۷۲۶  
۷۲۷  
۷۲۸  
۷۲۹  
۷۳۰  
۷۳۱  
۷۳۲  
۷۳۳  
۷۳۴  
۷۳۵  
۷۳۶  
۷۳۷  
۷۳۸  
۷۳۹  
۷۴۰  
۷۴۱  
۷۴۲  
۷۴۳  
۷۴۴  
۷۴۵  
۷۴۶  
۷۴۷  
۷۴۸  
۷۴۹  
۷۵۰  
۷۵۱  
۷۵۲  
۷۵۳  
۷۵۴  
۷۵۵  
۷۵۶  
۷۵۷  
۷۵۸  
۷۵۹  
۷۶۰  
۷۶۱  
۷۶۲  
۷۶۳  
۷۶۴  
۷۶۵  
۷۶۶  
۷۶۷  
۷۶۸  
۷۶۹  
۷۷۰  
۷۷۱  
۷۷۲  
۷۷۳  
۷۷۴  
۷۷۵  
۷۷۶  
۷۷۷  
۷۷۸  
۷۷۹  
۷۸۰  
۷۸۱  
۷۸۲  
۷۸۳  
۷۸۴  
۷۸۵  
۷۸۶  
۷۸۷  
۷۸۸  
۷۸۹  
۷۹۰  
۷۹۱  
۷۹۲  
۷۹۳  
۷۹۴  
۷۹۵  
۷۹۶  
۷۹۷  
۷۹۸  
۷۹۹  
۸۰۰  
۸۰۱  
۸۰۲  
۸۰۳  
۸۰۴  
۸۰۵  
۸۰۶  
۸۰۷  
۸۰۸  
۸۰۹  
۸۱۰  
۸۱۱  
۸۱۲  
۸۱۳  
۸۱۴  
۸۱۵  
۸۱۶  
۸۱۷  
۸۱۸  
۸۱۹  
۸۲۰  
۸۲۱  
۸۲۲  
۸۲۳  
۸۲۴  
۸۲۵  
۸۲۶  
۸۲۷  
۸۲۸  
۸۲۹  
۸۳۰  
۸۳۱  
۸۳۲  
۸۳۳  
۸۳۴  
۸۳۵  
۸۳۶  
۸۳۷  
۸۳۸  
۸۳۹  
۸۴۰  
۸۴۱  
۸۴۲  
۸۴۳  
۸۴۴  
۸۴۵  
۸۴۶  
۸۴۷  
۸۴۸  
۸۴۹  
۸۵۰  
۸۵۱  
۸۵۲  
۸۵۳  
۸۵۴  
۸۵۵  
۸۵۶  
۸۵۷  
۸۵۸  
۸۵۹  
۸۶۰  
۸۶۱  
۸۶۲  
۸۶۳  
۸۶۴  
۸۶۵  
۸۶۶  
۸۶۷  
۸۶۸  
۸۶۹  
۸۷۰  
۸۷۱  
۸۷۲  
۸۷۳  
۸۷۴  
۸۷۵  
۸۷۶  
۸۷۷  
۸۷۸  
۸۷۹  
۸۸۰  
۸۸۱  
۸۸۲  
۸۸۳  
۸۸۴  
۸۸۵  
۸۸۶  
۸۸۷  
۸۸۸  
۸۸۹  
۸۹۰  
۸۹۱  
۸۹۲  
۸۹۳  
۸۹۴  
۸۹۵  
۸۹۶  
۸۹۷  
۸۹۸  
۸۹۹  
۹۰۰  
۹۰۱  
۹۰۲  
۹۰۳  
۹۰۴  
۹۰۵  
۹۰۶  
۹۰۷  
۹۰۸  
۹۰۹  
۹۱۰  
۹۱۱  
۹۱۲  
۹۱۳  
۹۱۴  
۹۱۵  
۹۱۶  
۹۱۷  
۹۱۸  
۹۱۹  
۹۲۰  
۹۲۱  
۹۲۲  
۹۲۳  
۹۲۴  
۹۲۵  
۹۲۶  
۹۲۷  
۹۲۸  
۹۲۹  
۹۳۰  
۹۳۱  
۹۳۲  
۹۳۳  
۹۳۴  
۹۳۵  
۹۳۶  
۹۳۷  
۹۳۸  
۹۳۹  
۹۴۰  
۹۴۱  
۹۴۲  
۹۴۳  
۹۴۴  
۹۴۵  
۹۴۶  
۹۴۷  
۹۴۸  
۹۴۹  
۹۵۰  
۹۵۱  
۹۵۲  
۹۵۳  
۹۵۴  
۹۵۵  
۹۵۶  
۹۵۷  
۹۵۸  
۹۵۹  
۹۶۰  
۹۶۱  
۹۶۲  
۹۶۳  
۹۶۴  
۹۶۵  
۹۶۶  
۹۶۷  
۹۶۸  
۹۶۹  
۹۷۰  
۹۷۱  
۹۷۲  
۹۷۳  
۹۷۴  
۹۷۵  
۹۷۶  
۹۷۷  
۹۷۸  
۹۷۹  
۹۸۰  
۹۸۱  
۹۸۲  
۹۸۳  
۹۸۴  
۹۸۵  
۹۸۶  
۹۸۷  
۹۸۸  
۹۸۹  
۹۹۰  
۹۹۱  
۹۹۲  
۹۹۳  
۹۹۴  
۹۹۵  
۹۹۶  
۹۹۷  
۹۹۸  
۹۹۹  
۱۰۰۰

حاکم اپنے کو سمجھا اکیس رہے تو یہ ہے  
نزدیک حارون کے تدبیر ہے تو یہ ہے  
دل مرگ سے آتما کیا ہے مینے  
یر خاک سے اوکو ہر دیا ہے بیسے  
یر سوچ کے نسلت کے تین روو گے  
حاگوٹک میر میر بت سوو گے  
اوٹہ جائے گی یہ بیٹی ہوئی اکباری  
افسانہ ہے یل مارے مجلس ساری  
حونا بہ کشتی مدام کی ہے سہنے  
مر مر کے عرص تمام کی ہے ہے  
متروک جہاں ہم ہیں وہ سب کا محسوس  
ہے کچھ ہی مناسبت کا ناہم اسلوب  
ٹکڑے ہے مگر حصیے لاس درویش  
بھر کل تو ہیں ہے اک قیامت دین  
حامی دندان کو ہم سے حالی یا یا  
سیری نے سب سما ہیں دکھلایا  
میحاہ میں حوس بادہ نستان دیکھا  
دیکھا تو محلہ محوستان دیکھا  
جس روز کہ ہم جائیں گے اس عالم سے

اوس روز کھلے کی صاف سب پریت  
اک جلوہ تھا جس محل میں قندیلوں کا  
کل رقص کمان تھے جن منڈیرون پر  
غیبت نہ کہی حاضر و غائب کرنا  
ہے سنگ محک کو روسیا ہی حاصل  
سمجھے رہے آپ کو بشر پا برکاب  
دو گھوڑوں کی چوکی ہے پی عمر وں  
ختم آگیا قد میں ابروؤں کی صورت  
غم کہا یا جوانی کا یہ مینے دن رات  
دنیا کو سمجھ نہ کا روان یوسف  
انسانی جہان سے خوب آگے ہوں میں  
کچھ فکر مال کا رہیسات نہیں  
کیا صبح و ساریت کٹی جاتی ہے  
افسوس پیام مرگ لائی پیری  
کیا یہ عصا قد خمیدہ کیا  
اسباب تجمل کی جو طیار می ہے  
غافل یہ بوجہ اپنے سر پہ نہ اوٹھا  
انسان میں عقل نوریز دانی ہے  
افزائش عقل میں عرق ریزی کر

اس بزم کی رونق تھی ہمارے دم سے  
اوسکی چھت میں ہے گہرا بلیون کا  
ہے آج وہاں پر آشیان چیلون کا  
ہے جرم بیان حال فاجسہ کرنا  
ہرگز نہ کسی کا عیب ظاہر کرنا  
طی منزل ہستی ہوئی جاتی ہے شتاب  
البتہ ہے شیب اور ادہم ہے شباب  
سب لٹ گئے عضو گیسوؤں کی صورت  
سب گر گئے دانت آنسوؤں کی صورت  
اسی دوست یہ ہے دشمن جان یوسف  
بہائی سب ہیں برادران یوسف  
اندیشہ مابقی و مافات نہیں  
مقراض حیات ہیں یہ دن رات نہیں  
دکھلاتی ہے شان جاں گزائی پیری  
ہے تیر و کمان بدست آئی پیری  
کیا فائدہ ناحق کی گرا نباری ہے  
جانا تجھے دور ہے سفر بہاری ہے  
یہ نور نہیں تو پھر شیمانی ہے  
خوشبو جو نہو گلاب میں پانی ہے

|  |   |
|--|---|
| ہر ایک کی ایک طرح کٹے ہے اوقات<br>شیخی و کرامت ہے اس آئے کی بات<br>مجھ فاحشہ پر تو نہ یہ حی جاسہ توڑ<br>اب رات نہیں صبح ہوئی ہے بس چوڑ<br>آوارہ ازین کو چہ باں کو کب تک<br>مال فرض ہوا یون ہی تو بھر تو کشتک | ہے ریر ملک جتنی کہ یہ موجودات<br>اسی تیج کیا خوب یہ ہم نے تحت تیق<br>دنیا ہیں کہتی ہے کہ دل مجھ سے موڑ<br>ڈاڑھی کی سیاہی یہ سفیدی ڈوری<br>سودا بی دسیا تو ہر سو کت تک<br>حاصل ہی اس سے ہے کہ دیا ہو |
|--|---|

دنیا کی طلب میں دین کو کر بیٹھے ہو کر گمراہ

کرنا ہی تھا جو کام سو کر بیٹھے اسی عقل تباہ  
ہے عارضی خاہسم خاکی سودا بی تبتہ و شک

سودا ملک ہی اس کے آپ ہو کر بیٹھے سبحان اللہ

|  |   |
|--|---|
| ڈھونڈ ہے ہی تو حشر تک پائے نواب<br>مرائے کس کے در یہ جائے نواب<br>آمرت کل ہے تیری ادنی سی ادا<br>حاشق ہے گناہیر سرے رحم ترا<br>گر غور کرو تو ہے وہ آب خالص<br>نواب وہ متیک ہے شراب خالص<br>کعبہ کا سفر سخت رسائے جیاما<br>دیکھو جیامیں گے گر حسدانے چاہا | حسرت سانس کی گمان سے لائے نواب<br>حب آئیے دروازے سے محروم پھرے<br>رحم و رحیم تجھ سے ہے کون سوا<br>کیونکر ہو حشر کہ ارل سے یارب<br>کہتے ہیں جسے لعل مداب خالص<br>ہم تو نہ یئین گے جز شراب کوثر<br>ہو حق و فاد اقتصائے جیاما<br>ہے ترک علاج اس بتون کا نمون |
|--|---|

دار

نواب

کہ دین میں تھا لقب یگانہ اپنا تھے بت سے خفا

گا ہی صنمون میں ہم نے جانا اپنا اندری خطا  
 سب دیر و حیرم کی خاک چھانی مومن کیا خاک کہین  
 دیکھا تو کہین نہیں ٹھکانا اپنا جی بیٹھ گیا

|                                  |                                   |
|----------------------------------|-----------------------------------|
| بہتے عہد شباب زندگانی کا مزا     | پیری میں کہاں وہ نوجوانی کا مزا   |
| اب یہ بھی کوئی دن میں فسانہ ہوگا | باتوں میں جو باقی ہے کہانی کا مزا |

مومن دل سا مکان چہر باد کیا مانند حباب  
 ان سنگد لون کو دے کے کیا خاک لیا جرزنج و عذاب  
 یعنی وہ مکان کہ تھا خدا کا مسکن کر نذر تباہ  
 برباد کیا اسے یہ کیا کام کیا اسی خانہ خراب

|                                    |                                 |
|------------------------------------|---------------------------------|
| یہ ذکر جان ہوا ہوا جی بیتیاب       | ہے شرم گنہ سے جان کیسی بیتیاب   |
| یارب ہے ترا بندہ عاصی بیتیاب       | یارب کہ موثر ہو یہ کہنا میرا    |
| کیا تاب کہ دے سکے کوئی تجھ کو جواب | اسی خواجہ خواجگان دم شرم و عتاب |
| انصاف سے کراپے کرم کا بھی حساب     | گر جرم کا میرے وزن کرنا ٹھہرا   |
| پھر کیا ہے ضرور ب کی کیساں فہید    | یہ کچھ رہ سنت نہ طریق توحید     |
| حیوان ہیں حقیقت میں یہ اہل تقلید   | ہم سمجھے ہیں معنی حقیقی یعنی    |
| بیخوابی ہر روز سے ہیں ہون خرسند    | کیا ڈر ہے اگر نیند نہ آئے کیچند |
| منظور نہیں کہ میری انگلیں ہوں بند  | معلوم ہوا ابھی خدا کو میرے      |
| توحید و جود ہی کا نکرنا مذکور      | مومن ہے اگرچہ سب اوسے کا یہ طور |



یسی کہ ناکے ہیں حدائے مذہب  
 ہے بیکہ محبت رسول مختار  
 آتا ہے قیاس میں حق اہل حدیث  
 مؤمن متوق گناہ گاری کب تک  
 ماں اپنی خدا کو ماز آہر خبا  
 آتا حدیث کا میں فرمان رہوں  
 مقبول روایت ائمہ نہ قیاس  
 حست میں ہے روز حشر جانا مؤمن  
 ہر رات نہ بل رودی صنم سے آخر  
 مؤمن یہ اتر سیاہ دستی کا نہ ہو  
 توحید وجودی میں جو ہے کینیت  
 کب تک رلط تہان دلجو کی نواہ  
 آتا ہے یہ جمیں جیوڑ سب کچھ مؤمن  
 مؤمن خلقت لباس پر مرقی ہے  
 عمارت ہے فی عصا جہتہ حشرت  
 مؤمن لازم ہے وضع مرغوب ہے  
 کیا خرقہ و عمامہ ہے ادا  
 منظر سے بری نہ کمر یا ئی اوسکی  
 وہ نہدہ نفس جو انا اللہ کے

ساکر

ندے کو خدا سائے کس کا مقدور  
 مذہب کو میں سوچتا ہوں گل ہرا  
 ہر چند قیاس سے نہیں ہے سروکار  
 اسی تیرہ دروں سیاہ کاری کتبک  
 اسی دتمن دین توں سے یاری کتبک  
 تقلید کے مسکرون کا سرو دفتر ہوں  
 یعنی کہ فقط مطیع سیمیم ہوں  
 نادان نہ بن کہ تو ہے دانا مؤمن  
 اک دں ہے خدا کو موہہ دکھانا مؤمن  
 ادیتہ کبھی ملدہ و پستی کا نہ ہو  
 ڈرتا ہوں کہ حیلہ خود یرستی کا نہ ہو  
 کتبک فکر حصول حمت و جاہ  
 اک کوئے میں بیٹھے کیجے اللہ اللہ  
 سر بانوں یہ دامن کی طرح دہرتی ہے  
 بیروں کی یہی وضع ہوا کرتی ہے  
 حوزنگ ہو آدمی حوت اسلوب نے  
 جب شکل بگڑ گئی تو تم خوب نے  
 آئینہ گداز خود منائی اوسکی  
 زمیندہ اوسکی کو ہے خدائی اوسکی

میں خاک ہوں خاکسار ہوں تیرا ہوں  
 زاہد مجھے کیوں کر سے ملاست یارب  
 شب عیش سے کاٹ کر سحر کی تو بہ  
 تو بہ کا کھلا ہے در تو جاتی ہوگی  
 فانی ہے جہان تو جستجو پھر کیوں ہے  
 دنیا کو کہا ہے پنجہ روزہ سالک  
 رونے سے غم دین میں مزا ملتا ہے  
 وہاں آنکھ کھلی جمال یوسف دیکھنا  
 بیگانہ دیکھا ہر اک یگانہ دیکھا  
 جسکو دیکھا غرض غرض کا اپنی  
 کیا جانے کوئی زاہد ونکی گاتو نکو  
 دن کیوں نہ بڑھے رات نہ کیونکر کم ہو  
 جب تک تھے گرہ میں احمقوں کے پیسے  
 مفلس جو ہوئے تو پھر کسی نے اسی ذوق  
 اسی ذوق کر گیا کوئی دنیا کیا ترک  
 ممکن نہیں ترک ہو کسی سے دنیا  
 اسی ذوق کہی نہ خوش اوقات ہوا  
 تھا جبکہ جوان تھا جوان بدست  
 ان آنکھوں سے روی لاکہ کون بھی دیکھا

رحمت کا اسید وار ہوں تیرا ہوں  
 مانا کہ گناہگار ہوں تیرا ہوں  
 دن کی گنہوں سے شام کربلی تو بہ  
 دن رات میں دو مرتبہ اپنی تو بہ  
 پھر نایہ خراب کو بکو پھر کیوں ہے  
 اسی خانہ خراب آرزو پھر کیوں ہے  
 یعقوب سے کچھ رتبہ سوا ملتا ہے  
 یان بند ہوں آنکھیں تو خدا ملتا ہے  
 اپنے مطلب کا سب زمانہ دیکھا  
 دنیا کا عجیب کا رخسانہ دیکھا  
 تمیز ذرا چاہیے ان باتوں کو  
 روزوں کے عوض کہاتے ہیں راتوں کو  
 سب کہتے تھے اونکو آپ ایسے ایسے  
 پوچھا نہ کہ تھے کون وہ ایسے تھے  
 دنیا ہے بری بلا ارے کیسا ترک  
 جب تک نکرے آپ او سے دنیا ترک  
 اکدم نہ ترا صرف عبادات ہوا  
 جب پیر ہوا پیر خرابات ہوا  
 اور انکو پیر از سر شک خون بھی دیکھا

کیا کیا دیکھا۔ رک بچنے اسی ذوق  
دنیا کے الم ذوق اوٹھا جائیں گے  
جس آئے تھے روتے ہوئے آیا آئے تھے  
ہر حید ہوں پیر اور سریر ہے اصل  
ہے رستہ سحر محضہ سا لکس  
ہو سرج میر سے دل کو دیا ہو آرا  
فاقوں سے تباہ میری حالت ہے مگر  
غفلت میں گد رگئی جوانی افسوس  
وہ ولولے اب حیران میری بین کہاں  
گلزارِ حیاں کا کیا تماشا دیکھوں  
تل گل رعنا بین نظر بین تب درو  
وہ لطف حیس وہ سیر گلزار کہاں  
میر میری نے تمام کہو دیا حسن شباب  
جو لوگ گد رگئے اوہین یاد کریں  
ہر دم ہے ہجوم یاں حسرتِ صفد  
جو مرتہ درد الم جساتے ہیں  
میدرد کو درد کی کہاں ہے لذت  
دنیا فانی ہے زندگانی فانی  
صعد رکھی فال ہی جو بھنے دیکھی

یوں ہی دیکھا حیاں کو وں بھی کیا  
ہم کیا کہیں کیا آئے تھے کیا جائیں گے  
اب جائیں گے اور وں کو رولا جائیں گے  
تسیر نہیں سیٹ کے سوا فکر مسل  
شیطان کی آنت ہے میرا طول امل  
جز ذکر خدا نہیں ہے مجھ کو کچھ کام  
آستین میر ہتی ہیں قل ہوا مدام  
کچھ قدر شباب کی نغانی افسوس  
افسوس ہمارے زندگانی افسوس  
اتکِ تبسم کہ گل کا ہنسنا دیکھوں  
دور روز کی ہے ہمار کیا کیا دیکھوں  
وہ نعمہ وہ می وہ نرم وہ یار کہاں  
وہ ناز کہاں وہ ناز بردار کہاں  
یا الفت خوبان پریزا دکر میں  
فرصت اتنی کہاں کہ دل شاد کریں  
دیا کی لقا کو کالعدم جاتے ہیں  
خود القہ اسمیں ہے وہ ہم جلتے ہیں  
یہ ساز طرب یہ کامرانی فانی  
نکلا کلمہ یہی کہ فانی فانی

## اما حکایت حال غایب و شکایت وقت حاضر

پس اقبالش اینقدر بربند باشد که زبان طفل در شیم و تیرستی و فاقه مستی گذشت  
و عمر شباب در تب و تاب انواع غموم و هجوم بسر آمد اکنون که عهد پیریست  
هر چند در ظاهر عمر بنابر نعمت میگذرد اما تبعات این حالت باطن را خیلی

پر ملالت دارد

طفلی که زمان بازی می آید است. دامن افشاند  
آنگاه جوانی که دامنش پدید است گل کرد و نماند  
اکنون پیری نفس شماری دارد بیدل چه صلاح  
زین نسخه هم آخر ورق چند بجاست باید گرداند

و اما تفصیلش پس فرصت دراز میخواهد قدر کفایت از آن بهین قدر می توان  
بود که هستی ناپایدار را درین صدر سیر و بهم که بهدوش هزاران آلام قنست و بهم  
آغوش طرفه غربت های اسلام تقدیر کرد و ندیالیتنی کنت شجره القصد  
و نوزدهم جادوی الاولی <sup>۱۲۸</sup> که روان پاک را با تن خاک پیوند مستعار بخشیدند  
و بی مانگی و غربت و بی تعلقی خاطر و آزادگی طبع و تجرد دل و فقر و آب و گل و  
دشت از زخرفت این سنجی سرا و بر دشتگی خاطر از دنیا و مافیها و محبت فنا و  
ذوق بقا همراه دادند الحمد لله علی کل حال پدر عالی گهر که خاکش سبز باد  
در <sup>۱۲۵۳</sup> بهمرچیل و سه سالگی بر حمت حق پیوست نخبه اهل بیت بود و میرا از  
کیت و ذیت رضی الله عنه و ارضا و جعل الجنة منزله و منزله و شواه جز

مادر و یک برادر و سه خواهر در خانه قمری دیگر نبود اتم الفت تو ام سحاذ نه  
 محبت ادری قیام محضات فرمود و آنچه مایست و توانست در آموختن علم  
 و دست کشت و کوشش نمود و در نماز و روزه مسیه و اقامت کرد و حید یاره  
 سی یاره قرآن مجید و فرقان مجید و اندکی از یارسی نامها یاد گرفت و در کسب  
 علوم آلمیدار صرف و نحو و قرآن بحوالی وطن همچو مرغ آباد و کانپور سالی چند  
 سرگردان ماند و آردمندان ید و تکمل بایستجاج نمودند شوق حضور در مجالس  
 و محفل و محافل درس و حضور صاحب در سرود چارده ندرت جزدیدن اهل علم  
 و صلاح و تشنیدن کلام مردم داشت صاحب فلاح در فرخ آباد مولوی اهل  
 بدایونی را دید و در کانپور شیخ سلاست اسکشفی و مولوی سخاوت علی جوهری  
 و مولوی حرم علی بلوری و شیخ عبدالکلیم لکسوی و دیگر اهل فقه و فلسفه را از  
 وارد و صادر همچو زین العابدین اله آمادی و فخر الدین واعظ در اوقات مختلف  
 درایت و تشنیدن علم و فصل هر یکی را بحای خود در خاطر آرزو مند شنید و در قنوج  
 مولوی محمد علی واعظ را در مولوی حیدر علی مرحوم نزیل مله گونک و مولوی  
 فضل الرحمن صوفی ساکن ماوه و مولوی تسیر الدین قوجی را در یافت دهم بویا  
 ولایت علی و مولوی عنایت علی و یحیی علی و فیاض علی عظیم آبادی و دیگر رفقا  
 ایشان را در پنجاب جراح سفر سز و دید و مواظ و اندر زایشان شنید مولوی  
 عنایت علی ترغیب قرات بلون المرام دادند الحمد لله تعالی که بعد از سمری دراز  
 توفیق تشریح مسک الختام نام رفیق شد و ملاوه آن دواوین بسیار در صول  
 و فروغ سنت مظهر و قافله ملاوه و گرامت که سامی آنها در ترحم محرم سطور در

کتاب مولفه اش مذکورست و پس از آنکه یکم ذی حجه ۱۲۶۹ هجری از کانپور سفر  
 دہلی گزید زانوی ادب بخدمت مفتی محمد صدر الدین خان صدر الصدور دہلی  
 تہ نمود و در اینجا جمعی را از اہل کمال در فنون مختلفہ ملاقی گردید از ملوک بہادرشاه  
 قلعہ نشین دہلی و اولاد و احفاد اورا و از امراء نواب امین الدین خان و برادرش  
 ضیاء الدین خان و نواب مصطفیٰ خان رئیس جہانگیر آبادرا و از شہر غالب و ذوق  
 و صہبائی را و از وعاظ و فقہار مولوی نواز ش علی مہاجر و مولوی عبدالحق مولوی  
 محبوب علی و مولوی مخصوص اللہ و کریم اللہ و خواجہ ضیاء الدین و مولوی قطب الدین  
 و سید نذیر حسین و حاجی محمد محدث و شیخ فیض الحسن بہار پوری و ملا نواب  
 نزیل حال مکہ مکرمہ و ارشاد حسین رامپوری و مولوی فضل حق خیر آبادی مولوی  
 فضل رسول بدایونی و مولوی سنار الدین و مولوی شیخ محمد تھانوی را و از شیخ  
 و فقر از شاہ احمد سعید و شاہ عبدالغنی و از اطباء حکیم احسن اللہ خان و حکیم مام الدین  
 خان را دریافت و صحبتہار و داد و گفتگو داشتید و استعداد ہر واحد را در اشعار  
 سنت و اثبات بدعت ادراک کرد و در حضور مجالس و مساجد لطفما اندوخت  
 و لطیفہا آموخت اکنون یاد آن صبح و مسانشر در بغ و فوس بخاطر شکستہ  
 میگذارد و خیال آن جلسات شیرین و حکایات مکین جہت بر جہت می افزاید

|                               |                                |
|-------------------------------|--------------------------------|
| سقی اللہ وقتا کنت اخلا بوجہکم | و تضر الہوی فی روضہ الانس ضلحا |
| اقمنا زمانا والعبون قریرة     | واصحت یوما والجفون سواکب       |

در حین نزول این بلد مہول علاوہ شغل درس و قرأت توفیق زیارت قبور  
 مبارکہ حضرات شایخ علیہم الرحمۃ نیز دریافت بر مرقد شریف خواجہ قطب الدین

بنخيار کاکي و شيخ نظام الدين اوليا و شيخ نصير الدين چرخ دہلي و شيخ  
 عبدالحق محدث دہلوی و ميرزا منظر حاکمان و شاه ولی احمد محدث دہلوی  
 و اولاد و محبا و ايشان و وکيل بزرگان طريقت و شريعت حاضر شد و در اوقات  
 فرصت کمر باین سعادت تشریف اندوز گردید و قباب تربت های هياون  
 پادشاه و گنبد مشهور عليخان و ديگر ملوک و امرا را بچشم عبرت مگرست گاه گاه  
 بسير و گلست اجار و انار و حدائق و از باران ديار پرداخت و تختی و انقش  
 همربانی ياران رنگين طبع و دوستان آشفته خاطر و آشايان با مزه ادراک کرد  
 و لطف زندگانی و حملاوت ایمانی برداشت نه فکری از زمان و جابه حساب  
 آمدی نه یاد ديار و ديار راه اندیشه زوی عمر سمرست باب بود و صحبت صحبت چای  
 و شغل شغل درس کتاب

حیش و حال و ذوق کنار آرزوی کسیت | انیم و غزف بوسی آن آستان لب

مزاج از تحصیل علوم عقلیه و نقلیه و کتاب فنون ادبیه و درسیه همین بود و  
 برگشتن بوطن همین فراق مادر مهران غفر الله لہا دل از غربت برگزید یکبارگی  
 دہلي و یاران دہلي را خیر باد گفته ہشتم رمضان شمس البحر می روی سوی خانہ  
 آوردم آتیج میرس کہ جدائی آن ديار چه کرد و تنہائی این ویرانہ سر سر آرد

مگر ناکتہ احوال و لم فہم کسی ورنہ | بگفتن ہر چه آید بہت حال گیران شد

از آنجا کہ میست این وابستگان و عزیزان مقصور بر کوشش من افتاده بود  
 و وجهی از برای کفاف در دست موجود نہ دل بر سفر بست و غزیت ہویال کرد  
 نہ یاری کہ درین سرمایگی حوالہ می نماید نہ نگہ ساری کہ درین فستادگی

دستگیری فرماید دریاب هر کرا بمجرده چشم کشودن و دیده واکردن بی پیری  
 ربوبیت کند و در خانه از نام درهم و دینار بشیزی میسر نبود و احدی از اقارب  
 همدرد دل نباشد و راهی بسوی کسب قوت لایموت نکشاید و هنری که آله رزق  
 و زندگانی تواند بود حاصل نبود و بار جمله خورد و بزرگ خانه و ماند و بود خوش  
 و بیگانه بر سرش افتد حالت دل آن بیچاره پراگنده خاطر چه خواهد بود

|                                   |                              |
|-----------------------------------|------------------------------|
| نه قاصدی نه صبائی نه مرغ نامه بری | کسی ز بسکیسی ماننی بر خمبیری |
|-----------------------------------|------------------------------|

لینما اتفاق بعد از بست پنج روز بهو پال منزل شد رخت سفر در خانه کمرایه  
 فرود آوردم کسی نبود که مراد حضور رئیس مرحومه نواب سکندر بگیم تقریب کند  
 یا به نایبان ریاست شناساگرداند یا رعایت درمی و قلمی و قدمی اندیشد  
 چار ناجاز خامه بدست گرفت و حرفی خپد از حال درد مند خود بخبر دست  
 مدار المهام محمد جمال الدین خان بهادر نائب اول ریاست سرودند

|                                |                               |
|--------------------------------|-------------------------------|
| کس نیست که خارم ز دل ریش برآرد | این خارگر آتشی از خولیش برآرد |
|--------------------------------|-------------------------------|

ایشان باقتضای کرم جبلی و سعت خلق و محبت اهل علم و دین نوازش فرمودند  
 و در حضور مغفور حکایت حالم رسانیدند تخیم دولت و احتشام در آن هنگام  
 باغ فرحت افزا بود و همانجا مطلوب شدم وقت شب بود و محفل از اهل دربار  
 و اغیار تهی همین چند نفر خاص الخاص شرف اندوز حضور بودند بخوردیم از هر سخن  
 رفت و از سلیقه هر کار و بار پر سجوی بمیان آمد چون وقوف بر احوال ذاتی و  
 اضافی دست بهم داد فرمود این غریب بخوشی من می آرد و ولی علاج نیست که  
 دیگری پیش از وی برضا و قرار داد صدر نامزد شده است غافل از آنکه نیزنگ



تقدیر بعد از دوازده سال همین تدبیر سرانجام دهد صبح آفتاب که روز آید  
 بود از فرمان حضور بی امضا ایست ایستت سنگام حاضر شدم نواز ستا فرمود  
 و التماس کرد و دلجوئیها نمود و از غرور رقصان لشکر اجماعی در طاربان آستین  
 ساس خلیف جواد و سعد متی که نوعی از قرب و حضور دست مواجست قیدی برین  
 حال سر آمد هم و انص و طائف خود بخامی آورد و هم درسی را بر ایتم جان مردم  
 را و عطر و اندر ر میفرمودم بآری سخن و گفتیم فراق وطن و دیار و این سی رویه  
 ماهوار و مستگان که حشمت در راه و گوی بر آواز اندیجور و ندوس حکیم دلی مرتک  
 خدمت مستم و فی السماء سر ز فکر و ماقول عدون سر زبان را ندیم ناله رسا بود  
 که همد را بر دیکر حدست میرفتی ریاست فارغ شد ماهوار بیجا و رویه مرا احا  
 نتایزند و تجلعت قیام تمام این حدست لواحتند تا تحریر کاری همراه و حاجت  
 بدر دزدی شد و خیزی در دست نامد سالی دیگر برین حالت رو رست آورد  
 ناگهان باقصای طبیعت طالب العلمی و شوق مباحثه گفتند این و آن باشیخ  
 علی عباس خیر یا کوئی در سنده قلیان کستی سخن در میان آمد و سی متاقل  
 مامامت بود و سخن ماقول کرا هت بیفانده آن یار عزیز طرف شدم و  
 محسن قدیم را که باعث این ملازمت بود بر سر اسارت آورد و تحت باهم  
 کیر انقیاد و نوت این ناخوستی لغزل من کتید بیچار شدم تا زده هم در ۱۱۴۲  
 از هوایل بعزم وطن سوئی هوشنگ آباد بر آمدم و بیار افتادم بعد از تحت  
 مارا راه هوایل رگهای سنارل ساگر گستم چاکری همراه و پاره سرایه  
 ریا بوی کرایه آن ماهوار از آن راه نگر خیت تنها مادم و در حجره مسجد آنجا

باشستم مصاعب حضور مصائب این سفر شرح نتوان کرد باری خدا را  
شکرست که ازین غزل و فصل وجد و نهرل نه در دل رنجی بود و نه بخاطر گزند

هرگز بسینه خانه لیلی ننگد میل | در سایه دیوار خود آنکس که غنودست

پنجم ربیع الاول ۱۲۳۵ وصول کانپور دست بهم داد رسیدن همان بود و برین  
جنود ناهب بود از دولت برطانیه همان هنگامه عجیبی و فتنه غریبی و معرکه سترگی  
و مقاتله بزرگی بر روی کار آمد و آقعه طلبان از هر سوراخ موش در رنگ جراد  
منتشر و قتنه جوانان در غارتگری اهل جلده خود غیر مقصرت را نچه شد و گردید  
انچه گردید و آنچه شد همه بجا شد و هر چه گردید جمله ما سر اگر دید اقامت بخیران  
خود را بوطن رسانیدم و بگوشه عافیت کشیدم

غالب بریدم از همه خواهی که زمین پس | کنجی گزینیم و بپرستم خدای را

نیز نگاشتند بر او دیدن ست که با آنکه مردم این بلده می سر بخلاف نبرد داشتند  
و حرانی از بغاوت بر زبان نراندند با یک پیکار مختصری که فوج کپنی را با سپاه  
سه بندی فرخ آباد که در گوشه این شهر از طرف رئیس نا هموار آنجا قیام داشت  
پیش آمد اکنه در بروج غرباء شهر همه تبارج لشکر سکه و پنجایان رفت خانه مارا  
نیز درین شور و غوغا غارت نمودند و از جمله مارا سبکدوش فرستادند

چه خوش بروی دل تنگ مادر می واکرد | خدا دراز کند عمر خرم کاری ما

روز دیگر نوای قتل عام شهر شهرت پذیرفت یاران پدر مارا با مادر و خواهر  
بقتضیه بگلرام پنج گروهی قنوج آنسوی دریای گنگ بودند چند ماه درین جا  
بجمله میدان پوره اتفاق اقامت افتاد جز یک جائه سیاه رنگ بر تن و نان خشک

سب به گام در دهن گیر تیج نبو واللهم اجرنی فی مصیبتی هذه واخلفی  
 یدامها درین فرصت از نزه رجب <sup>۱۲۸۲</sup> ششم اینده پاره از کلام الله از سر یاد  
 رفته شد چون بود بوطن گشت دوم ذیقعد <sup>۱۲۸۲</sup> ششم اینده بنا بر ناداری و سبکسای  
 بمرزا یو رشدم و همان جناب اگر علی خان سوداگر ششم بباقی معرفت با پدر  
 میربانی با کردند و التماس نمودند درین میان نامه رئیس موصوفه در طلب رسید  
 درین بارتن راه جلیپور قصد هوایل کردم متعاضب این رحلت میچ میسر  
 روزی در رودی میان صحرایکه گرایه با سپ باب فرودت نزدیک بود که  
 در یار دستوم رحمت الهی دست گرفت و از ان در طله بلاک بساحل نجات رسانید  
 سگی کماں میان رود و حامل سیل حرار گردید شب در کریمه تنگ از ان یکی از  
 صحرائتیمان نشسته مامد و شد بارش فرصت نفس راست کردن نمیداد  
 سر صکمه هر چه بود مسلول گردید

|                                     |                                      |
|-------------------------------------|--------------------------------------|
| از رنگال هند کسی اراغ نیست          | یک خانه نیست که نخل این فصل داغ نیست |
| ترشد برانچه بود از اسباب و حمامه ها | چیزی که خشک ماند بغیر از داغ نیست    |

آخر ماه صفر صدر در رود و هوایل اتفاق افتاد رسیدن همان بود و  
 نفاذ حکم بدر رقتن همان خودی طلب ازین طرف خواندند و خود در سلام و کلام  
 متعاضد نمودند

|                                 |                                |
|---------------------------------|--------------------------------|
| خرین قدر توان گفت در حال تو عیب | که خال هر دو فانیست روی زیبارا |
|---------------------------------|--------------------------------|

چار و ناچار بخواهی حکم حاکم مرگ مناجات با دل شکسته و خاطر خسته و بال و پر  
 گسته در بقیه همان بارش محل سفر بجانب جلیپور برستم و الحمد لله علی کل حال

وفی کل حال کویان برآمدیم و ضمن طی مراحل گذر بر سر بلبله و گونک صورت  
 بست سافرانه در خانه سید حمید الدین مرحوم فرود گشتم سید اسمعیل خوش  
 سید احمد قدس سره میزبانی فرمود و بچاشانه خود برد و دو ماه چند روز بنجوا  
 سید القوم خادمه حضرت ضیافت نمود وزیر الدوله باد که خدایش بسیار نزد  
 خواهی بنجواهی باعث شد بر اقامت و پنجاه روپیة ماهوار معین فرمود هشت ماه  
 در آن الکله بسر آمد سید زکریا فرزند مولوی حیدر علی مرحوم و لجنوی بامیکو و  
 مولوی امام الدین را در بنجا دیدیم و سراج الرحمن را بنجیدم از اهل علم آنکه در خود  
 ذکر باشد کسی آنجا در آن وقت جلوه آرا نبود همین شتی سادات پیر قدری خلق میکرد  
 منشی ظهیر علی مرحوم پیری تین و جهان دیده بود و با پدرش ناسا بهدارا پیش  
 آمدی درین حصص بهیص که خاطر باند و بود آنجا بوجه چند رضا نمیداد ناگاه باز  
 نامه بر نییسه سابق الذکر غفر الله له در طلب آمد و آن شکوک و او نام که در مره اولی  
 بسعایت بعض اهل غرض بنجا طریش خریده بود زوال پذیرفت

|                               |                           |
|-------------------------------|---------------------------|
| از طرف چمن نسیم اقبال و زید   | وز گلبن امید گل لطف و سید |
| یعنی که رحمن طالع و نجات سعید | پروانه التفات عامش بر سید |

دستوری گرفته رگرا می عرصه مقصود شدم از گونک تا نیمه راه سرویج محبت  
 حاجی دیوان شمس الدین سلمه الله تعالی بود بسی انسانیت فرمود و خیلی رحمت  
 داد چون از سرویج برآمده سیر دهم محرم ۱۲۵۸ هجری وارد بهوپال گشتم حضور رئیس  
 التفات عظیم فرمود و رعایت مصارف راه نمود و از آنچه گذشته معذرت  
 کرد و متباد و پنجره روپیة ماهوار تعیین فرمود و خدمت تاریخ نگاری سپرد عمری

دراز کاغذ با سیاه کریم و تحریر دستور العمل بر آن مزید است در سن بین  
 ملاحظه خدا پرستی و حق گرینی مدارا المام بر آن آورده که ما هم قریب رود  
 این ماجرا در شش صورت است حق تعالی در مطاوی آن ایام و لیالی دوسیم  
 و یکم خضر عطار مودود دختر دیگر رحمت حق آسود بعد از خیز سال ما در بهران  
 را با خواهران و شوهران ایشان از وطن پیش خود خواندم بگمان با تسبیح حسینی  
 که رفیق و خادم پدر میبود و جلی حامد و زاهد و متقی اشرفی آوردند بدیدار  
 حضرت ام و اخوات محبت تو ام تکر خدا مودعی نموده آمد که بعد از عمر در کجایی  
 دست بهم داد و لکن نیز نگ قدرت و بازی تقدیر راجیه توان کرد که در نور و  
 شش ماه جناب والده ماجده و خواهر گلان و وسط معاتب یکدیگر سفر آخرت  
 گردیدند و در حواله قدس رحمت الهی آسودند

که نقصا بود که با هم رسم رویم      میرسد آنوقت که ما هم رسم رویم

رئیس مرحومه دجوانی با میسر مودود و ما هواری اجد روید رسانید و نیزه ما را  
 ملازم گرفت بسی بر نیامد که خود حق هم خانه نشین حمله گورست و دست سخت  
 دامن دل گرفت یا نژده سال کامل در خدمت گذاری و فرمان برداری ایشان  
 ماندم میان حمله متوسلان ریاست تعظیم و تقدیم تسلیم و دیگر امور تکریم اغراض  
 می افروزدند و با آنکه مراج شریف ایشان با سیاست و شدت بسیار موافق  
 افتاده بود این هیچ چیز را گاهی از نظر التفات محروم نمیدانند

نگاهت بازاد عین از دگران      غلام مقصد حسن بهتیباز توام

چون جناب رئیس معظمه حال نواب شاه جهان بکیم عظمیاء و سلم بست مهم

شهبان شمسند ریاست رازیب وزنیت تاز دور و نق بی انداز نشیند  
 بهوای سفر حجاز نیست طراز جان ناتوان را مضطر ساخت و شوق حسین  
 شریفین زاد شهر فها و تادیه فریضه حج و زیارت مسجد مدینه منوره و مرقد مطهر  
 علی صاحبه الصلوٰۃ و التسمیۃ نسل در آتش گردانید سه  
 نزدیک شد که عشق نهان بر ملا شود چشم نیاز و ناز بهم آشنا شود

و آستان این سفر مبارک در کتاب اتخاف القبلا و حوادث این غربت در  
 رساله رحله الصدیق مرقوم است اعاده چه حاجت چون بعد از هشت ماه  
 وصول بهوپال دست بهم داد و اهتمام مدارس سلیانیه را منتخب گردیدیم و این  
 خدمت را نظر بشغل علم بهتر از حمله خدایات سابقه و لاحقہ دیدیم و مسکیم کیال  
 برین باب را گذشت میرفتی ریاست پایتخت غزل درآمد هر چند سر باز زدیم و جاوه  
 انکار سپردیم سودمند نیفتاد با کراه تمام مراد خورد این کار دیده بجای  
 او منصوب ساختند و بخطاب میر دبیر و خانی و اضافه معاش مقدار دو صد و سی  
 ما چوار نواختند چار دینو و بجز خبر کردن و شکیبابودن سال دیگر چون سیر  
 آمد رئیس مصلحت در آن دید که مرا بر وجهت خود اقیانوس باشد بعد از اطلاع  
 گورنمنٹ و استحصال مرضی االی صدر این امر خیر به وقوع آمد

مرا بر سندیسم می نشانند الهی برسد آن کوی شینم

خدا آگاه است و دل بتیاب و چشم حیران گواه که مرادین معامله هیچ چاره گری  
 و معالجه در میان نبود بلکه خود بانوی کاشانه دولت و اقبال را پیش ازین  
 فکرتی درین باب بخاطر خطور نمیکرد هر چه هست از آثار و کان امر الله قدر

مقدور است آیین و سلت سبب تندرتی منصب و عروج منزلت حصول  
 قبول است چهار هزار و سیصد سال و خطاب مقتدا المهای و عطا خلعت گرامی و  
 ستاقت آن بعد از چند ماه خطاب نوامی و امیر الملک و الا حاهی با تسلک هفده  
 میرو دیگر مراتب متعلقه این عروج ار رانی گردید و اطلاق لک و سیصد سال  
 مراعات شد و سلسله سلسله افزود و اطلاق سابق سیرایه تقییه لاحق گرفت  
 و حریت قدیم نوعی از رقیقت حدید بهم رسانید اما الله و انا الیه راجعون

|                                 |                                 |
|---------------------------------|---------------------------------|
| یای مستدور و سنی تا نم دادند    | دست و بازو شکستند و کمانم دادند |
| جان ستم حد را زد و نوح جاوید شد | خانه در کوه آسوده دلا نم دادند  |

مرا که ار ارل آرد آمده ام و با خاطر ناتا و مخلوق کشته و آزاد رفتن و قانع  
 زینتن آرزو دارم از من و دل من سیرس که این خلایق و عوائق چه قسم مرا هر دم  
 دالقه مرگ هسظار می می چشاند و این دار و گیر خلایق و حب و نبض این و آن  
 چه نوع هر لحظه در کیف حرکت مد بوجی میدارند

|                                      |                                |
|--------------------------------------|--------------------------------|
| میدانم گما هم حیثیت کرم سر کران داری | سرت گردم قصوری در وفا نمی دانی |
|--------------------------------------|--------------------------------|

یا دایام گذشته که کسی مرا یار و نه از من بر خاطر احدی عبارت از هیچکسی بر  
 حال من بندی و به هیچ کس را از من نگردندی حسرت بر حسرت می افزاید

|                           |                        |
|---------------------------|------------------------|
| ثروت و مردای هوس و ناکامی | دلت بخیو صدحت فی فلب   |
| ولقد استکف فما اوسما      | ولقد تکتو فما یعومنی   |
| عیرانی ناکسوی اعروفا      | وهی ابصا نالهی یبصر فی |
| ذکرت الفاود هرا صالحا     | فیک تبجوا و هاحت تبجنی |

حق گوئی من دوست از دشمن شناسد و راست بازی من خویش را از  
 بیگانه جدا نگرداند تا گرفتار دام این بلا که غایت متمنای ابناء جنس من است  
 شده ام و بهم آواز مرغان قفس این پستی سرگشته هر که راحی بنیم در پی آزار  
 ست و بر سر عداوت و انکار با آنکه

|                       |                        |
|-----------------------|------------------------|
| شائستگی عداوت من نیست | بس منفعلم ز کینه و رها |
|-----------------------|------------------------|

و چه این دشمنی جز آن نتواند بود که یاران زمانه از ارکان و اخوان و رعایا  
 و خویش و بیگانه حکمران را زبون میخوانند و کسبوی هوای نفس خود و دیگر  
 مواد فسق و فجور و تعدی و تطاول و ستم و جور و زور و ستمون می جویند این  
 حرکات بی برکات از کسی که قائل بوجود واجب تعالی و معتقد یوم آخرت  
 خود بوجود نمی تواند آمد

|                                  |                             |
|----------------------------------|-----------------------------|
| ما عجز دشمنیم و حریفان ز بون طلب | ای خون ما بگردن طبع غیور ما |
|----------------------------------|-----------------------------|

رحمت طبع رئیس معظمه که مجبور بر عفو غالب جرائم و تقصیرات افتاده است و  
 در گذر از کار پردازان بایست که منجر بعد سیاست در اکثر امور آمده موجب  
 جرأت بسیاری از واقعه طلبان فتنه جوئی شده خصوصاً قطع نظر و حی حفظها  
 اسد و سلم از خوشیا و ندان و ذوی الهیات تازیانه دیگر بر سمنند ناز گردیده  
 حال آنکه وید و ادید این حالات از کسیکه صاحب حکومت و دولت است و نفس الامر  
 نزد انصاف پرستان موجب شکر باشد نه شکایت چه درین دور آخر و زمان  
 پسین که زمام فرمان روائی ممالک مختلفه بدست هر کس بن کعبه بی دینت است هر ذی  
 ثروت و جاه و مریض و ارجل و سفاقت اگر کی برخلاف راه و رسم میقوم جایز



اداملکت فاسخه سیر و انصاف آن باشد که وی در خور و سیاس بود  
نه موقع حسد و بغض بقیاس و لکن رسم این خاکدان فنانشان همچنان افتاد  
است که نیکان نامراد باشند و بدان خرند و تاد

طالع مردم بیکر رسامی باشد | متعلقه آتش و آتش ویر طلامی باشد

اینقدر ضرورت است که چندان تلخ نباید بود که از دبانست بشکنند و آفتد تیرین  
نایدست که حکومت فرور در چون رهام حکومت این الکه بدست رنایست  
ورقت طبع و قلت انتقام تیوه و نظرت ایشان ایتدر مساحت که بوجود  
می آمد هرگز بوجود می مایست آمد تا حرام نمکان فتنه حوی را حوصله بیشتر شود  
رئیس مغفور و خواه طبعاً یا تکلفاً چون طریق مزید است می سپرد احدی  
سر برنید است رئیس مغفکه حال حوی جمله خور حسن و معافات افتاد است  
این همه شور و شغب بسیار و زانم وزنست آری

غلط است اینکه همه اهل دول بیدارند | هرگز ایدیم ازین طائفه آزاری داشت

درین عرض مدت چهار سال که ریاست را از طرف اهلکاران و متوسلان  
گوهر بگیم حده فاسده و حیه ساعیه این الکه شکایت مظالم و عدوانات رزبان  
آمد زمره مفیدین را رگ شرارت چنید مال مفت دل حیرسم میانجیان و  
رسولان و کوچک ابدالان ایشان امتیاز فرصت کرده و موقع اخذ و جر  
بدست آورده و نزاع آستانه را با کاشانه ریاست نیست بارده ششرد  
کردند آنچه کردند و خوردند آنچه خوردند و بردند آنچه بردند و دادند آنچه  
دادند و باطل محض را حق بخت نمودند

شهرت رقیب چند بکوی تو جا کند | او هم بروز ما بنشیند خدا کند

بر ضمیر منیر ریاست ذره از ان مخفی نیست و لکن سه

چین بر چین ز جنبش هر خس بنی زنند | در یاد لان چو موج گهر آرمیده اند

ایقدر با لضرور شد که بعضی حکام را خلاف واقع فغانیند و با هم شکر رنجی با  
افزودند اما حاقبت بخیر ماند و العاقبة للمتقين این معاطله سخت بیجا پیچ  
ست از طرف ثانی الوف و لکوک تلف شد تا شد آنچه شد سخت شکل ست  
که او باش حرام خوار و خون ریز و ریاست نرم دل و ستم پر بنیر بیچاره کار و  
ظا هر که خفتش همچو محارز در پیش حقیقت بیکارست چه کند اگر ز ما هم اقتدار بدست  
دادندی یا نقد اختیار بگفت فکرت او نه اندی تنقیده این مواد فاسد بکیده و سهل  
سهل می تواند شد ظاهر پرستان هر امر خوب و مرغوب و محبوب را محبوب دارند  
و هر گناه تا کرده را گورانه و کز جانب انفسوب میانیند و الله اعلم و انقل  
لا تعلمون از من پرس که درین حالت پر ملالت چه قسم زندگانی میکنم و بکدام  
اندره برون و افسردگی درون روز به شب می آرم سه

قسمت با بجهان غیر ریشانی نیست | سر نوشت من زلف تو بیک مضمونست

بهر چند سمند اندیشه را جولان دادم و خود را در بوتۀ فکرت گد ختم که این الفاظ  
بمعنی را که مجرد تعلق صوری از برای نام بمن دارد ربط نباشد و این اعراف  
و مصطلحات ریاستی را که هر دم درون مرا پیچاپ میدهد و بیاب میازد و دست  
بسوی من نبود و منیر نکشید و چه کنم که با لقتیر ستیزه نتوان کرد

انچه نصیبست به سم می رسد | اگر نستانی به ستم می رسد

درین یرود اگر شکری سحر انر سید و باشد و حتی محقدار و اصل نگر دیده ناک  
معد و رست و در حقیقت محبور و مقهور مگر و را اگر خدا خواهد معفو و مغفور خواهد  
بود الا من اکره و قلبه مطمئن بالا یمن

شبه از سر است یا فی فیض تنصیب است یا  
یا دل باشد و گریه صبح و شام دیگر است

مدای احقر و الدین طلوع و انوار و احقر هر دم چون تاب از رگ اندیشه  
میچکاند و صدای و اماکن و الیوه ایها المحسنون هر لحظه ذائقه حداب لبسم  
سیتاندر ایام حالیه بود دید تمینات رعیسه معظمه در مطاوی معانیات قابلات  
ماشاره بمن اعضار ریاست اعزّه دولت ادویه سقم بکار بر روند با آنکه این زرد  
اگر کبار آید مجرور رحمت الهی است انوار خیال استراغ ریاست ماین تیوه  
یعنی چپس مرا با بانوی دولتکده اقبال عاها الله تعالی بکجا زهر در کاسه  
کردند اجل موعود و مقدر نبود کار هر دو به قی و اسهال کتید حالا انیمه و چین چین  
اندیشید نفی بلد و دفع دخل بدو و سودمند نیتاد بهر خنید خرنیه مجوزه دست بزر  
این و آن است گشتن خواهند و در کین تست دست بسم نداده

هوتا به و بان مستوره قتل بهار  
لو حضرت دل اور سوتا به و خراور

ما بحله این اخوان التیاطین و اساد انخراطین انیمه لوجه ما حضرت رعیسه  
حیاها الله و میاها کردند و میکنند را سیمه بسبب و سی اداله الله اقبالها  
با این نمودنی بود نمودند و میمانند میشاران است که بجزر توانند در آمد ملا حظّه  
این احوال و معاشه این اموال ترجیح فقر بر غنا میدهد و تجربه چندین سال  
این صدا بگوست دل میدهد

|                             |                               |
|-----------------------------|-------------------------------|
| خوشا جهان تهیدستی و غریبانش | زوال نیست در اقبال بی نصیبانش |
|-----------------------------|-------------------------------|

مرا خود آرزوی این اوج موج گاهی دغدغه در دل نمکرده و اکنون که بی توج  
من این بارگران بردوش من انداخته اند قدرت کار و بار می بدان منضم  
ساخته اند مشیت امور بدست دیگرست و حکایت از من مجبور

|                                  |                            |
|----------------------------------|----------------------------|
| جرم از طرف غیر و ملامت همه بر من | گوئی سرانگشت ملامت ز دگانم |
|----------------------------------|----------------------------|

مرا اگر دسترسی نباشد این کجروان را باندک فرصت رست می توان کرد  
یا مرا اگر بمن بگذارند دست از دو کون می توان افشاند چه ثانی مراد دل  
و اول سخت مشکل و لکن

|                                  |                                 |
|----------------------------------|---------------------------------|
| نی دوامی رست می آید بنجان هم سیر | درد بر حال من بیماری باید گریست |
|----------------------------------|---------------------------------|

چون این حرام نمکان مگس طینت و فتنه انگیزان بهائیم سریت هیچ راهی بسوی  
مدعای خود در باره این هیچکاره نیافتند درین نزدیکی سه چهار سال نزد حکام  
بالادست بویاسیت و اثبات این الفاظ بدنام کردن خواستند و تهمت ترغیب  
غزو و مانند آن را شہرت دادند تجربه صدر عالی قدر نسبت این ریاست دولت  
عموماً و نسبت این بی حراست و صولت خصوصاً قاضی بعدم ثبوت این قسم  
افتراءات و خدع بیلات شد ورنه نزدیک بود که دست بخون بگینایم مگر  
سازند و ساز مدعا برائی علی را و س الا شهاد بنوازند با بجمه ازین جنس  
ماجرایات بحشیم دیده و بگوش هوش شنیده بسیارست اما موانع اظهار و  
عوائق ابراز از خارج و داخل بشمار و مستمع ناپیدا و منصف مفقود  
و چاره گر خاف و فتنه انگیز موجود این که گفته شد اندکی از بسیار و شتی

## از خروارست

تسرح این هجران داین سوره جگر | این زمان گذارتا وقت دگر  
 دنیا را اگر بیدیه حسرت نگری و بحسبم تجربه است بینی در یابی که بهار ریاست  
 به موقوف بر حسن نظم و بسط عدل است و نه زوال آنها بود جوهر مظلمت  
 ملکه محض بقدر قدرت مقصود بر مجاری امور بحسب اغراض جمهور است هر  
 مسئله در برابر حصول زرمایاک برار میشود و صد هزار نصفت نزد مردم  
 وصول سلخ عین تصور میگردد و این طمع ار که تاسه بگمان را فر گرفته و دامن  
 سیار دار بهر ساینده نزدیک است که آسمان بشکافد و زمین ستر قدیم  
 برآید و عیسی فرود شود و جبال در گیتی گردد و بلکه در صورتی که یوم نشود  
 راحله دهند

هر جهانی که کسی راحت حاست ولی | رسم الصاف سباد از جهان برخیزد  
 ترسم که اگر شمه ار حالت دل خود بصحرانهم بآرد آن زمانه که ظاهر سستی آید  
 ایسان ست واکار از باطن سادقان فراست ایسان سر بسول این ایسان  
 و در دنیا رند و خویش و میگوید که بنده شکم و کینز دنیا و درم اند این امانه را حمل  
 بر الاخوانی نایب و نه اینست در صورتی که مراد برهاد خویش بپای  
 و حریر یک نخ می از زد و جواهر پیش از سنگ در میزان نظری سنجید و این  
 اوج و موج که مت خاکی زار سر در می قنوح رود استه از زانی دستند  
 و بی حرکت ارادی او بر حیم اقبالش افزا احتیادار قاسر قسیر است و در نفس الامر  
 از طرف منتار مذهب خیر تر و روشن نموده سرب است و تب سیاه وید بر آب

تن اگر چه گرفتار نشا این آب و گل ست باری باری تعالی را شکر که جان  
در هوای آخرت بسمل

|                               |                              |
|-------------------------------|------------------------------|
| گر شاخ صنوبری بر آید چه عجب   | و رخت دوری بسر آید چه عجب    |
| چون دل که خلاصه وجود است آنجا | تن نیز اگر بر اثر آید چه عجب |

چگویم از آفرینش خود که آنچه دل میخواهد و جان میخواهد و تن میطلبد  
آن خواهد بود که دلی نباشد که غذای او علم باشد و جانی دهند که محو ضای  
جانان بود و تنی ارزانی دارند که محتاج آب و نان نباشد

|                      |                       |
|----------------------|-----------------------|
| کان لی قلب اعیش به   | ضایع منی فی تقلبه     |
| سرب فارد و ه علی فقد | ضاق صدری فی تطلبه     |
| واغت ما دام لی سرمتی | یا غیاث المستغیثین به |

تسبیحان الله و بحمد لا حال دل آینه است و مایل به اسیران آب و گل آن  
که چند آنکه میگردد مرا بندی تازه بر یاسی میکنند و نغمه تازه در طنبور میزند

|                               |                                       |
|-------------------------------|---------------------------------------|
| گر باین سازت دور از روی جانان | زنده ام من بهم بآب تنگی که نتوان رستن |
|-------------------------------|---------------------------------------|

درین و لا که طوبی نیکوی فرزندانم بود حضرت والیه عالیه این الکه ایشان را  
بعطاء اسپ و فیل و اقطاع دوازده هزار و پیه سالانه و خطاب خانی  
و بذل انواع مهربانی و دیگر مراعاتهای خاندانی نوازش بالاسی نوازش فرمود  
و حاسدان و ناتوان بنیان و کوته اندیشان را که رضی نمیشوند الا بزدال  
دولت من و وابستگان من نوید قل مولا بغیظکم بگوش هوش رسانید  
این هیچ نیست آنچه با من کرده اند و درون و برون مرا بدان نواخته اگر چه

تهر ربا ن شود و تا جان ست لشکر و سپاه آن عطا یا طلب اللسان ماند  
 شکل است که حربی از کتاب و بر قوی از آفات عالمات بگزارش تواند آمد  
 در اینجا این در مانده راهگهان ار که و به و یار و اعیار حتم کینه می بنید و تنها  
 ایسان بدیده قدر شناسی و دوستداری می نگردد و گنجینه خود و سگانه همه  
 میناسد غرض که آنچه با را با ایسان می بالیت ایسان با با کرده اند و دل ربا ن  
 ما را از سپاس و شکر گزاری جهانات و مودات حلیق کوتاه ساخته امیدوار که  
 که روز حشر مکافات این مصالحات در امان و کنار خویش بنید و خزان خزان  
 صدر بنویسند انی لا اصبیح عمل عامل مکر و من لعن متقال  
 در راه حد اید از انجا که شکر محسن منجمله شکر خداوند بجا است و تا دیر  
 آن صید فریاد و قید عبید است امداد غالب مولات زبان ناتوان به بیان  
 آن مطلق شده درین نامه مختصار حانه نیز مداس تا سارت رفت که لویسکر  
 الله من لویسکر الناس و کلام ما س که با بیان درست و اسلام بر است و  
 احسان سیکو سر بلند و از جمله خصال حمیده و رومند دل و خود و سخا و جود  
 کثیر خاره اوست و مرحمت و عفو و قیام بوظائف و مراعات داری ن غلام کاش  
 او بر ترجمه قرآن مجید از بابی اسم آن تا نامی تمت بدون مراجعت تراحم قادر  
 و تسوی حیرات و مصالحات و تعاون بر و تقوی مباد و بجای تسامح حسنه  
 از صورت و سیرت و سریرت موصوف و تجملگی مرا سم مدع و ستر کاز  
 و دلشکده خاص مت موقوف این ماجر التوید و مرا سینید که معذکب رزنی  
 ظلم که کاف با سده خدای خواهم که عفاف بود خانه جویم که گشتن فساد

بنشین پسندیم که جز مذاکره علم حرفی دیگر نراند خلوتی خواهیم که غیب را در  
 جمل ذکره دران راهی نبود و خلوتی جویم که لایشتی جلیس هم سیامی مستشار  
 باشد و صلی خواهیم که فراقی در پس نداشته باشد فراقی طلبیم که وصل با سویی  
 بخاطرش گذار نبود زنی خواهیم که از وی هیچ انگاری و آزاری نرسد  
 فرزندی جویم که از وی بر خاطر من باری نباشد خادمی خواهیم که ناگفته بفرماید  
 چاکری جویم که مرز آن را ندیاری طلبیم که هر دم نوید آئینی دهد دوستی خواهیم که در  
 غیبت دشمنی نکند ز لیتی خواهیم که در شغل کتاب و سنت بگذرد و مرگی ننهد دار  
 که همچو مرگ دوستانش بود گوری پسندم که چینی از چستان جنت بود و دشمنی  
 خواهیم که مراد دران رستخیز بریزد عرش در سایه آئینی بنشانند حسابی را امیدوارم  
 که یسیر بود کتابی را خواستارم که در بین آید شفاعتی جویم که گناهان معلوم و  
 غیر معلوم را یکسر معدوم گرداند و رحمتی را طلبگارم که سیئات را بجنات مبدل  
 سازد و بهشتی خواهیم که تجلیگاه طور آفرین باشد و دیداری آرزو کنم که هیچگاه  
 دوری از آن نصیب دل خرم نبود و لقائی جویم که مراد خود تلاشی فرماید  
 نگاری خواهیم که مراد از من بر بایسد

|                                  |                              |
|----------------------------------|------------------------------|
| خوشا وقت شوریدگان غمش            | اگر ریش بیند و گر مرهمش      |
| گدایانی از پادشاهی نفور          | با میدش اندر گدائی صبور      |
| و ما دم شراب الم در کشند         | و گر تلخ بنیند دم در کشند    |
| بلائی خارست در عیش مل            | سلاحدار خارست با شاخ گل      |
| نه تلخ است صبر می که بر یاد اوست | که تلخی شکر باشد از دست دوست |



اسیرش خواهد ربانی زبند  
 سلاطین عرت گدایان حی  
 ملاست کتاسدستان یار  
 بسرقت تان خلق کی ره برند  
 جویت المقدس درون یرتاب  
 جو پر واه آلتی نخود در زسد  
 دلارام در دلارام حوی  
 لگویم که بر آب قسا در پید

شکار سق نخود خلاص از گزند  
 منارل ستاسان گم کرده بی  
 سبکتیر برداشترست بار  
 که چون آبجیوان بطلست درند  
 رها کرده دیوار بیرون خراب  
 نه چون گرم سیله بخود درغند  
 لب از تشنگی چنک بر طرف حوی  
 که رسا حل نیل مستقی اند

تا حمله تو خیال خواهی کرد که این پدیان از عالم دیوانگی ست نه از جهان درنگی  
 و من اندیشه میکنم که مراحیه می باید کرد تا این آرزو بار و در سخشم سرعینم  
 و آرین دوستان دتمس کام و دتمسان مخلص بام بهر هج که می تواند شدن  
 را ای گزینم حد و دهمون اتنا فی الدیاحسة و فی الاحرة حسة  
 و قما عذاب النار را از برای من طلوم و حول حکم محکم و قضاء مبرم  
 کن و اتساء فی الدیاحسة و انه فی الاحرة من الصالحین را بخت  
 عجز و زلوفی من تفسیر مرجع فراتمن آنم که من دایم تو همه میتوانی کرد و من  
 هیچ متوالم بهر خیز متقاضی حال و مصلحت وقت بود که این افسانه باید  
 گفت و خود را از برای هرزه گویان نشانه باید ساخت و لکن تا از ان عسر  
 ماین بپسر رسیده ایم خدای عالم الغیب و الشها و میداند و می شناسد  
 نمی مای که ما حدی را ارا عالی و اسافل و رؤس و اذئاب اندیشه مدی و

که نذر سانی را بخود راه نداده ام و جز مدارات و مراعات و مواسات دشمن  
و دوست در هیچکی امور خارج و داخل فکری باطل درباره هیچیکی از اخوان و  
ارکان و رعایا و برپا ننموده اگر یکی را باضافه تنخواه محنت کردیم آن دیگر  
را ببطا جاکیری سرفرازی بخشیدیم و آن سوم را خلعت عهده دادیم و آن  
چهارم را بترقی خدمت مخصوص فرمودیم قدیمی درین بازگشت دولت از  
حقوق خویش محروم نیفتاد و تجدیدی از درین دولتکده مایوس ز رفتن نیفتاد  
نیست که خیرات کثیره دست او نگرفته مسافری نیست که آرزوی خود از امداد  
و اعانت خیر در کنار ندیده غرض که هیچ کار خیر و برکت نباشد که در آن رئیس  
مطمئن سلیمان الله تعالی سبقت از اهل عصر خود نبوده و هیچ مرتبه از مراتب  
قدر دانی و آدم شناسی و محنت و محرومت و علو همت و بذل مقدرت  
نبود که در آن سعی و افزا روی حفظها الله تعالی بظهور رسیده آری چندی  
فکر سبب مظالم و رخنه در کار رشوت که دستگیر در ماندگان است در میان  
بود و چیرا نبودی که تا انتصاف ضعیف از قوی نشود هرگز هیچ ریاست  
و سلطنت رستگار نگردد

|                          |                          |
|--------------------------|--------------------------|
| کسی خپدا آسوده در زیر گل | که خسپند ز مردم آسوده دل |
|--------------------------|--------------------------|

یکدو دار و گیر این جنب که خلل انداز غرض تا را جگران رعایا و مملکت را  
بر ریاست سبب بیان خلاف واقع و پدید آمدن و قانع شد با آنکه امروز  
آن بازار نیز خاموش است اما این شیاطین الانس همچنان از برای بدنام  
نمودن نگو نامی چند در جوش و خروش

تکون و ماسکوی لم تلی عاده | و لکن تعیص الکاس عدا متلاتنا

این حکایت حال بندگان دنیا و مستحقان این سیخی سراسر است و اما شکایت کسانی که خود را از زمره اهل دین و علم گیرند و منافقانه دیرایه مولویت و مجددیت و مجددیت و ملیسمیت و فقه است با و ادعیه ضرورت تریبیه و ملاسا بقه عداوت و جز آن را اسباب بعصار و حقد و حسد و افتادگان گیتی و تابان بی بدعت طرف میشوند پس قصه تحیب و حدیث سربست و رعایت طول و نهایت عرص و درخور ضبط درین کلام موجب نظام نیست

اگر حمله راسدی اتا کسد | مکر و فتری دیگر اطلاق کسد

مختصر آنکه تا درین ملت هفتاد و دو ورقه پیدا شد چند می بیان یکدیگر بازار جدال زمان بلکه در بعض محال قتال سیف و سان گرم مانده و یکدیگر اکثر این فرق باطله مقرض است و در روی در خاک صفت زرق و فصح و حوارج و بعض شعب ایشان کسی باقی نماند که موجب اتیار از اهل سنت و حماحت بود این گروه سعادت پروه که عبارت از اهل حدیث و متبعان طریقه جها قرون ستمودلها مانجیر است از استداد حدوت و فرق تا حال یکسان بر یک سوال مانده و لوده آمده و وجود دعوت و احداث اگر هست در غیر این حدوت از اهل مذاهب با استدایان خود که ائم احداث کرده اند و با ایجاد مذہبی و بدعتی تازه رضا نداده بلکه هنوز بر همان صرافت اسلام و محوصت سنت قدیم باقی هستند چنانکه کتب طبقات ایشان بلکه مؤلفات اعدای ایشان و همچنین کتب تواریخ و سیرناطق است مابین مدعا و ادل طوائف اهل اسلام در امتیاز

مراتب تقوی و استلاف و اقل مردم در بعد از تفرق و اختلاف و ارحم مس  
 با اعداء و اگر مخلق در صدق همین گروه است پس پس وحدت مذاهب بگنجا  
 و جلها خواه در عرب باشد یا در عجم و خواه در نجد بود یا در غور بی شبهه خلاف  
 بدی قدیم و شرع قویم و صراط مستقیم مذکور است و انیضی بروحی روشن  
 ست که محتاج بنیه و تنبیه نیست هر عا بر کتب دین و عارف علم شرع همین  
 آزامی شناسد هر چند غرض نفسانی قوم و عداوات یکدیگر که منشاء آن  
 محبت دنیا و علو خود و سفل غیر باشد زبان را بند ساخته بلکه بخلاف آن دیده  
 و دانسته گو یا گردانیده و این حرکت بی برکت سبب اراقت و دما کشیده و آلت  
 نفوس و تخریب بیوت بسیاری از اهل جلده ایشان هم گردیده تا بدگران چه  
 رسد معذرا از بد سگالی خویش و شتمات اعداء خود عبرت نمی گیرند و بجای آنکه  
 در رد و قرح اعداء اسلام مثل روافض و خوارج کوشند مگر شکست اهل سنت  
 بسته اند و نام ایشان و بابی و باغی و غازی و طاغی نهاده با آنکه تابع سنت  
 که تقلید مذہبی از مذاهب نمی کنند و ارنه باند مذہب و مایه کارست و نه از  
 مذہب دیگری در خاطر خبار آزادگی از مذہب عجب نعمت بزرگست که  
 در ملت اسلام جز اهل سنت نصیب دیگری نشده و تقلید مذہب خواه مذہب  
 متقلده باشد یا مذہب بتدعه یا مذہب و مایه یا مذہب نیچر یا مذہب بین  
 یا که ام نخلت دیگر همه موجب عداوت و سبب بغاوت با این سلطنت علیہ مگر  
 حیضی که درین مقام بر دل نا کام میگذرد ملاحظه ملاحظه و ہی انباء جنسست که  
 عداوت درونی خود را با این سرکار بدمه مشت پری از غر با اهل اسلام بر بسته اند

و نام ایشان دلبانی و غازی و حوآن نهاده و میدانند که طریقه و بایست ایشان  
 حزا اینقدر نیست که نماز و روزه و حج و زکوة بجا آرند و در ترک حصال ذمیمه  
 و کسب حلال حمیده تا توانند کشتن و کوشش نمایند دروغ و ریا و کینه و حسد  
 و تکبر و حب مال و جاه و طمع زرد کسب حرام و جمله حیووت نفس را بر خود حسیرام  
 سازند و وفاداری و حیر سگالی و مکافات احسان و استحکام عهد و حسیله قیام  
 و وصیات ذمه و عدم نقص عهد را بر چند مانعیر مسلمانان را باین کتاب و محوس  
 و بنود ماستد بر خویش واجب گردانند و این همه اوصاف در گروه اهل سنت و  
 جماعت موجود است و در اسرار ایشان که خود را مقلد و متذمب و مخالف خود را  
 و ماسیه نام نهاده اند یکسر منقود و سرکار رشت را باریت وجه و دستار کسی چه  
 کار و آری پوشیدن از ارفاق بصف ساق و نه دوستیان قلیان و نه بدین  
 رقص سوان و نشیندن نشید علما چه آزار و این احوال را در و بابیت که در  
 دخل و بار ما آنکه اهل حق را که تابع سنت محتار اند از تسمیه و بابیت و اشال آن  
 صد گونه نفرت و عارست و بابیت نام مذمب است و ما از مذمب آزاده ایم  
 و آل باتباع قرآن و حدیث داده اگر گویند که دلبانی نام کسی است که بادولت  
 انگلیشه دشمن است و برایان جهاد را فرض میدانند پس در جوابش همین قدر  
 کسایت ماستد که مسئله فرضیت جهاد بی شبهه در قرآن و در حدیث و در هر کتاب  
 مذمب از مذمب موجود و مسلمانان عجم و عرب مذکور است و این کتب در هر  
 زبان مترجم شده و حالگیر گردیده و در هر زمان بلکه در هر ماه و عام خاص  
 در مملکت معموله سرکار عالی انگلیشه از هند و سند و جز آن پیرایه طبع پوشیده

عالمگیر میکرد و هر زن و طفل در آن فضائل جهاد و حکم آن میخواند و اعتقاد  
 خود بفرضیت آن درست میسازد پس حجر بر بعض کتب و بعض اشخاص و قطع  
 نظر از بعض یعنی چه آنانکه دیگران را و با بی ناسند و جهاد را بسوی ایشان  
 منسوب میسازند و باین حیلہ گری حکام را از بعض غفلت نشان بر سر نهادن  
 کشیدن می آرنند از ایشان باید پرسید که در کتب در سیمه و مذہبیه شما نیز  
 حکم جهاد با مخالفان اسلام مرقوم است یا نه و بعد از آنکه مرقوم است اعتقاد  
 بحقیقت آن دارید یا نه و اگر دارید پس وجه تقاعد از آن چیست و نیز جهاد  
 خاص با نصاریست یا با دیگران نیز رواست شک نیست که احدی از  
 ایشان انکار نتواند کرد و از آنکه این مسئلہ در کتب ایشان موجود است و بی  
 بدان متقدست مگر اینقدر خواهد گفت که جهاد موقوف بر وجود شرائط مشروط  
 است که در سنت صحیحہ یا کتب مذہبیه فقہیه مرقوم اند و تا آن شرائط یافتہ نشود  
 جهاد هرگز جائز نیست و اگر کنند خلاف شرع خود کرده باشند و درین صورت  
 چون مار کار غر و جهاد با مخالفان اسلام بلا تخصیص حکام و رنگ برین معنی  
 مقصور آمد پس بالیقین میتوان گفت که امروز در مملکت هند از کلکته تا  
 پشاور و از گجرات سند تا دکن مثلاً بلکه در چهار دانگ این قلمیم کسی نباشد  
 که متقد جواز جهاد و قتال با دولت برلن خواهد بود زیرا که شروط این عمل  
 یکسر درین وقت درین کشور مفقود است و اجتماع آن شروط و ضوابط  
 در مردم این روزگار خیلی دشوار می نماید پس این خیال باطل تحلیل محتل  
 و تصور مختل که مجرود وجود این مسئلہ در کتب اسلام و شیوع درین تدریس آن

در طلب علم بین مخالفت و بغاوت است یعنی چه و چه نیست حال غیر مسائل  
 که حاصل این مسئله باشد آیا کتاب الجهاد در درختار و فتاوی عالمگیری و قاضی  
 و کترو سامی و حوآن نیست یا خاص بکتاب همین اهل سنت است پس پس اهل  
 مدعت تقویة الایمان و نصیحة المسلمین و کتاب التوحید و مقصدا اصول الشریع  
 و امثال این رسائل را کتب مذهب و مابیه نامیده اند انصاف باید کرد که  
 درین رسائل مسائل جهاد کجاست آنچه هست همین دعوت است بسوی  
 تقوی و طهارت و هدایت و ارشاد

چشم بدانند لیت که رکند باده | عیب نماید هر تن در نظر  
 طرفه آنکه تمت و امیت در هر شهر و هر قطر رنگ دیگر دارد در دکن و بانی  
 کسی است که مسکرات راستل سیند ہی تارک باشد و در ممبئی و بانی کسی  
 است که یاسحر عدد الفاد مر سیثا لله گوید و در اووه و بانی کسی است  
 که تقلید مذاهب مروجه نماید و در دہلی کسی است که گورنمی پرستد و در  
 بایون کسی است که معتقد بدات مشاخر نیست و در حرمین شریفین کسی  
 است که هم عقیده اهل نجد باشد و قس علی ذلک حال آنکه این امور را هیچ  
 مناست بعداوت و بغاوت سلطنت انگستان نیست و یکیه و ابیه را  
 منسوب بسوی او میکنند یعنی محمد بن عبدالوهاب نجدی و سی با تفصاق  
 مؤرخان نصاری و اسلام در هند نیامده و نه هندیان را با او کدام سلاطه  
 تقدیر ارادت یا معرفت هم رسیده ایچه از آثار او بار و تارخ شام  
 خزان از مؤلفات علماء نصاری ثابت شده و در تاج مکرل نوشته ایم

معلوم میشود که دعوت مذنبی آن شخص منحصر در اقطار حجاز و حوالی آن بود و جهاد او با اهل بد و بود از مسلمانان نه با دیگر اهل ملل و نحل و کیفی ما کان مجر حسن عمل و اصلاح باطن و گرنه از قتل را از ما و ما بیت نام کردن خون انصاف ریختن است و اگر فکر و اندیشه جنگ نمودن با سلطنت انگلیشه یا دولت دیگران استحقاق این تسمیه دارد هر که از ابتداء عمل برطانیه در هند با ایشان پیکار کرده و در زمان غدر هندوستان از جنود نابود بمقاتله و تاراج پیش آمده همه باید که و با بی باشند خواه هندو داند و خواه مسلمان و خواه اهل ملت دیگر تخصیص مشتی اهل تقوی باین اسم و رسم حسیت بلکه آنچه پیش ما محقق شده آنست که همین زمره واقعه طلب فساد انگیز حکام وقت را که اطلاع بر حقائق این امور ندارند مغالطه داده اند و تسمیت حدوت با همی خود را درین پرده و ناموده کار از پیش برده اند رب مشهور کلا اصل له ورنه در حقیقت و نفس الامر و در واقع قطعاً و یقیناً هیچ قومی دوستدار تر از اهل تقوی و ارباب دیانت بحق دولت انگلیشه نیست که طریقۀ ایشان بنیست بر خایت حدالت و حفظ از نقض عهد و حرمت بغاوت و نحو آن

درد دلم که پیش تو فسانه پیش نیست | چشم ستاره را قره خون فشان کند

این حکایت بسیار دراز است آیدیم بر آنکه درین عمر پنجاه ساله یاد نداریم که با وجود چندین شغل علم و انماک در آن با احدی از ملایان و معلمان در مسائل و رسائل دین جاده مکابره بلکه مناظره و مباحثه شل ابنا و دیگر تخصیص مخاطب سپرده باشیم و اگر در بدایت طلب علم بنا بر عدم تجزگی کلمه حق نوشته ایم یا کشف



القباسی نموده بعد از آنکه خوش در حقائق امور رفت آن ساخته و پرداخته  
تفویم یارینه نظر آمد و از شماره تالیف بیرون نموده شد و با آنکه غالب  
مؤلفات این خسته دل قتل داده صدر اول است نه حکایت فروع علی اصل و  
فرض استعاده خویش است نه از برای افاده کلام بداندیش معذک که ظاهر  
ما توان میان تقلید پسندگران است و در واجب در ابل دین سوان جان  
دروان ایشان

|                              |                             |
|------------------------------|-----------------------------|
| يقولون لا تطلق بمأنت عازله   | به بین اهل الجهل خالی معیب  |
| فقل لهم رحلوا الملا مر فامنا | بحکم التجلی والمجال فریب    |
| سرتنا واهرقنا علی الاخر حرة  | والا مرض من کاس الکراه نصید |

در عیان علم و فضیلت این روزگار که عبارت اند از متعقبات انصار و  
تسلسلای بدعت شعار و محداد بهره کار و مجتهدان شکر علم اخبار دریا  
که چه میکنند و گرم بازاری خود را در نظر عوام کالانام و خواص کالعوام  
تا کجا خواسته اند و مواد حسد و کینه مضمخ خود را در محبت روح رخصه نمود  
بدعت و الفت شیوه آبابی و نصرت تقلید اجداد خویش چه قسم بیرون داده  
ما را رعی خود را خسته اند و پرده حیا و انصاف از رخ خود را انداخته کیمی دینی  
آست که اسفارفته سنت را از سلف باشد یا از خلف بایرادات بارده دور  
از کار و سب و شتم ناهموار از یایه شیوع و اعتبار فرو اندازد و دیگر می آن  
اندیشه که چه باید کرد تا در حکام باتبات لاند بهیبت و وابست این گروه  
حق پرده را مستحق اضرار و آزار گرداند و ندانسته اند که الورع علی السادی

والبادی اظلم والمستبان ما قالا فعلى البادی آری کالای بد بریش  
خاوند باشد

وناظم صخرة يومًا ليقلعها | فلم يصورها واوهی قرنه الوعل

سیر از او بگرامی قدس سره السامی جانی نوشته اند که صاحب بن عباد در  
ترتیب کلام تنبیهی رساله نوشت و کتاب الکشف عن مساوی شعر المقتبیه نام  
کرد و ابوعلی حاتمى عشرات ابو الطیب تنبیهی مذکور را جمع نمود و موصوفه نام گذاشت  
آخر عداوت این هر دو کس کاری ساخت و ابو الطیب از پاییه اعتبار ننید

البحر تستصغر الا بصهاره ريته | والذنب للعین لا النجم والصغر

انتهی حاصله غرض که از صدر اول تا این دم اگر کسی را که با اهل حق در  
هر عصر طرف شده اند و بعد باطل پرداخته شمار کنی و حسابی از ابراز غی این  
جماعه را ده و جمله معترضه بر اهل هدایت و ارشاد بر گیرى مولف مستقل فرایم  
آید تا آنکه بدان کفر شعار و رای پرستان ضلالت و تار بر کتاب خویش  
سخن ازل که عبارت از کلام غرض جل است ایرادها کرده اند و حکم و کذبوا  
بما لم یحیطوا بعلمه زبان اعتراضها بر آن گشوده هر چند آخر الامر باطل  
زا هق و حق ثابت ماند و احو بیکته یافته زبان در کام کشیدند پس دیگر پیران  
کتاب و متمسکان سنت رسالت آب را از کجا چشم نجات ازین خذ عیلات  
وطامات می توان داشت

تعاوینا لا غیر لکن | و تبغضنا لا غیر عور

باجمله گفته رسمی است که مبطلان تصنیف و تالیف تخفان را در میزان اعتبار

همی سبند و کمر همت بزرگست اوی نهند بیج مولف و بیج حصار ازین ملا  
 محفوظ نمانده و اهل حق در برابر آن و اذاخا طبع و هم الحاهل و قالوا  
 سلاما را کار بندگشته این سرگشته وادی ایجاد و اسیر هوا و هوس  
 حماست حسادت استاید سب و غلط هم رساله یا کتانی در رد احدی از انبیا  
 عصر و اسراء را می نویسته است و خانه حق نگار راز نهار الودیه این سیه  
 کاری نموده بلکه از مولفات معاصرین علی اختلاف انواع و تاسان قشایها  
 و اسقامها حرفی ننخوازده و آریا و ید مقلد یتیمان بدعت دوست رای  
 یسند سله بیاموخته و ورتی را ار کرار می مجرر ایتان در کتابخانه حلیت  
 جانی نداده و نظر خطا و غلط و سهو بیج یکی از اینان ندوخته و مبالاتی برد  
 و قبول این شناسان نموده بلکه انتقام هر قسم را با وجود قدرت تام نفس  
 حلیت حرام ساخته معذامی بید که مطرح انظار خشم آگین جسد تضمین این  
 حرکه مقلد پیشه است و موقع است از این مقرران ریا اندیشه سه

|  |  |
|--|--|
| <p>کل امر من الامور عجب<br/>         واسترا لوافی امر کل مر<br/>         وله رفیه عاله المتعب<br/>         مزحته حلاوة التقرب<br/>         اوصلوها بالعار والتعب<br/>         فی امور بدن لكل لبیب<br/>         نمر عادوا بالومر والتایب</p> | <p>بین اهل الحمود والتکذیب<br/>         ترکوا مریة ناهل اریاب<br/>         کتر الافتراء صهم حها را<br/>         وله بیهما دارة کاس<br/>         کم صما صهم قبیحة قدی<br/>         طعموا بالتقهما بعلیسا<br/>         واستحمو انما علی سوء طن</p> |
|--|--|

وارادوا ابطال رؤية فرق  
كل ذا من كثافة الطبع فيهم  
ولهم قبح نية في سواهم  
طال ما اهلك المهين منهم  
واكب الاله في النار نفساً  
وابتلاهم ربي بكل بلاء  
وعليهم من الرزايا توالت  
فاصبروا واستكبروا بنفوس  
لا تعاط ولا اعتبار بشيء  
وهم العمى عن سواء سبيل  
كلما نبهوا على الحق تآمروا  
بعدت شقة الكمال عليهم  
قمت فيهم معلما حسب جهلهم  
داعياً للهدى باخلاص قلب  
حافظاً مع كبيرهم وصغير  
فراؤني بوصفهم ورموني  
نزعوا ان خذ قهراً كشف عن  
قلوبني وغيروني لديهم  
الحمد وفي صفات مدحي وما لوا

في الورى بين يا بس ورجيب  
وقصروا العقل الخبيث السليب  
اوصلتهم غدا الى التعذيب  
جسداً امن ضلالة في لهيب  
نشأت بالفاق في تقلب  
عل ان يرجعوا بقلب صليب  
ظلمات كواكب في الصليب  
لم تخف من رب اليها قريب  
عندهم في شهادة ومغيب  
لا يبالون بالبصير الرقيب  
عنه بالاضطرار والتغليب  
فتسلوا عن ذلك بالتكذيب  
ناصحاً بين سائل وعجيب  
وكلام فصل وصدي رحيب  
حرمان الوداد بالترحيب  
بالذي فيه هم من التركيب  
ضعفت امرى فاستجبوا انهم طيب  
وعلى الناس اعجموا تعريبي  
عن صوابي وابعدوا تقربي

فعلوا مثل فعل اعزال  
 حيب قالوا فيه ناعراض نص  
 كل هذا وليس يحفى ادا نى  
 واما السمت لا رالى عيون  
 لم اكلعك ان ترى حس حالى  
 او على المصر لى اراك مقيما  
 اما الخود منك حود داب  
 ناعوسا يستطون المعانى  
 ان تكونوا فى اسوء حال الحيات  
 واراكم مصممين على ما  
 اتساوون كل ابيض عرض  
 ما استطعنم بالدوق ان تفرقوا  
 ما نفوس قد اسلمت كفوس  
 رب ناس ليد حسو مر حال  
 وعقول بالوهم سعاد طوعا  
 من اتاهم لعلمهم حدود  
 وراهم للسرى تهوين  
 انطقوا كل يومه نهواهم  
 حاولوا يطعمون بالروبوورى

فى كلام المهين المستحيب  
 يتعالون كل سروص حصيب  
 بالهدى بسهم ولا تنويى  
 عمدت عن جمال وجه حبيبى  
 فى الدرايا او ان تكون نسيى  
 او دنيك ان ترد بصيبى  
 كف جهدا من الاذى عن لبس  
 من قديم الكلام بالترتيب  
 اهله بين محطى ومصيب  
 فيه ادم بعد ما بنى  
 فى المعالى باسود غر دب  
 ما بين رث ورائى من حلب  
 عاد اب من الهوى للصلب  
 ونفوس حلت من التاديب  
 للهوى والصلال فود الخيب  
 كيف من جاءهم لعلم عريب  
 وراهم للخيار فى صعب  
 واراوا السكوت للمدليب  
 ويزلون عرو ولا يرى المهيب

|                            |                         |
|----------------------------|-------------------------|
| فرا و امن عنایة الله لی ما | اصبحوا منه فی اسئ و تحب |
| والی الله قد تو سلت فیهم   | وعلیهم رب العباد حسیدی  |

بترخند بنا بر بشریت گاهی دل از برای مباحثه و مناظره می طرد و هوس  
خاصه فرسائی و امن خاطر میکشد اما فقدان مخاطب صحیح را چه علاج لیتنی  
ذات سوار لطمتنی

|                       |                       |
|-----------------------|-----------------------|
| کس زبان مرانه می فهمد | بغریزان چه التماس کنم |
|-----------------------|-----------------------|

طریق بحث در علم و طرز تحریر در رد و هنجار استدلال بر مدعا و روش  
رفع حجت خصم بر وضعیکه پسندیده یاران این زمانه و گزیده دانشمندان  
فرزانه ست در سلف ازان نشانی نداده اند و بنا بر تکفیر و تضلیل و تسفیه  
بران نهاده ع آنچه فخر تست آن ننگ من ست به بیشتر در مباحث  
مناظره مشاهده افتاده که خطای خود بر دامن دیگری می بندند و از میدان  
جواب با صواب گر ختم از یک بحث طفره به بحث دیگری نمایند و مغذ لک  
ادعای تاویدیه حقوق پاسخ میکنند و متنی بد آنها و انسالت تا آنکه دین  
امروز دین نسوان است و لعوب اطفال گشته و فضیلت در سب و شتم  
فحول رجال منحصر شده اگر بهتری را از خود مرده باشد یا زنده در چا ویده خانه  
خود رد نکند و هیچ عزیت او را دست بهم نداد و اگر در قبح برتری از خویش  
خاصه نفوس و حجت بر ثبوت فضیلت خود اقامت نه نمود

|                            |                      |
|----------------------------|----------------------|
| لغو بالله من اناس          | تشیخوا قبل ان یشیخوا |
| احد و د بوا و انخوانا ریاء | فاخذرهم و انهم فخور  |

این حال جمعی است که خود را از ذوی الکیات و آبار احسانات شمارند و در  
 فقه و مدارک رایی بالغ بیایه اجتهاد و تبحر بدینسانند و کمال قابلیت ترویج  
 او را قوت و شهرت در عوام آفاق منحصر دانند و از آله عرص اسلام و انقضا  
 بدعوات نافرجام را مرتبه وصول الی تحقیق میدانند تا بجامه که تابع هر ناحق  
 و طر و قه هر راهی اندر میرسد و علی نفسها بر افش محنی ستمها و الاحلام  
 را همین قدر ببندست که فلانی جواب کتاب فلانی نوشته هر چند مجرب و دنیان  
 چنان باشد و عوام کالانعام را این خلغ که کفایت کند که فلانی از تحریر جواب  
 فلانی سکوت ورزیده اگر چه حجت سیره و برهان ساطع بدست او بود با آنکه  
 جواب یار د یا ایراد کسی ننوشتن و اعرض عن الحاکم هالین را کار بستن  
 اگر یک عیب است مجازفات و تهاوت فقها زمان را یا نسخ گزاردن و  
 اصاحت وقت خود درین کار روا داشتن صد عیب است عهدی باک  
 سغیا قصی صوب فقها شنیدستم که در مد راس یکی گفتگو بر سر سئله  
 استوار چمن بر عرش عظیم کرده بودند و دشمنندی بتجربیر حیدر با ستوارا عو حاج  
 او پر دخت دیگری در او ده عو عو کرد فاضلی آنرا از کوئی خود برانده  
 سه نور میفشاند و سگ شور سکیند | سگ را مگو نزع تو با ما هتایت

آن ثالث با نخیر در سلط هرزه سرائی کرد حق پرستی کشف عوار او ساخت  
 و دروغ گویا تا سخانه رسانید و کفی الله المومنین القتال جزین سه نفر  
 دیگری معلوم نیست که ابلیس را می جدید و غده او درین افعال ناسد  
 کرده باشد و نه عرب و عجم بر قبول این مؤلفات اتفاق دارد

|   |                                |
|---|--------------------------------|
| اذا رضيت عنى كرام عشيرتى  | فلا تزال غضبان على ليا مہا     |
| <p>و فرضا اگر کسی بجانب انصاف نگرداند حق را فی نفسه چه گزند و چون خدا<br/>و رسول در فروغ و اصول پرستی ما باشد باطل تر ندرا چه فروغ اگر تمامه<br/>جهان برخلاف ما ایستد باکی نیست که اصل مقصود درین کار اتباع دلیل است<br/>نه آوختن بقال و قیل و غایت الامر موافقت با سنت مطهره و کتاب عزیز است<br/>نه التفات بسوی شور و شغب هر جا بیل بی تمیزه</p> |                                |
| ما را چه باک گر کس صاحب نظر نباشد   | شناختن گهر را نقص گهر نباشد    |
| <p>الحمد لله که نه از رد این مبتدعان برخاطر حق پسند ما ملال است و نه بر قبول<br/>این شستی نادانان اختیال</p>  |                                |
| شراب ناب کش و روی برجیان بین  | خلاف مذہب آنان جمال ایمان بین  |
| <p>خلنی فی محبة المحبوب<br/>وتباعد یا جاہلاً خبیثاً<br/>یا کلو قد اراد مر یا ک خیرا<br/>لکن الله قد اضلک جهلاً<br/>طبغنا الحب لیس ینفک عنا<br/>لکن الله حسبنا فهو کا</p>  |                                |
| <p>فهی عندی نهاية المطلوب<br/>عن طریق و عد عن اسلوبی<br/>قلت مما عملت یا نفس توبی<br/>بالمقام المعظم المرغوب<br/>با باطیل جا هل معجوب<br/>فینا علی کل ذی افتراء کذب</p>   |                                |
| <p>ما را خود شکر آن می باید کرد که درین دانش و بنیش محسود خلائیقم نه حاسد<br/>بر اسرار این علایق اللهم اجعلنی محسوما و لا تجعلنی حاسدا</p>  |                                |
| هو یجسدون و شر الناس کلهم   | من عاش فی الناس یوما غیر محمدا |



این تکرار اسامی رسانیده که انصار خدا و حواریان رسول مصطفی صلعم  
 غائبانه از مایام بحواب این زمره لثام فرموده اند و دست و زبان باز  
 طرد محرمات ایتان نیالود و مع مردی از عیب برون آید و کاری بکند  
 لا احصى ثناء عليك اسما كما اتدنت على نفسك نعمت بامی خداوندی  
 جلت عظمت در باره این کثرینندگان خود بیت از ان ست که در غم لوح  
 سیاس ذره از ان انعام لایحصى و تکرار به از ان الطاف لا تستقصى بجا  
 می توان آورد و باین زبان که حج گرازش نیانش می توان نمود و الحمد لله  
 یسما فامی و وجودك ضبالا فهدی و وجودك عائلا فاعنی شرح  
 حال اوست و نصر الله امرء سمع مقالتي فاد اها كما سمعها تفسير مقال  
 او حکایت و تسمی اهل رای و شکایت شمری سهار خواه از عالم مفاسد و بیا  
 باسد یا از جهل و تعصب دین اقتضای نفس بشری ست ورنه هر خس و خوار کجا  
 در خور این نعمت و اقتدار تواند بود که هم تو میقت دریافت حقائق صدادقه بوی  
 بختند و هم صبر بر ایندای بنی حبس و تحمل بر شاق ایتان او را ارزانی دارند  
 است الناس بلاء الانساء بل لا مثل ولا مثل

و دعاء عناء الاولاء  
 به للناس ذمرا و نساء  
 به عند الاله له جزاء  
 یصیبك فيه ذاك هو الساء  
 لان مصاحبات الناس داء

بلاء الانبياء هو الساء  
 و ذلك كان في الدسا و فيما  
 و من يكثر عليه الصبر لعظم  
 و اما الدين فاحد من بلاء  
 و كن بالانعام سلیم صدم

|  |   |
|--|---|
| فانك ان نطقت بما تراه<br>وصريت عدوهم في كل حال<br>وان تسكت وتكرمه بقلب<br>وهم لا يقبلونك فاجتنبهم<br>وان خالطتهم وسلكت معهم<br>وتعسى يبدلهم مرفوع شان<br>ولكن تبذل بالدين منهم<br>اكا برهم على الاعراض قاموا<br>وقد حملوا اصباغهم عليه<br>تنبه يا مريد الحق وافقه<br>وصاب عن لقاء الناس واصبر<br>فان الصبر في الدنيا قليل<br>ولا تسترج غير الله مولى | عليهم حشمتك افتراء<br>وليس لهم بما قلت ارعواء<br>فقلبك ماله فيهم خفاء<br>وانت بما علمت لك اهتداء<br>يكون لهم بفعلك ذارضاء<br>وتصبح كل ما تلقى نهاء<br>بما هم فيه اذ بالسوء جاؤا<br>ولو بالكفر ما لهم انشاء<br>مداهنه وليس لهم حياء<br>عيونك ما بنوا الدنيا سواء<br>على الايذاء وليسع الاناء<br>وعقباه انكشاف وانجلاء<br>فغير الله ما فيه الرجاء |
|--|---|

اجر هر ذي اجر در هر دو جهان بقدر نصب و تعب اوست و فرد هر عامل  
با اندازه شقت و محنت او عمره درین باب ایشار حق بر خلق ست و ترک  
خلق از برای حق قل الله ثم ذکر هم فی خصوصهم یلعنون پانزده سال  
ست که در طفلی گذشت پانزده سال دیگر ست که در سر طلب بسر شدست  
سال ست که شغل خدمت کتاب و سنت دست این اوقات ده گرفته و از هم  
بیگانه ساخته آشنای خود کرده و لله الحمد ربنا تقبل منا انك انت

الجميع العلم نفسي خيد که از حیات و دروزه باقی ست و محبت مرگ بر کلمه  
توحید تشنگی جان را ساقی آید و ارم که جان در طلب همین درد برود و توفیق  
حسن عمل رفیق این سفر شود و رب انب و لیبی فی الدنیا و الاخره توفیق  
مسلمه و الحقیقی ناله الحین این ست ماجرای ماضی و حال که تعبیر از آن  
بدر روز و امروز و اس و الیوم می توان کرد و اما حال استقبال که عبارت از  
فردا و خد می تواند بود پس گرمیه و ما تدری نفس ما داتکسب خدا  
و ما تدری نفس بای ارض صوت کاشف حقائق است

نیرنگی قدرت چه نماید منسردا  
شب جامه است تا چه زانند فردا  
تا رنگ بنامی این جان رنجته اند  
یش هر در کلید او نیخته اند  
بر سرش ابر بلا بال هما میگردد  
کا مرانی چو کند در د و ا میگردد  
نفس در از می اطهار یابی بی ادبی  
گره قطره بد را چو رسد باز شود  
قالپ عاصی و روح تائب بوده  
این سیری من صیاح کاذب بوده

کس اخبری نیست چه آید منسردا  
لو میدستوزیر ده عالم غیب  
صد بست و کتا و ماهم آمیخته اند  
و لتک بباستید که مانند بال  
هر که تسلیم فرمان قضا میگردد  
چه ضرورت کشیدن نیسیانست  
بجفلی که دل آینه رضا طلبی ست  
بخدا کار جو افتاد خدا ساز شود  
و ائم نگناه نفس را غیب بوده  
موگست سفید و رو سفید نم نکرد

ربانی

ربانی

ربانی

ربانی

ربانی

ربانی

## خاتمة الرسالة وعاقبة المقالة

حافظ ابو بكر عبد الله بن محمد بن عبد الله بن ابي الدنيا بسند خود از  
ابن مسعود روايت نموده كه آنحضرت فرمود صلعم سلوا الله من فضله  
فان الله يحب ان يسال من فضله وافضل العباد ة انتظار الفرج  
واخذ حديث ابو سعيد مرفوعاً آورده لغز اجد عطاء خير ولا اوسع من الصبر  
ربيع بن خثيم گفته مراد بخرج در كرميه ومن يتق الله يجعل له مخرجاً  
خروج است از هر ضيق كه بر مژم باشد و ابو الدرداء گفته پرسیده شد  
رسول خدا از آيه كل يوم هوف في شان فرمود هوفان يغفر ذنبا و  
يكشف كرم با و يرفع قوما ويضع آخرين و ابن عباس گفته در آن بيان  
كه رويف بودم آنحضرت را فرمود يا غلام احفظ الله يحفظك احفظ  
الله تجده تجاهك و اذا سالت فاسئل الله عز وجل و اذا استعنت  
فاستعن بالله جف القلم و رفعت الصحف و الذي نفسي بيده  
لو جهدت الامة لتنفعل بغير ما كتب الله لك ما  
استطاعت ذلك و لو ارادت ان تضررك بغير ما قدر لك ما  
استطاعت و بطريق ديگر از سهل بن سعد ساعدي بابين لفظ روايت  
نموده كه ان رسول الله صلعم قال لعبد الله بن عباس يا غلام لا  
اعلمك كلمات تنفع بهن تسال بلي يا رسول الله قال  
احفظ الله يحفظك تجده تجاهك اذا سالت فاسال الله و اذا

استعنت واستعن بالله جف القلم بما هو كائن فلو جهد العباد  
 ان يعموا شي لم يكتبه الله لم يقدر واحده وان استطعت  
 ان تعمل لله بالصدق في اليقين فافعل فان لم تستطع فان الصدق  
 على ما تذكره حد اكمل واعلم ان النص مع الصبر وان العجز مع  
 الكبر وان مع العسر يسرا وروى ابي عيسى بن عباس ست مرفوعا  
 من اكبر من الاستغفار جعل الله عز وجل له من كل هم فرجا  
 ومن كل ضيق مخرجا ومن رزقه من حب لا يحتسب وابو ذر  
 ان حضرت بر من اين آية تلاوت ميكرو يعني آية مخرج نزل تقوى ووزق بكم  
 وآية كفايت خدا نزلت وكل وسيفرمود يا ابا دلو ان الناس احبوا  
 لكفهم واز حسن آمده كه فرمود ان حضرت صلعم ما احب الادي مد هن  
 ساعات الخطايا وعمر بن خطاب گفته ما اياي اى حال اصبح على  
 ما احب او على ما اكره وذلك لاني لا ادري المحب فما احبوا وما  
 اكره درين اترنهي علم نبيست از خود ابراهيم گفته ان لم يكن لما احب  
 فيما اكره لم يكن لما احب فيما يحب منصور بن عبد الرحمن كويد بهما  
 حسن شسته بودم كه مروى مرگفت حسن را از اين آية بريس ما اصاب من مصيبة  
 في الارض ولا في انفسكم الا في كتاب من قبل ان يلاها يرسيدم فرمود  
 سبحان الله من يسك في هذا كل مصيبة بين السماء والارض وفي  
 كتاب الله من قبل ان يدرى السمة وحسن گفته ان حضرت فرمود ادخل  
 نفسك في هود ما الدسا واحرج منها بالصبر ولابدك عن الناس ما تعلم

من نفسك وخالد بن رافع گفته آنحضرت ابن مسعود را فرمود که لا تكثر همك  
 ما يقدر ليكن وما ترزق يا تالك محمد بن علي كوفي لقد بورك لعبد في حاجة  
 اكثر فيها دعاء ربه كائنه ما كانت وابن عيينه فرمايد ما يكره العبد خيره  
 مما يحب لان ما يكرهه يهيج به الدعاء وما يحب يلهيه ولبودا بودا وكدك  
 سيكتف سچمان مستخرج الدعاء بالبلاد ومستخرج الشكر بالرضا  
 كرويس بن عمر گفته فيما انزل الله في الكتب ان الله يبتلي العبد وهو  
 يحبه يسمع تضرعه بشربن بشار مجاشعي از عبادا بود عابدي را گفته مرا  
 وصيت كن گفت الق نفسك مع القدر حيث القاك فهو احرى ان  
 تضرع قلبك وان يقل همك واياك ان تسخط ذلك فيحل بابك الخطا  
 وانت عنه في غفلة لا تشعرب به ودر حديث بن مسعود آمده كه فرمود  
 رسول خدا صلعم من نزلت به حاجة فانزلها بالناس لم تسد فاقته  
 فان انزلها بالله او شك الله له باجل حاضر او برزق عاجل ودر روا  
 عمران بن حصين ست مرفوعا من انقطع الى الدنيا وكله الله اليها اين  
 هم اخبار و آثار را ابن ابى الدنيا بسند خود در كتاب الفرع بعد الشدة آورده  
 آخر كلام مالك بن دينار ومرض موت آن بود كه ما اقرب النعيم من  
 البوس يعقبا ن ويوشكان وابن مسعود گفته لو ان العسر دخل  
 في خمس نجاء اليس حتى دخل معه ثم قال قال الله عز وجل فان  
 مع العسر يسرا ان مع العسر يسرا مروى ست كه عمر ابى عبیده نوشت  
 مهما ينزل بامرء شدة يجعل الله له بعدا فرجا فانه لن يغلب

عسر سن بن واحد و اوصا بر او را بطوا و اتقوا الله لعلمكم تفلحوا  
 و در روایت سعید است گفت کما حلوسا عند رسول الله صلعم فقال  
 الا احذرکم و احذرکم شیء اذا ارل رجل منکم کرب او یاء من امر  
 الدساد عا ربه یمرح عنه قال فقالوا بلی قال دعاء دی الواس  
 لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین گویند یونس علیه السلام  
 این دعا در سه ظلمت کرد و طین حوت و ظلمت لیل و ظلمت بحر ملک الموت نزد  
 یعقوب علیه السلام آمد یعقوب فرمود بالدی خلقک قصصت روح  
 یوسف گفت لا گفت الا اعلماک کلمان لا تسال الله شیئا الا اعطاک  
 قال بلی قال قل یا ذا المعروف الدی لا یقطعرا بدلا ولا یحصیه غیره  
 قال فما طالع الفحس حی اقی بقمص یوسف علیه السلام  
 خدایه شوق گراز جانب کفان برجا | بوسی بیر از بن یوسف زگر بیان برجا

مردی از اهل کوفه گفته جبریل علیه السلام در زندان بر یوسف علیه السلام  
 در آمد وی گفت باطیب من ادخلک علیها ها گفت اب ادخلتنی  
 گفت بگو اللهم ما سألک من غیر غائب و یا قریبا عبر بعد و یا عالما غدر  
 معلوم اجعل لی من امری درجا و حسن جا و ارزقنی من حیث لا احسد  
 سمر بن سلیمان گوید مردی با یعقوب برخورد و گفت مالی لا اراک کما ک  
 بکون قال طول الرمان و کثرة الاحرا ن گفت یس ملاقات کرد او را  
 لا قنی و گفت قل اللهم اجعل لی من کل ما اهمی من امر دنیا فی آخری  
 درجا و حسن جا و اغفر لی دنوی و تمت رحاک فی قلبی و اطعمه من

سواك حتى لا يكون لى رجا الا اياك حسن گفته لوعرى من البلا  
احد لعرى منه آل يعقوب جاسهم البلا ثمانين سنة ابن عباس  
گفته آنحضرت فرمود كلمات الفرج لا اله الا الله الحليم الكريم لا اله  
الا الله العلى العظيم لا اله الا الله رب السموات السبع ورب العرش  
الكريم و ابو بكره گفته آنحضرت فرمود دعوات المكروب اللهم رحمتك  
ارجو فلا تكلى الى نفسى طرفة عين واصلم لى شانى كله شان الدنيا  
والاخرة فى عفونتك وعافية لا اله الا انت وعبدك گفته كان رسول  
الله صلعم يقول اذ انزل به هم او غم يا حي يا قيوم برحمتك استغيث  
واسما بنت عميس گفته آنحضرت صلعم را شنيدم مي فرمود هر كه غم يا هم يا هم يا  
شده بر سوي بگو يا الله الله ربى لا شريك له آن بلا از وسى منكشف گردد  
وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلعم ما اصاب مسلما قط  
هم ولا حزن فقال اللهم انى عبدك وابن عبدك وابن امته ناصيته  
بيدك ماض فى حكمك عدل فى قضاائك اسالك بكل اسم هو لك  
سميت به نفسك او انزلته فى كتابك او علمته احد من خلقك  
او استاثرت به فى علم الغيب عندك ان تجعل القرآن ربيع قلبي طلاء  
حزنى وذهاب همى الا اذهب الله همه وابدل مكان حزنه فرجا قالوا  
يا رسول الله افلا نتعلم هذه الكلمات قال بلى ينبغى لمن سمعهن ان  
يتعلمهن مروي را حجاج قيد كرد و بروى حرس گذاشت و حكم كرد كه فردا صبح  
حاضر آيند و سى گفت در زندان سرنگون بودم كه از زاويه يكى ندا كرد و گفت



ای فلان این عاکیں یا من لایعلم کیف هو الا هو و یا من لایعرف قدره الا هو  
 عی ما انا یه یون این سا کر دم سدا از یلم یفقا و دروازه را کتاوه دیدم و حسن رجسته  
 را آمدم و بواسطه ستانتم تا آنکه در مسجد آجا صبح کردم رقیه گوید از ایتم سی در دیار خود او  
 گفت لود عوت الله ان یهرج عات گفت انی لاسحیبن ان ادعو الله ان یهرج عی  
 مالی یه احر مردی او جایی نبد کرد و در سر چاه چو گشتند او را در آن جای کتی نقی که در  
 حین گوید سبحان الملك القدوس سبحان الله وی ارا ان یاه برآمدی آنکه اسانی  
 او را آورده مات آمن ابی الدنیا در کتاب الفرج بعد التبه ازین جنس حکایات  
 و ادعیه خلاص مسجونان ربیت مغلق و دعاء نجات او نقل دما منسوخ و سابع  
 علی الصدر و دعاء مکروب و دعاء در حضور چشم و دعاء در سجده و دعاء متکوک در  
 قتل و مامور بسج با ساند خود آورده و گفته محمد بن ابی رجا روایت کرده که بر  
 مردی ارملوک که در سخن بود درآمد و می قتل میکرد باین ابیات و پس او را  
 زمان دراز گذشته بود دیدم که بی درنگ بیرون رفت ایات این ست

|                            |                           |
|----------------------------|---------------------------|
| عسی مترب یصغ و یطیعة       | اطال صداها المنهل المنکدر |
| عسی المحبوب العادیان ستکتم | و بالمستدل المسضاء ستنصر  |
| عسی حابر العظم الکسر بلطفه | سیر تاح للعظم الکسیر فحذر |
| عسی الله لاتأس من الله انه | سیر علیه ما یحل و یکر     |

عمر بن عبد العزیز گفته ادا کنت فی الدنیا فیما یسوءک فادکر الموت  
 فانه یسهل علیک تسلمه بن سعد المملک گوید ان اقل الناس هما فی  
 الاخرة اقلهم همما فی الدنیا آنو کر تقفی گفته مروی گفت مرا همی رسید

که از آن سخت دل تنگ شدم بخواب رفتم می بینم که گوینده میگوید

|                              |                          |
|------------------------------|--------------------------|
| کن للمکاره بالعزاء مقطعا     | فلعل یوما لا تری ما تکره |
| ولربما ابتسم الوقوف من الاذی | وضمیرہ من حره تیاره      |

بیدار شدم و این ابیات را تردید کردن گرفتم ویرشد که حق تعالی  
مرا از آن اندوه برانید و انشد احمد بن محبی

|                            |                        |
|----------------------------|------------------------|
| مفتاح باب الفرج الصبر      | وکل عسر معه یسر        |
| والدهر لا یبقى علی حالة    | والامر یاتی بعدة الامر |
| والکراهة تقنیه الیالی التي | یفنی علیها الخیر والشر |
| فکیف یبقى حال من حاله      | یسرع فیه الیوم والشر   |

و انشد محمد بن ابراهیم هذه الابیات

|                             |                          |
|-----------------------------|--------------------------|
| اذا اشتملت علی الیاس القلوب | وضاق لما به الصدر الرحیب |
| واوطئت المکاره واطمئت       | وارست فی اماکنها الخطوب  |
| ولم تر لا نکشاف الضر وجها   | ولا اعفی لخیلته الاریب   |
| اتاک علی قنوط منك غوث       | یمین به اللطیف المستجیب  |
| وکل الحادثات اذا اتاهت      | فموصول به الفرج القریب   |

و انشد رجل من قریش هذه الابیات

|                        |                         |
|------------------------|-------------------------|
| المرتبان ربك ليس تحصی  | ایادیه الحدیثة والقدیمة |
| تسل عن الهومر فليس شیئ | یقیم وما همومك بالمقیمه |
| لعل الله ينظر بعد هذا  | الیك بنظرة منه رحیمة    |

که بن معتمر در زندان بود و انوالقاهیه را شکایت طوایح بن و ستدت هم  
خود نکات وی در جواب نوشت

|                   |                  |
|-------------------|------------------|
| هی الایام و العسر | و امر الله       |
| اتياس ان تری فرحا | فان الله والصدور |

اس انی الدنيا بعد از ایراد این ابیات قصه خروج عمرو بن عبیره از  
حبس و قصه جعفر معاویه بن قطن و قصه خلاص تو به عبیری از حبس  
و بدان تسلیه مکر و بین مملوین خواسته و گفته قمری کسیدند حجری یافتند  
که بر آن مکتوب بوده

|                   |                        |
|-------------------|------------------------|
| اصبر لدهر بال صاب | فهکذا مصبت الدهور      |
| فرح و حزن مره     | لا الحزن دام ولا السور |

و مردی از قریق این بیت خوانده

|                           |                          |
|---------------------------|--------------------------|
| حلبا الدهر اسطره و صرت    | مناعف التدا تد و الرجاء  |
| فلم نأسف علی دیا نولت     | ولم نقرع الی عدو الدعاء  |
| هی الا نام نکلما و تا سوا | و نالی بالسعادة و النقاء |

و جعفر بن محمدات او کرده

|                        |                           |
|------------------------|---------------------------|
| فلا تشرع فان اعرب يوما | فقد اسرعت فی الزمن الطویل |
| ولا تناس فان الناس کفر | لعل الله لعنی عن فسل      |
| ولا تظن ربك ظن سوء     | فان الله اولی بالحمیل     |

تا سم بن محمد بن جعفر بیار بود که مثل باین استعاره میگردد

|  |   |
|--|---|
| عسى ما ترى ان لا يدوم وان ترى<br>عسى فرج يأتي به الله انه<br>اذا الاحمر عسراً فرجاً يسراً فانه | له فرجاً مما الح به الدهر<br>له كل يوم في خليفته امر<br>قضى الله ان العسر يتبعه يسر |
|--|---|

وانشد الحسين بن عبد الرحمن

|   |   |
|---|---|
| اذ المرئسا عجز في الامور تعسرت<br>فلما امر اوفى للبلاء من التقى | عليك فسا عجز وامر العسر باليسر<br>ولما امر للمكره اشقى من الصبر |
|---|---|

قال ابن ابى الدنيا ثم كتاب الفرج بعد الشدة والحمد لله وحده وصلى  
الله على محمد واله وصحبه اولى النجدة گويم ودر اینجا استغاثه دیگرست که  
انشاد آن مناسب می نماید وهی هذه

|  |  |
|--|--|
| يا من يفرج كرب المكاروب<br>ما لي سواك وانت خير موصل<br>ان لم تخلصني بعين عناية<br>فالطف الي بي كما عودتني<br>اوليتني نعماً ابوء بحققها<br>وجعلت حظي في عبادك وافرا<br>وسترت زلاتي علي تكرمها<br>هذي مواهب من قد يبرئلتها<br>لا تسلبني ما وهبت فليس من<br>ولئن سلبت مواهباً اعطيتها | انت المعد لشدة ونخطوب<br>ارنجو لكشف شدائدك وكروبي<br>كرماً والادمت في تعذيب<br>يا خير مدعو وخير مجيب<br>ولطفت بي وانلتني مطلوب<br>مستوطناً بلدي وفي تغريبي<br>وجزيتني منها جزاء منيب<br>وانا الحرص على وفور نصيبي<br>شيم الكرام الرد في الموهوب<br>كانت لبعض جرائمي وذنوبي |
|--|--|

|                         |                          |
|-------------------------|--------------------------|
| والرب ذكركم على المربوب | لكن حكمك يا الهى عدلى    |
| حاشاك تقطعها عقوبة حوب  | وعواندى منك الجميل تكهما |
| كى لا تبين فضائلى وعيوى | واجعل على سبيل سترك مسلا |

ومما انتده الشيخ العارف بالله تعالى عبد العزى النابلسى سدا  
 الخفى مشربا بالقادرى مدهبا للنفسدى طريفة قدس الله سره  
 واقاص عليها رة فى هذا المقام هذا المظامر

|                       |                        |
|-----------------------|------------------------|
| وستانى الواعى الفرح   | ما التدة الا للفرج     |
| فيما يقضيه على المهر  | فاصبر والله له حكم     |
| من شى راح سوف يحى     | والكل يروى ولا تحزن    |
| وعجب ايضا منه نبى     | والدهر عيب هالكه       |
| اهل الدنيا احدى الحجج | وصار رب الايام على     |
| فمن الملوى لا نسرع    | العالم للسلوى خلموا    |
| فى الاصل لمسى ممتزج   | فخوا بهم قد كان سلى    |
| كالظلمة نظهر والبلم   | والله له غضب وصرى      |
| اعلى الغرفات من الدرج | فاصعد لمراقى الخير الى |
| امر من امرك فانتج     | واذا وكلت الهلك فى     |
| تصبر منه او نحل       | واستر فهو المقصى ولا   |
| لميات فكن للوقت رحى   | والتى له وقت فاذا      |
| فاخرج عن ضيقك والخرج  | والعسر ليس يجمعه       |

وسألت يا مولاي بعن  
 من كل رسول جاء لنا  
 وبكل نبي منك اتى  
 وبنوح يشكر من غرقت  
 ونجت اصحاب سفينه  
 وابراهيم خليلك من  
 وبخلته وامامته  
 وبسمية من قبل لنا  
 وكليمك موسى من انجى  
 والفرق له كالطود غدا  
 وبروحك عيسى من ظهرت  
 ابرى الاعمى والا برص بل  
 وبطه احمد من بهرت  
 وحمى دين الاسلام وقد  
 وابان بمدح الدين لنا  
 وباهل البيت باجمعهم  
 وباصحاب المختار ومن  
 وابى بكر الصديق بلا  
 وبشيعته وسريته

يمشون على اسنى النهر  
 بالحق وبالدين البهيم  
 بطريق ليس بذى عوج  
 بالدعوة منه ذو والهرج  
 من كل فتى فى الله شجى  
 بنجاة الحق من السوء  
 لبنية على مراً الحج  
 بذوى الاسلام المنتقم  
 بك امته يوم الخلع  
 فى نجة بحر مختلج  
 انوار هداية على السرج  
 احيى كم ميت منذرج  
 آيات هداية المنبج  
 وافى بالنصرة فى السرج  
 عن ملته والكفر هجى  
 ارباب السبق لدى الدج  
 بالسرا نار واكل دجى  
 شك فى الدين ولا مرج  
 تلك المعمورة بالبحر

ومن فر الشيطان اسي  
 عمر الفاروق ومن بسا  
 وبعثان الزاكي الا  
 ويحمر العلم علي من  
 صهر الخنار وعمدته  
 وكل ولي فاحرنا  
 ان نفرح هو آجستيا  
 وتريل العمة اجمعها  
 وادع شترالاعداء ولا  
 والطف يا رب اللطف لنا  
 وصلوة الله مع التسليم  
 طه المختار وشبعته  
 وعلى العبد المنسوب بهم  
 ما لعل حادي الشوق وما

منه لطريق مستقيم  
 طلاء ايان عن الفضل  
 حلاق سوسد الدار المعتلم  
 ود فاح كروص معتز  
 في السدة والهم السرج  
 من سيرته نراكي الا سرج  
 وتقيم معتزك الهم  
 عن هذا القلب المرع  
 تعرفنا صهر في البحر  
 وانقد ناس هذا البحر  
 على ذي السر المنذح  
 والصحب ذوي السط العرج  
 لغنى ساعى المنصور  
 سامر الركبان على السرج

وقال رضى الله عنه

قد اصغر قلبي في وهم  
 ومعا في السوف قد اتفتحت  
 معى الا لطاف محقق ساء  
 ولعل الرحمة تدركنا

ومدام عيني في كمال البحر  
 بلسان ضمني الجسيم للبحر  
 وبلور النور من السرج  
 من بعد السدة بالفرج

ولعل علينا الله يجود  
والذنب يزول بمغفرة  
كرم المولى يحكى لجبا  
وادخل بيت التوفيق ولا  
واعرفه به واعبده له  
واسكر من خمرة طلعت  
واترك عنك الاكوان بلا  
مت واغسل عنك الغيرة في  
يا خمرة عين الحق لنا  
واذهب يا كاس فانك من  
ما ثم سوى الاحكام فلا  
ذات كالروض ونحن بها  
يا صاحب هذا المشرب قف  
جل بين صفوفك مفتخرا  
والكل سواك بغير هدى  
لا تطلب غيرك انك انت  
هذا نصي فاقبله وكن  
او كن للكل رياس هدى  
واشكر مولاي كما اولا

بشرح الصدر من الحرج  
ويصير الهالك منه نجى  
فاستبحر في هاتيك اللجج  
تصعد الا في ذى الدرج  
واسجد ان اسفروا بتمج  
وانظر نور الوجه البهرج  
ترك واسلك في ذا النهج  
اكفان الصفوة فاندريج  
برضاب الحضرة فامترجى  
وهو تمضي طورا وتجي  
تمدح شيئا فالشيء هي  
من زهر الوصف شذ الارج  
انت المقدام لدى الرحيم  
واسق الاسيا ف من المجر  
ان شئت فسر او شئت بجر  
منك فجعل عن ذا العوج  
للجما هل جهلا في ودج  
او حسنا في الخلد الضرج  
ك به واترك قول الهجر



|   |   |
|---|---|
| و صلوة الله سلاماً<br>وتحية رب الخلق على<br>وعلى آل الأطهار له<br>ما أسمر صبراً الصبر وما | وسلاماً لله مدى الحج<br>طه مجيئنا من و هجر<br>وعلى الأصحاب أولى السلم<br>ولى ليل فى الدهر دحى |
|---|---|

هذا الحرام ما اردنا ايراداً فى هذا المختصر وقد مسداً فى بيان طهر  
متى من لشروا بدرو حصى سراناً طهوراً من حد اول الكوتروا ب  
عن نفسه وحصر و تاب عما تقدم من دسه وتاخر و بطلان من رهم  
الصبا وسعى فى مروءة الوفا و نراى مدية حديث المصطفى صلى الله  
عليه وسلم ما اتصلت عين سطر و اذن بحديثه

|                            |                               |
|----------------------------|-------------------------------|
| شرباً على ذكر الحبيب مدامة | سكرنا بها من مل ان يحلو الكرم |
|----------------------------|-------------------------------|

ولله در العائل

|                              |                            |
|------------------------------|----------------------------|
| اتانى هواها قل ان اعرف الهوى | فصادف قلداً حالياً فتصكناً |
|------------------------------|----------------------------|

واقول والحالة هذه

|                             |                           |
|-----------------------------|---------------------------|
| اذا كان هذا الدمع شري صابته | على غير ليلى ففى دمع مصبغ |
|-----------------------------|---------------------------|

وأحرد عواناً ان الحمد لله رب العالمين و صلوة وسلاماً على  
المرسلين خصوصاً على سيدهم وحائهم و آله وصحبه و اجمعين

تمام شد

خاتمه طبع مع نظم تقریظ از یکیه نازمیدان سخن طرازی  
 مرکز دایره نظم پردازی حافظ مولوی حکیم سید محمد عظیم حسین  
 صاحب سندیلوی سلمه الله تعالی

الحمد لله والمنه که این نامه فرخنده عنوان موسوم بالروض انخسب من  
 تزکیة القلب المینب جلوه آرای اختتام آمد و بگونه شهرت رخ آراسته  
 دلربایی خاص و عام وقت است که کالاشناسان از هر طرف فراهم آیند  
 و مرابن جنس بی بهار بربخ جان از هم ربانیدگتابی ست گوناگون سخنها  
 ناشنیده را یکجا کرده و بوقلمون رازهای ناگفته را فراهم آورده جایی از  
 طب روحانی و جسمانی بدان اندازه سخن میرود که خط بر دفتر بقراط باید  
 کشید و در گفتگوی ابن سینا نکته با میتوان چید و فصلی بشمار عیوب نفس  
 بدانگونه نگارش می پذیرد که پنداری خرد و کوشان خرده بین را آینه حقیقت  
 نمایی پیش نظر گزاشته آمد و پرده از روی سر بر داشته بهر جا حکایات دلربا  
 و مواعظ هوش افزا پرداخته اند نکته یابان معنی نهاد را بواجب شوری بخاطر  
 انداخته اند باجمله درین زمان سعادت نشان باشارت فیض بشارت صورت  
 آرای این معنوی ارتنگ و گردآور این مجموعه دانش و فرهنگ اعنی علم افزا  
 میدان دارانی چراغ افروز شبستان دانائی پرده کشای چهره اقبال ستر  
 آرای کشور اجمال ربکرای طریقت جاده تردماغ حقیقت باده نیکی پسند

راستی بسند حجاب ادرار محیط ایتار بهمت نهاد فطرت ترا دخور ستیدگان  
 رحیم نگاه سهیل انوار قمر دیدار جوزا کرکیوان سیر گلستان وی بهاران  
 خوی گرامی القاب بهایون حطاب حجاب مستطاب واداجاه امیرالملک لوا  
 سید محمد صدیق حسن خان صاحب بهادر دام اقباله وزاد احلامه و عم فیضه  
 و نواله که کشور کشای صاحبقران آثارست و سیاه آرای سکن ریکار زمین  
 حکمرانی بانوی دارا دربان ملقبین سلیمان فرمان عدالت گرامی نو شیروان  
 هلال حاتم نوال دریا مثال فرمانروای آیز و شناس کار آرای تربیت است  
 مملکت ران دانست وزیر دور اندیش بنیش مستیر سنجین لوتاه اختر عفت  
 کزین کریم معر محفل طراز کامکاری هنگامه آرای تهریاری فرهمند خردمند  
 فرخ سلم جناب ابواب شاهان یکیم رئیس دلاور عظم طبقه اعلائی ستاره هشت  
 و تاج همدستان و رئیس بهوپال و دامها اند بالغ و الاقبال که بیرودن  
 علم و هنر پیوسته بهمت میگرد و به بتن آئین دولت و ساختن کار ملت  
 شکر فیما بکاری آرد فرزانه لیاقت یشیه مودت اندیشه حاکم انش نشان  
 نقشی محمد احمد خان صوفی احانه اسد المنان در مطبع مفید سام واقع مساحت  
 اکبر آباد مر این صحیفه دلپذیر را بقالب طبع درخشت و بزودترین اوقات  
 بحسن اهتمام گلگونه اتمام برورش کشیده جهانی را ولوله ستوق خریداری  
 بخاطر انجمن

نظم تقریظ

لوهبار آید که گشای آورد | نی که جنت را بدنیاس آورد

میفریدد و لفسریان را بهار  
 سنبلی آشفته مجنون را بدام  
 سر بصر را باد مجنون را دهد  
 تا بر عنائی فروشد جلوه‌ها  
 تا صنوبر عشقه‌ها ورزد به گل  
 گلزه‌مینها تا کند سیراب ابر  
 تا کشاید بر جمال خود نظر  
 ذوق گل خلوت نشینان را بباغ  
 نامیه چون خانه ارتنگ بند  
 بیکشد شریف در بر مرغزار  
 از گل نارسه شاخ سبز رنگ  
 بارو گل بندد نهالان را بهار  
 در چمنها باد چون بازارگان  
 گستر دامی سراسر سبزه‌زار  
 بیند بلبل نوائی کند اثر  
 وقت آن آمد که گل را نامیه  
 وقت آن آمد که والا جاه را  
 آنکه رضوان از ریاض همتش  
 آن نهان بین کاغذاب راز خال

بهر گل چیدن بصر آورد  
 از فریب زلف لیلی آورد  
 در چمن مرغ خوش آوا آورد  
 باغ از گل روسی زیبا آورد  
 عاریت دلهای شیدا آورد  
 دمدم آبی ز دریا آورد  
 گل ز زرگس چشم بنیا آورد  
 در لباس راز رسوا آورد  
 گونه‌گون صورت هویدا آورد  
 حله مخمل ز خضرا آورد  
 باده احمد به مینا آورد  
 تا حلی بندان زیبا آورد  
 شاخ و برگ و بار کالآ آورد  
 طوطیان رشته بر پا آورد  
 مسک برار باب تقوی آورد  
 چون شریر بیرون زخارا آورد  
 در چمن ذوق تمساش آورد  
 نورمان گلهای بویا آورد  
 از دل هر ذره پیدا آورد

حرامیرالملک والا حاه نیت  
 خواست چاؤتشی برسم خسروی  
 تأیرا غنی رکب در حلقاء  
 فتنه نگر یزد محسن آسمان  
 کسرت دستام و سحر خوانی کزن  
 می زرنجد گر رسم وام خواه  
 طر نما نند از وی بی طلب  
 آن طرب دارد دیدار تن جهان  
 اریخی تعمیر سمر لگاه او  
 تا کتایه تابدا نه اندران  
 تا رد مالای باش آسمان  
 می ندارد از ارسطو یایی کم  
 طبل نادان را اگر نیدی ده  
 گر کند فکر می بلند از هر شعر  
 استخوان نندد اگر الفاظ را  
 رهپائی کز بی طوف جسم  
 آن زمان کز علم ماطل مژمند  
 جمع کرد اینک کتابی دشتین  
 میکند روض الحسب القاب آن

آنکه کار دین و دنیا آورد  
 رفت اسکندر که دارا آورد  
 آتشی از طور سیاه آورد  
 تیغ دین در کت جو میجا آورد  
 نان طلب ررق گوارا آورد  
 وایه جو بروی تقاصا آورد  
 کاهها عرض تمنا آورد  
 کر رخ یوسف زلیخا آورد  
 خشتی از خورشید بنا آورد  
 روشنای نور و جوزا آورد  
 نردبان بر سیما آورد  
 چون دلیلی بهر دعوی آورد  
 گفتگوی سیر دانا آورد  
 سر رین از چرخ ستغری آورد  
 نغمه می پیوند اعضا آورد  
 کاروانی از کلیسا آورد  
 ماجرای خضر و موسی آورد  
 تاجه اعجاز آشکارا آورد  
 روضه حبت هسانا آورد

مختصر کاند در نور و سحر ورق  
طب روحانی و جسمانی کزو  
در دمندهای کوشد از وی چاره گیر  
از عیوب نفس میراند سخن  
و دیده زین آئینه معنی نسا  
شعبهای اصل دین کاجر عظیم  
قصه های حال و ماضی گسترده  
می نهد فصلی ز نظم آبدار  
آن کشتا نشا که بعد از غم رسد  
این گرامی پایه نقش آراسی را  
روز و شب شام و سحر در کام باد

هر چه میگذرد در حسرت آورد  
نسخه ما در کف سیجا آورد  
چاره سازان را مداوا آورد  
نکته های عبست افزا آورد  
در نظر راز سودا آورد  
زان عملها کار ادنی آورد  
موخت آئین سخنها آورد  
کوشش و تنیم گویا آورد  
دلشین ناشکیبا آورد  
کاین چنین نقش از پی ما آورد  
تا فلک امروز و فردا آورد

قطعه تاریخ رساله روض خسیب از غریب مصرناز کنجیالی  
نشتی محمد عبدالعزیز عزیزی بکروپالی تلمیذ افتخار الشعرا حافظ  
خان محمد خان صاحب شهر میر سلیمان الله تعالی

نواب امیر ملک کز وی  
فیضش بجهان بهار امید  
از باغ نوال او جسمانی

هم علم بلند رتبه بهم فن  
و نقش بعبطای بلا می معدن  
پیر کرد ز جیب تا به دامن

درکتور او کسی ندیده  
 بخشد کیسه چاکرانش  
 رسره عام او جهان را  
 بر هر که نگاه لطف آسگد  
 باز هم شمش که در ترقی  
 یک لشکرش سهل ریزد  
 چون زال ببرزو از نبییش  
 تیغش دل قاف بر تگافد  
 حکمست بعد او که با ستند  
 بگرفت هزار کشته خلقت  
 حان مخته لبش تسم  
 نطق همه آید اود گلش  
 هر نقطه که بر کاشت گلش  
 بر خط که کتد گرو را یار  
 دین را بجا تیس ترقیت  
 امکاں بیان کیست و صفش  
 نوشت رساله که ماستد  
 آن روض خصب نام دارد  
 هر صفحه از دست گنج اسرار

در یوزد گری بجوی و در رن  
 در جای جوی هزار حسن  
 دیدم که قناد ماں روعن  
 از چور زامه گشت این  
 بگذشت ز فر تور و بهمن  
 خون دودد شکبوت و تیرن  
 هر خید بود سد و تهن  
 تیرت گذرد ز بهت جوتن  
 کبک و تا بن بیک لستین  
 در کار نسیم صبح گلش  
 قرمان جبین او سنگنتن  
 شرت همه دلیسند و حسن  
 سد جلوه که بهار سوسن  
 از خط تباں یا سین تن  
 سد سیخ زمانه هر بر بهمن  
 نتوان همه عمر شرح کردن  
 هم فیض رسان مرد و بهمن  
 کاند رصفش زبان ستاکن  
 هر نقطه در دست دُر معدن

معنیش همه لطیف و روشن  
از ماتف کنج غیب مسکن  
فرمود بگو شکر فخر  
شهور بهر دیار چون من  
در زیر سپهر کام دشمن  
اعداد بکنج تار مدفن

لفظش همه آیدار و شاداب  
چون خواستم ای عزیز سالش  
آن پاک نهاد با دل شاد  
یار بود این رساله نغز  
نواب همیشه کامران باد  
اجاب و بصدر جاه مسند

## گزارش مهتم مطبع

بسم الله الرحمن الرحيم

چون ختام طبع این روض خصیب در ماه شوال ۱۲۹۸ هجری اتفاق افتاده و دوسه صفحه آخر کتاب فارغ از کتابت بوده ابیات تهنیت عید الفطر سال مذکور سک این ختام آمدنش صابر حسین بهسوانی فرماید

ترخوانی قلم نغمه فشان بهجت تسائش عینیت و دید بجهان  
دام اقبالها

خوش صبح و شام و روز و شب و سال عید  
کامل شود بجلوه سرور و بلال عید  
دام ز جشن تهنیتش اتصال عید  
دیگر بزرگ روزه و ذلش مثال عید

یار بود به شاه جهان تا هزار سال  
از تاب عیش او چونند اقتباس نور  
جاوید روز اوست ز نور روز بهمنار  
فرقت در نشاط شان و سرور او



|                                 |                                 |
|---------------------------------|---------------------------------|
| از لطف عین اوست سرای خیال عید   | هنگامه گرم سار دل راحت آشنا     |
| جز دل شگفتگی نداشتند آلال عید   | در بهر روح پرور او خوگر نشاط    |
| دار و بر صبا حسان احتمال عید    | از جلوه ریز می طرب جان نوار او  |
| ظاهر شود خلق باشد مجال عید      | تا او اتار تی مکدر انسا ط خولین |
| در دهر گشت سرج و الم پائمال عید | از کثرت سرور و هجوم سرش         |
| عیدت حال عیتیم و من عین حال عید | از فیض رحمت من او هر دل خوشیم   |

مارنج دلفروز صبا خوش ستوده  
 فرخ حلال عید هایون جمال عید  
 ۴۸ سنه سحری ۱۲

گلپانگ زنی خاتمه تنیت نواز بهج جناب نواب والا جاہ  
 امیر الملک سید محمد صدیق الحسن نصاب بهادر دام اقبال هم

|                          |                        |
|--------------------------|------------------------|
| از لطف خدا بود همسایون   | ساز و سرورگ شادمانی    |
| این عید دلا بود همسایون  | یا حضرت دیں یناه نواب  |
| هر صبح و سالود همسایون   | ایام سرور و موسیم عیتس |
| حان بخش صلا بود همسایون  | روحان نشاط دل نوازی    |
| ما سار و نوا بود همسایون | هنگامه روز جشن عشرت    |
| جاوید با بود همسایون     | جو تن اثر هجوم راحت    |
| بر ماوشما بود همسایون    | این فیض سرور خسر وانه  |

بر شاه و گدا بود همایون  
 بر ارض و سما بود همایون  
 تا چاک قبا بود همایون  
 بر چرخ سها بود همایون  
 آواز در ابد بود همایون  
 اندوه و بلا بود همایون  
 تسلیم و رضا بود همایون  
 خوش و شاد بود همایون  
 گلبانگ صبا بود همایون  
 آیین و دعا بود همایون  
 از مدح سرا بود همایون

این راحت غم زدای عالم  
 تا نور و شرف و غرور و مهر  
 گل را به نشاط و گاه گشتن  
 تا بهر سر و غ اهل تبسم  
 بر سرور کاروان عشرت  
 بر دشمن جبهه و خاسد اوج  
 در خاطر بندگان دل شاد  
 از کلاک تالش آفرینی  
 در انجمن طرب فر و شفی  
 یارب زمین و زیر گردون  
 یک بیت دو مصرعه با تاریخ

این عید و هزار عید دیگر

۶۸۲

با عیش و بقا بود همایون

۴۱۴

سنة ۱۲۹۸ هجری

قطعه گزرا نیده سید محمد شاکر حسین شاکر ابن فشتی  
 سید صابر حسین صبا سوانی سلمه الله تعالی

شهاب بارک و فرخ بود نشاط سعید

بجشن عید طرب ریز و تمیلت انگیز

|                                 |                            |
|---------------------------------|----------------------------|
| عجب ترا که درین فیض عام شاکر تو | بود قریب بماند زلف خاص عید |
|---------------------------------|----------------------------|

قطعه گزرا نیده سید جمیل احمد سوسانی سلمه العالی

|                                  |                                |
|----------------------------------|--------------------------------|
| ای ای پیر الامرا هر سیحمت توکت   | چون بطاره روی تو میان تنه عید  |
| یا مت از تیر فلک مصرع تاریخ جمیل | با ادب هر سلام تو گمان تنه عید |

قطعه گزرا نیده منشی امداد علی ابن منشی احمد علی صبا احمد حرم

|                                     |                                 |
|-------------------------------------|---------------------------------|
| ایکه ار جلوه روی تو جمال عیدست      | سخنه عمر تو هر روز و رفال عیدست |
| تا شود و از دلت عقده خاطر که تر است | ناخن یخه حورشید بهال عیدست      |

قطعه گزرا نیده منشی ابوالقاسم ابن شیخ عباس صاحب رفعت  
مهتم تنظیمات سلمه العالی

|                             |                             |
|-----------------------------|-----------------------------|
| عید تو ببا ماں طرب سازی باد | اچام نشاط تو در آغوازی باد  |
| تا بال همای عید ما تدمه نو  | اقبال تو در بلند پروازی باد |

ایضا منہ

|                          |                          |
|--------------------------|--------------------------|
| گردون بگردنخت فیروزت باد | خورتید فلک نده دسوزت باد |
|--------------------------|--------------------------|

|                               |                                 |
|-------------------------------|---------------------------------|
| هر روز تو خود ترز هر روزت باد | در هفته سه عید و چار نورورت باد |
|-------------------------------|---------------------------------|

قطعه گزرا نیده ابو النصر میر علی حسن خان سلیم در تنیت  
عید بحضور رئیس عالمه سلمه الله تعالی

|  |   |
|--|---|
| امی شاه جهان خسرو اقلیم سعادت<br>تاریخ کرد عرض سلیم از سر آداب | تو مایه صد عیش به تو به سبب عید<br>شاهانه مبارک هو نشاط و طرب عید |
| ۹۸   | ۱۲  |

قطعه تنیت عید از نشی کنج منوهر لعل نوش تخلص بخشی آشا  
نواب سلطان جهان سلیم صاحب سلمه

|   |   |
|---|---|
| نیر اوج می داور ما والا به<br>آنکه هرگاه سر رخس بر آید پیش<br>آنکه از نور رخ و جوش بهار خویش<br>همه از فیض کف بحر شالش دروهر<br>از فراوانی اسباب شکویش دور<br>هر کجا صرصر تهرش گذری داشته است<br>هر کجا عنبر لطفش اثر می گاشته است<br>باد آنیکه چدر سر و پیمان در گلشن<br>همچو شهباز که داند باوج هنرش<br>هر که از شهد نکلاش کشد انگشت بکام | کز جبینش سحر فرّه میدن دارد<br>دولت و نجت چو چاوش میدن دارد<br>مهر لرزیدن و گل حبیب دریدن دارد<br>جای هر قطره در از ابر چکیدن دارد<br>دوش خود را ز تیر بار کشیدن دارد<br>خار آسار گ گلبرگ خلیدن دارد<br>نافه سان بوی خوش از سیر میدن دارد<br>خامه اش در چمن علم چیدن دارد<br>نامه اش از پر او راق پریدن دارد<br>جاودانش ز ره ذوق مکیدن دارد |
|---|---|

هر که از عطر پیاش بتود گل بپاشم  
 وقت آنست دلاگوشت تراستی از جوت  
 عید آن عید کرد و چهره فروز و ستادی  
 سید آن عید کرد و صبح سعادت جود  
 داورا سر تو چنین عید همایون که ز تو  
 حرف و آرد نه مردم اینی مردم که خود  
 فرصت باد هر سال که بار آید عید  
 میروی عید گه شهر و رگر در اهت  
 باں سوی عید گشت روی و صدق <sup>یا طهر</sup>  
 و تیره عیدم برخت عید گهم بار گشت  
 ابساطت لود از عید و مرا طائر دل  
 چند این پرده ردن لب عا و اگر  
 خسر و انا دردت حلوه گه لیلی عید  
 ار خدا بر تو بود و ریش باران کرم

مکت کیسوی حور اس گزیدن دارد  
 نعمه آتینیت عید ستیدن دارد  
 عید آن عید کرد و روح رسیدن دارد  
 عید آن عید کرد و خیر حیکیدن دارد  
 هر دم سیدی عید رسیدن دارد  
 گوهر فرخی از بزم تو چیدن دارد  
 روی زیبای ترا خواهم دیدن دارد  
 شاه عید برخ غازه کشیدن دارد  
 حان بار گشت حلق دویدن دارد  
 فرق تسلیم حضور تو خمیدن دارد  
 در هواداری عیست تو یریدن دارد  
 نوش خود تحرف کنون از تو سریدن دارد  
 ناطک محفل ایام کشیدن دارد  
 تا که از ابر سیاه برق سپیدن دارد

تقریظ و نظم از بنده گمنام احمد خان صوفی مهتم مطبع معتمد عالم

بجهاد این نامه و فسرید  
 شده طبع در مطبع نیک نام  
 ز کان مجرب هر آمدید

که از گلک لواب بگرفت زیب  
 که نامش مفید است در خاص عام  
 نه خود بهر بی عقل مردم کلید

سکندر که آئینه ساخته  
 بین سوی آئینه و جام جم  
 سراپی این نامه گریه  
 همه باب او همچو باب السلام  
 نور و رفاهش چون آفتاب  
 بهر جا حدیث خیر الوری  
 بیانش بد لها اثر میدهد  
 براه شریعت اگر میروی  
 ز نپند و نصائح که نشیند گس  
 چه خوش گفت مردی حقائق شناس  
 محال است سعدی که راه صفا  
 خلاف پیغمبر کسی ره گزید  
 زهی کلک ثواب عالمیجاب  
 که بنوشت این نامه دلنواز  
 از و بر همه خلق چو دو عطا است  
 پی دیدن خوبی این کتاب  
 سانی و الفاظ او پیش من  
 به نظاره اش دیده با بهره ور  
 پی غنچه و گل درین روزگار

برین آئینه نقد دل باخته  
 به بین نقش کلک جوهر رقم  
 شوی از گناه و معاصی بری  
 فصولش چو فصل بهار ان مدام  
 مدلل به آیات ام الکتاب  
 که تاحق و باطل بماند جدا  
 ز نفس و عیولش خبر میدهد  
 تو این نامه یعنی و سالک شوی  
 اگر بگری دفتری هست و بس  
 که با دابر و رحمت بیقیاس  
 توان رفت جز در پی مصطفی  
 که هرگز بمنزل نخواهد رسید  
 شریعت پناه و حقیقت مآب  
 پی تیره بختان شده چاره ساز  
 تصانیف او مرهم زخم ماست  
 فلک راست عینک مر و آفتاب  
 چو یک غنچه و اندر و صد حمن  
 چو سلک گهر هست تار نظر  
 خزان است گاهی و گاهی بهار

|  |  |
|--|--|
| <p>جدا هست ز آسب باد خراں<br/> صفا بحق قلب منیب ست این<br/> بنمیر و راں هم سروری دهد<br/> دهد عوطه چون در موج صفا<br/> بود دلربا چون گل وز رنگ بو<br/> نظر بار ناید بچشمیت دگر<br/> بریں تر نتر می تارست و من<br/> که برد از دل کو بکن رنج و غم<br/> سبک گردد لسا ز مار گران<br/> در قفاش رتک مدو آفتاب<br/> که کلکش خلق ست معجز نمای<br/> سیح لیش مرده را جان دهد<br/> کتاید در گنج بر خاص و عام<br/> بی باغ امید ابر بهار<br/> بی مرحت در وجود آمده<br/> سخن گوید و در بدمان نهد<br/> ز خیم بد خلق دارد نگاه<br/> دلش با آتش عم کباب</p> | <p>دلی این بستان باع جهان<br/> کتابی که روض انصیب ست این<br/> کتابی که در دیده نوری دهد<br/> کتابی که تار نگاه مرا<br/> کتابی که الفاظ و معنی او<br/> کتابی که مینی اگر یک نظر<br/> فدای مضاین بهارست و من<br/> ز به کلک لواب شیرین رقم<br/> هادست نرلی نعم یر و راں<br/> طلسمی ست بهر جاں این کتاب<br/> ز به عالم و فاصل و یک رای<br/> قلم در کش حاصل کان دهد<br/> طاعت کمر بسته دارد و دم<br/> برای جهان فصل یر و در کار<br/> کسقت ابر نیسان جو داده<br/> کتاید لب و مرده را جان دهد<br/> حد او دارد ده مهر و ماه<br/> اگر حرف گیر کسی رکتاب</p> |
|--|--|

# اصلاح ما وقع من الخلط في طبع الرّوض المحمّدي

| صواب        | خطا         | صفحہ | طر | صواب          | خطا        | صفحہ | طر |
|-------------|-------------|------|----|---------------|------------|------|----|
| الاواخر     | الاواخر     | ١٥   | ١٤ | من            | في         | ١٧   | ٣  |
| لا تتجملوا  | لا تتجملوا  | =    | =  | طيرة          | طيرة       | ١٤   | =  |
| يلقي        | يلقي        | ٢٤   | ٩  | عجواني        | عجواني     | ٣    | ٢٧ |
| ليجيئ       | ليجيئ       | =    | ١٣ | بالمنطق       | بالنطق     | ٤    | ٥  |
| شروط        | الشروط      | =    | ١٨ | كيات          | كيات       | ٢    | ٤  |
| لتبينته     | ليبينته     | ٢٤   | ١٩ | خطا           | خطا        | ١١   | ٨  |
| ولا تكتمونه | ولا يكتمونه | ٢٨   | ١  | لله           | لله        | ١٠   | ١١ |
| تورث        | يورث        | =    | ٩  | نأل           | يأل        | ١٩   | ١٢ |
| من          | من          | =    | ١٩ | دور           | ودر        | ١٣   | ١٥ |
| موعظته      | موعظة       | ٢٩   | ٣  | ترس           | ترس        | ٢    | ١٤ |
| عُصْبَتُهُ  | غُصْبَتُهُ  | =    | ٢  | يُبْحَثُوا    | يُبْحَثُوا | ١٢   | ١٩ |
| ظهور        | ظهور        | ٣١   | ٢  | فانشأ         | فانشأ      | ٩    | ٢١ |
| يُحْمِي     | يحمي        | ٣٢   | ١  | ههم           | وههم       | ١٨   | =  |
| ولا تحسبن   | ولا تحسبن   | =    | ٣  | خشية رهم      | خشته       | =    | =  |
| ولا يحسبن   | ولا تحسبن   | =    | ١٨ | الدموع        | الدموع     | ٤    | ٢٢ |
| أخبروا      | اخبروا      | ٣٤   | ٩  | البلاد المحرم | بلد المحرم | ١٢   | ٢٢ |



| صواب         | خطا          | ۴  | ۵  | صواب        | خطا            | ۴  | ۵  |
|--------------|--------------|----|----|-------------|----------------|----|----|
| يعنيه        | يعينه        | ۵  | ۶۸ | ماهدوا      | ماهدوا         | ۱۸ | ۳۱ |
| من يحل       | من يحل       | ۱۱ | =  | نفسهم       | نفسهم          | =  | =  |
| عن           | على          | =  | =  | ويخطوا      | يخطوا          | ۳  | ۴۲ |
| يصح          | يصح          | ۱۳ | =  | +           | الخير الى الله | =  | =  |
| عما          | عما          | ۹  | ۶۹ | الحديد      | الحديد         | ۱۶ | ۴۳ |
| ما مالا      | ما مالا      | ۱  | ۷۸ | يرعى        | يرعى           | ۲  | ۴۶ |
| ازلفت        | ازلفت        | ۶  | ۷۹ | نهي         | سي             | ۱۳ | ۴۸ |
| يعني         | يعني         | ۱  | ۱۰ | احو         | احوا           | ۱۱ | ۵۱ |
| والد ما تراك | والد ما تراك | ۱۷ | =  | يرائي يرائي | يراي يراي      | ۱۶ | ۵۱ |
| با آكه       | آكه          | ۵  | ۱۳ | دينه        | ديه            | ۷  | ۵۲ |
| محامكات      | محامكات      | ۱۱ | =  | وليس        | ليس            | ۲  | ۵۶ |
| تعلوا        | تعله         | ۵  | ۱۶ | النساء      | النساء         | ۱۵ | ۵۸ |
| ما آكه       | ما آكه       | ۱۳ | =  | رهي         | يهي            | ۱۱ | ۵۹ |
| ما آكه       | ما آكه       | ۱۱ | ۸۹ | صحاً        | صحاً           | ۱۵ | =  |
| دوى          | دوى          | ۹  | ۹۲ | دو          | دوا            | ۱۶ | ۹۰ |
| وراءها       | ورائها       | ۳  | ۹۴ | لا تدرهم    | لا تدرهم       | ۴  | ۹۴ |
| نفسا         | نفسا         | ۱۲ | =  | تاتيهم      | يايهم          | ۱۵ | ۹۶ |
| الى          | الى          | =  | =  | وادا        | ادا            | ۱  | ۹۸ |

| صواب            | خطا             | صفحہ | سطر | صواب   | خطا    | صفحہ | سطر |
|-----------------|-----------------|------|-----|--------|--------|------|-----|
| تلاش            | ثلثہ            | ۱۲۲  | ۶   | قل هو  | هو     | ۱۷   | ۱۲۲ |
| ثلاث            | ثلثہ            | ۱۲۳  | ۱۹  | وشفاء  | شفاء   | =    | =   |
| ماشجہ           | ماشجات          | =    | =   | السنل  | العل   | ۷    | ۱۲۵ |
| عن              | الی             | ۱۲۷  | ۱۵  | جباہم  | جباہم  | ۱۵   | ۱۰۲ |
| بنختہ           | پنختہ           | ۱۳۲  | ۱۷  | پیشروی | پیشروی | ۱    | ۱۰۲ |
| شیخ             | وخر             | =    | ۱۷  | +      | لا الہ | ۱۵   | ۱۰۵ |
| درو             | درد             | ۱۳۶  | ۱   | خیفہ   | خفیفہ  | ۸    | ۱۰۶ |
| بجلبانند        | بخیانند         | =    | ۹   | دعای   | دعائی  | ۱۲   | ۱۱۱ |
| دانه مورد و قیہ | دانه مورد و قیہ | =    | ۱۷  | صفت    | صفت    | ۱۹   | ۱۱۲ |
| نیکوب و قیہ     | نیکوب           | =    |     | کرفس   | کرسف   | ۱۱   | ۱۱۵ |
| بہدانہ          | بہیدانہ         | ۱۳۵  | ۱۱  | ست     | ستہ    | ۵    | ۱۱۶ |
| ورق نقرہ        | نقرہ            | ۱۳۶  | ۱۷  | پرلون  | برلون  | ۱۲   | ۱۱۷ |
| مزد             | مزد             | ۱۴۰  | ۷   | دند    | دُند   | ۲    | ۱۲۱ |
| پائی            | پائی            | ۱۴۱  | ۱۷  | تولہ   | لولہ   | ۱۰   | =   |
| نخزند           | بخزند           | ۱۴۲  | ۱۷  | والجوز | وبجوز  | ۱۳   | =   |
| مردمی           | مردمی           | ۱۴۳  | ۱   | +      | تسخین  | ۱۶   | =   |
| شیدائی          | شیدای           | ۱۴۵  | ۳   | ورم    | دام    | ۶    | ۱۲۲ |
| کوز             | کور             | =    | ۱۱  | ست     | ستہ    | ۶    | =   |

| کلمه | شماره | تفاوت   | معنی    | تفاوت   | معنی    |
|------|-------|---------|---------|---------|---------|
| ۱۵   | ۱۵۰   | مستق    | مستق    | مستق    | مستق    |
| ۱۶   | ۱۵۱   | برائی   | برائی   | برائی   | برائی   |
| ۱۷   | ۱۵۲   | برائی   | برائی   | برائی   | برائی   |
| ۱۸   | ۱۵۳   | عصاب    | عصاب    | عصاب    | عصاب    |
| ۱۹   | ۱۵۴   | حال     | حال     | حال     | حال     |
| ۲۰   | ۱۵۵   | ازوبار  | ازوبار  | ازوبار  | ازوبار  |
| ۲۱   | ۱۵۶   | عشرات   | عشرات   | عشرات   | عشرات   |
| ۲۲   | ۱۵۷   | خودش    | خودش    | خودش    | خودش    |
| ۲۳   | ۱۵۸   | سکته    | سکته    | سکته    | سکته    |
| ۲۴   | ۱۵۹   | تعاوبا  | تعاوبا  | تعاوبا  | تعاوبا  |
| ۲۵   | ۱۶۰   | جدا     | جدا     | جدا     | جدا     |
| ۲۶   | ۱۶۱   | التمس   | التمس   | التمس   | التمس   |
| ۲۷   | ۱۶۲   | عطلی    | عطلی    | عطلی    | عطلی    |
| ۲۸   | ۱۶۳   | یومته   | یومته   | یومته   | یومته   |
| ۲۹   | ۱۶۴   | آلیات   | آلیات   | آلیات   | آلیات   |
| ۳۰   | ۱۶۵   | ایرادگی | ایرادگی | ایرادگی | ایرادگی |
| ۳۱   | ۱۶۶   | عصا     | عصا     | عصا     | عصا     |
| ۳۲   | ۱۶۷   | عظمه    | عظمه    | عظمه    | عظمه    |
| ۳۳   | ۱۶۸   | عظمه    | عظمه    | عظمه    | عظمه    |
| ۳۴   | ۱۶۹   | عظمه    | عظمه    | عظمه    | عظمه    |
| ۳۵   | ۱۷۰   | عظمه    | عظمه    | عظمه    | عظمه    |
| ۳۶   | ۱۷۱   | عظمه    | عظمه    | عظمه    | عظمه    |
| ۳۷   | ۱۷۲   | عظمه    | عظمه    | عظمه    | عظمه    |
| ۳۸   | ۱۷۳   | عظمه    | عظمه    | عظمه    | عظمه    |
| ۳۹   | ۱۷۴   | عظمه    | عظمه    | عظمه    | عظمه    |
| ۴۰   | ۱۷۵   | عظمه    | عظمه    | عظمه    | عظمه    |
| ۴۱   | ۱۷۶   | عظمه    | عظمه    | عظمه    | عظمه    |
| ۴۲   | ۱۷۷   | عظمه    | عظمه    | عظمه    | عظمه    |
| ۴۳   | ۱۷۸   | عظمه    | عظمه    | عظمه    | عظمه    |
| ۴۴   | ۱۷۹   | عظمه    | عظمه    | عظمه    | عظمه    |
| ۴۵   | ۱۸۰   | عظمه    | عظمه    | عظمه    | عظمه    |
| ۴۶   | ۱۸۱   | عظمه    | عظمه    | عظمه    | عظمه    |
| ۴۷   | ۱۸۲   | عظمه    | عظمه    | عظمه    | عظمه    |
| ۴۸   | ۱۸۳   | عظمه    | عظمه    | عظمه    | عظمه    |
| ۴۹   | ۱۸۴   | عظمه    | عظمه    | عظمه    | عظمه    |
| ۵۰   | ۱۸۵   | عظمه    | عظمه    | عظمه    | عظمه    |
| ۵۱   | ۱۸۶   | عظمه    | عظمه    | عظمه    | عظمه    |
| ۵۲   | ۱۸۷   | عظمه    | عظمه    | عظمه    | عظمه    |
| ۵۳   | ۱۸۸   | عظمه    | عظمه    | عظمه    | عظمه    |
| ۵۴   | ۱۸۹   | عظمه    | عظمه    | عظمه    | عظمه    |
| ۵۵   | ۱۹۰   | عظمه    | عظمه    | عظمه    | عظمه    |
| ۵۶   | ۱۹۱   | عظمه    | عظمه    | عظمه    | عظمه    |
| ۵۷   | ۱۹۲   | عظمه    | عظمه    | عظمه    | عظمه    |
| ۵۸   | ۱۹۳   | عظمه    | عظمه    | عظمه    | عظمه    |
| ۵۹   | ۱۹۴   | عظمه    | عظمه    | عظمه    | عظمه    |
| ۶۰   | ۱۹۵   | عظمه    | عظمه    | عظمه    | عظمه    |
| ۶۱   | ۱۹۶   | عظمه    | عظمه    | عظمه    | عظمه    |
| ۶۲   | ۱۹۷   | عظمه    | عظمه    | عظمه    | عظمه    |
| ۶۳   | ۱۹۸   | عظمه    | عظمه    | عظمه    | عظمه    |
| ۶۴   | ۱۹۹   | عظمه    | عظمه    | عظمه    | عظمه    |
| ۶۵   | ۲۰۰   | عظمه    | عظمه    | عظمه    | عظمه    |

| صواب    | خطا     | صفحہ | سطر | صواب        | خطا         | صفحہ | سطر |
|---------|---------|------|-----|-------------|-------------|------|-----|
| بہا     | بہ      | ۲۰۷  | ۱۱  | ہناء        | نہاء        | ۱۹۹  | ۷   |
| تاسو    | تاسوا   | ۲۰۸  | ۱۲  | مرد         | مرد         | =    | ۱۲  |
| مولای   | مولائی  | ۲۱۱  | ۱   | زاید        | زائد        | ۲۰۰  | ۱۰  |
| مَرَّ   | مَرَّ   | =    | ۷   | خیرا        | خیر         | ۲۰۱  | ۵   |
| تقیہم   | تقیہم   | ۲۱۲  | =   | لکھتم       | لکھتم       | ۲۰۲  | ۱۰  |
| بنا     | لنا     | =    | ۱۰  | ابالی       | ایالی       | =    | ۱۱  |
| المنعرج | المنعوج | =    | ۱۳  | اصبحت       | اصحت        | =    | =   |
| النوق   | الشوق   | =    | ۱۲  | یلرأ        | یلری        | =    | ۱۸  |
| فحل     | فجحل    | ۲۱۳  | ۱۷  | عینہ        | عینہ        | ۲۰۳  | ۳   |
| جلا     | جہلا    | =    | ۱۷  | یہیجہ للعاء | بہیجہ للعاء | =    | ۲   |
| یجری    | تجری    | ۲۱۴  | ۱۲  | قضاءک       | قضاءک       | ۲۰۵  | ۱۳  |
| فہو     | فہی     | =    | =   | ۲۰۶         | ۱۰۶         | ۲۰۶  | ۱۰۶ |
| این     | ابن     | ۲۱۵  | ۷   | ظماء        | ظماء        | =    | ۱۳  |
| اشکبوس  | اشکبوش  | ۲۲۰  | ۷   | ۲۰۷         | ۱۰۷         | ۲۰۷  |     |
| با      | یا      | ۲۲۲  | ۱۲  | یمضی        | یضی         | =    | ۸   |
|         |         |      |     | البوس       | اليوم       | =    | ۹   |